

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب: ۵۴۲۵
تاریخ ثبت: ۱۳۸۲

۵۱۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله النجدة

مؤلف: طبای (نور ابراهیم بن محمد حسن)

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۵۴۲۵

۵۴۲۵

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره ثبت کتاب: ۵۴۲۵
تاریخ ثبت: ۱۳۸۲

۵۱۸۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله النجدة

مؤلف: طبای (نور ابراهیم بن محمد حسن)

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۵۴۲۵

۵۴۲۵

بازدید شد
۱۳۸۲

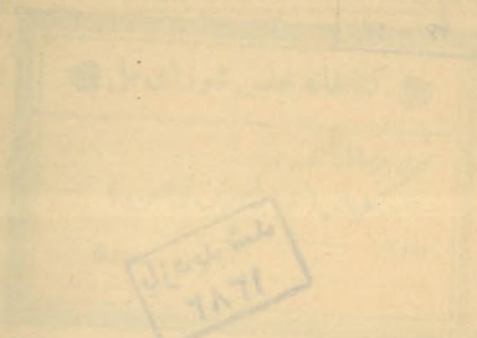
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

۱
...
...
...



۵۲

...
...
...
...



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الصافي والستار على عجله العباد
والحمد لله على علمه اجمعين اما بعد چنين گوید احقر امام ابن محمد ابن
مفضل الاصفهاني آنکه هر چاه که در حاشيه اين نسخه شريفه احاطه يک کور
ميشود و ان مسئله رجوع بقول مجتهدی و بکتابي است الا علم فایده

هذه النسخة المسماة بختم الشرفية

بسم الله الرحمن الرحيم
حمد و ثناء بحد و احصاء مخصوص باو کاه کبر با نیت که
جوهر بخار و معرفت کثر الفوائد اما مال و اما فی و اما مع و
وافی و داروی و معشیش در از الله سواد علم از حشر
ممکنات کافی و غزوات غفرتی و افق عموم مهلکه عصبان
خدا ان نامناهی و بخار غیبه شایه نماید و در و با و
شرافت اساسی بحدن خالایی و عترة طاهرة انجذاب باد
اما بعد چینی گوید احقر عباد الله ابن محمد حسن الخراسانی
مجل او اھم الاصفهانی عالمهما الله باطنه العزم که این
مختصر موسوم بختمه در واجبات و مهمات از
فروع دینیہ و ان مشتمل بر چند مقصد **مقصد اول**
در طهارت و در ان چند مجتهد **مجتهد اول** و در طهارت
از حدیث که عبادت از وضو و غسل و تیمم باشد و در
ان

خطا
مطابق
نسخه
اصول

ان سه مادت **باب اول** در وضو و در ان چند فصل
فصل اول در اموریکه واجبست وضو برای ان و
ان ناز واجب طواف واجبست و شرطست در وضو
بک بلکه در سخت ناز سخت باز و مشهور و وجوب وضو
است نیز برای مسنون بودن کتابت قرآن اگر واجب شود
مسنون بودن بند و غیر ان لیکن آنچه ثابت شده است
ببطلان حرمت مس است بدین وضو نه و وجوب وضو
و کاهی واجب میشود وضو بند و غسل **فصل**
در اموریکه باعث وضو و مبطل ان میشود و ان
المن بول و غائط و باد است کبری و بیاید از بعد
ماضی باشد چه فی صلا و موضع معارف یا از موضع
معارف اگر خلقة الهی باشد یا آنکه موضعی که خلقت الهی
است مسدود شود و سوراخ دیگر تمام رسل و هم چنین
خواه که غالب شود بر چشم و گوش و دیوانگی و بی هویتی
و سستی و طوبه مشبهه که بیرون بیاید در حال شرب

افوی وجوب وضو
از برای مس واجب
لاسا الزمانند و شبه
ان

ماست و نشود علی
الاصول
ان

نمودن از بول پایش از آن چه فاصله در میان بول و
 بسیار باشد پاره و هم چنین است اسخا نه بلکه اسخا نه
 و متوسطه و هر چه موجب غل باشد غلبه از جهت
 تقاضی من نیست بزرگوار و در وجوب مقدم
 و ضرورت غل مذکور غیر حیوان است اسخا نه غل است
 اظهار است که غل است در میان بجای آوردن و ضرورت
 پیش از غل یا بعد از آن هر چند احوط و افضل است
 و مدار و حصول هر یک از فوائد مذکور بر علم است
 نه بر مظنه لیکن هر که ظنی که نزدیک علم باشد برساند
 بر حصول نافع از فوائد مذکور و احوط باطل کردن
 و اغاده نمودن است **فصل پنجم** در وجوب و حرمان
 اخیال رفس واجب بر کسیکه داخل بیت الخلاء میشود
 بجهت غلی در این حال بلکه در سایر احوال آنکه بوی ایشان از
 ناحیه عورت خود را و آن قبل و بعد از وضو و طهارت
 از ناف تا بفراس است بلکه تا میان ساق و فراس است بر آن
 در

این احادیث در مظنون است
 بلکه در سنی ثابت است

در اخیال روی پایش قبله کردن هیچ بدن چدر
 صحیح است در غیر محله بلکه در حال استخا نمودن بنا بر
 احوط و معتبت شدن بخرج بول و آب و غیر آن
 کفایت نمیکند و کفایت میکند بلکه دفع شدن هر چند احوط
 و در نوبه و افضل سه نوبت و دست مالیدن واجب
 نیست مگر آنکه خشک شود یا با احوط با مزی باوژی
 شود که در این حال باید دست بالداغلم باز آله تمام
 رساند و غل است در بخرج غایط میان شدن باب
 مالیدن سبک و غیر آن از آنچه میاید هر که نجاست نرسد
 باشد غیر محله عاده فراد گرفته بر نفس شدن آن و اگر
 باشد بجزان معتبت است باو شدن نام و هم چنین معتبت
 شدن مایه اگر با غایط نجاست دیگر بیرون بیاید مثل
 خون و معبر نیست عذر و استخای غایط بزرگ یا کوچک
 شدن معتبت است و اغیار بوی و رنگی که در محل ناید
 و در دست نماند نیست و افتاد استخا و غیر این معتبت

بلکه افوی و نوبه
 است

احوط و در صورت شک
 در خروج مزی باوژی
 دست مالیدن

احوط در نظر کردن
 که موجب نجاست است
 استخا مذکور و در نوبه
 است

سه بودن هر چند بکمر از آن ازاله شود غایب چنانچه اگر
 لبه ازاله نشود معیشت زیاده با آنکه بر طرف شود
 کفایت نمیکند مسیح نمودن لبه طرف یک سنک و در حکم
 سنک است هر چند بیکه ظاهر باشد و غایب از طرف
 چه از جنبش و غیره باشد مثل چوب و علف و کبریا
 و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان و
 تمام آن باشد بقصران و خواهر استیجا کنند باشد مثل
 دست و انگشت با آنکه غیر جزء استیجا کنند باشد مثل دست
 زن و جان به و خواه متصل باشند از هر حیوان و خواه
 منفصل مثل سم حیوان یا قطعه منفصل از آن و جان به
 استیجا بچیز بیکه حرام است مصرف نمودن در آن بدون
 اذن مالک و بچیز بیکه مضر نشود بسبب استیجا کردن با
 موضع استیجا یا دست هر چند قاذور و غیر آن نباشد نجس
 که غیر از این استعمال نجس شده باشد و بخورد بهای و کسب و
 استخوان و هر چه معلوم باشد موجب احرام آن از بدن پاک
 مثل

۴
 مثل نوبت جناب امام حسین و وودق و آن و ادعیه و
 احادیث و امثال الهافضل **استیجار** در میان حقیقت وضو
 بدانکه وضو و دستش و وضو کردن است اما وضو
 شستن روی است از منتهای دستنکاه موی نه از آخر
 بحسب طول و در عرض پنجده که انگشت انگام و وضو
 و شستن دو دست است از مرفق تا نو انگشتان بنوعیکه
 تمام آن شده شود در طول و در عرض و در شستن و
 قدری باید زیاده از طرف داشت از برای آنکه بقیه
 محل وجوب حاصل شود در شستن دست نیز از بالای
 مرفق چپ باید داخل کرد بجهت مذکور و مرفق محل
 اجتماع استخوان بازوی با ذراع است اما وضو و مسح اول
 مسح سرت از پیش روی بقدر مساحتی از جانب طول و عرض
 مثل آنکه لب انگشت بقدر فاختی بالذرا و خط و افتد و
 مسح بقدر موضع سه انگشت متصل و انحطاط بودن
 مسح نمایین دو سبقتی کرد و دو طرف پیش سر است

دو جان پیشانی و دو چشم و دو دست پایش از انگشتان تا
 بلند که در پشت پایش پنج طول بود و هر یک چوبی از طول
 و در آن داشت شود بخلاف عرض که هشتی در آن کافیت یک
 لحوطه مسیح نمودن تا افضل میان ساق و قدم است و افضل
 مسیح نمودن تمام پشت پایش تمام کف دست و و انگشت
 مسیح نمودن بلند پایش پای مکرر که علم مسیح نمودن قارون
 موقوف بر مسیح نمودن نمودن بعضی است از چند لحوطه مسیح
 تمام است و معتبر در محرابان کورد در شان و مسیح نمودن
 برخلاف معارف و اما در مقدار مقبول و مسیح
 معبر محال و ضو که نده است بر سر فی پشت در میان کوه
 بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و
 پای و کوه بودن آن در شان و مسیح نمودن **فصل پنجم**
 در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است **اول** نیت
 و آن عبارتست از اراده که بر آنکند این عمل شود از عام و خاص
 شود بر عمل و در آن معتبر است چه در وضو و چه در غیر

ن

آن از عبادت نیت نمودن ضایع اراده دارد و بجای آورد
 اگر معین نباشد وضو ضایع نیست پس جفقه نیت اراده نمودن
 عبارتست بر وجهیکه نماز شود از غیر عبادت و قصد نیت
 جاد اجزای وضو و نیت بطریق و آوردن عبادت و از نیت
 تفصیل و نیت غیر این از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل
 الحاق بر عبادت که مورد باشد میان واجب و مستحب که باندگی
 قصد نمودن از او و وجوب دیگر وضو و نیت دانستن و آن
 بودن یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر وضو واجب باشد
 بکند که هر یک شبیه دیگر یک باشد بحسب صورت و چه وضو
 غیر وضو و تعیین یکی از این دو را نکند و اخل عبارتست
 کفایت نمیکند معین است مقارن بودن نیت با اول عمل
 در اکثر عبادت و از آنجمله است وضو که نیت یعنی اخل
 بیال بلکه معنی وجود داعی بر عمل در آن حال هر چند بخلط
 نرساند و در آنوقت عمل را و معتبر است که نیت بخلاف نیت
 عمل نکند و غفلت از عمل یا از نیت وی ندهد که نیت آن چه

کار است که ممکن است لحوط و احوط آنکه نیت وضو مثل
 باشد و وجوب یا ندب و صفی مثل آنکه بگوید وضو واجب است
 و تعلیلی مثل آنکه بگوید وضو میگیرم بعلت آنکه واجب است
 یا وجه هر طریقی افضل قریب و استباحه عبادتیکه شرط است
 صحیح او بان و دفع حادثه با نیت یکسکه ممکن باشد دفع
 حادثه با نیت بدان وضو را آن بنا بر این دو یکسکه حادث
 آن دفع میشود با نیت بقا است که وضو واجب است میباشد
 بجهت وجوب یا استحباب دفع حادثه و استباحه عبادتیکه
 الحاق در یکسکه دفع حادثه با نیت بدان ممکن نیست مثل
 صاحب یس البول و بخوان استقامت دفع حادثه را از نیت
 میکند و باقی بخوبی که ذکر شد بی تفاوتی در هر دو و از
 برای تفریق جایش بعباده ملاحظه باشد بجا کمال
 و اعلائی آن کردن عبادت است از جمله آنکه جواب آن
 الهی است و از برای آنست و ادعای آن کردن عبادت
 از جمله تحصیل ثواب یا خلاصی از عذاب و در کفایت که
 ضد

وضو تحصیل ثواب یا خلاصی از عذاب لازم نیست و احوط
 نمودن آنست و در میان بین وینا واجب است و احوط
 غالب است که مرتبه علی فایست صعب نبوده دارد لیاط و در آن
 مثل فرمان برداری و رعایت نفوی و دانستن که احوط
 در تحصیل مرتبه اولی نمایند و احوط و اولی آنست که
 و امقارون مشایخ روی نمایند و بجهت از آن آنست که
 نیت کند و روق دست نشستن و شستن و روق
 نشستن روی اگر وضو بیرون رفتن از وضو و احوط
 عمل کرد نیت باطل میشود و لکن اگر عود نماید پیش از
 طریقت شدن موالف وضو صحیح است و اگر عود نکند یکسکه
 بر طریقت شدن موالف وضو باطل است و اگر دو وضو
 واجب وضو سنت یکسکه بود و وضو سنت مضایع یکسکه
 است و اگر کسی مشغول بوضو واجب باشد که نماید وضو
 مند و برای **نیت** ابتدا کردن در شستن و وضو از اعلاء
 و شستن دست از رفیق و لازم نیست و نمازین اب

یعنی که کند نیت نماز
 و وضو

بر روی ریش و شارب و زولک ابوی هرگاه موی اخلاط
 باشد بشوید و راجه مرد باشد چه در چه بر ریش باشد چه
 ریش اما آنچه از روی ناپاک باشد در میان موی شش
 آن واجبست و واجبست شش موی که از حد رو
 بیرون رفته باشد و در هر یک از موی و پای از بالا
 بپای کشیدن و از پایش بالا جافراست و احوط بر
 زدن از روش معروف **سبب** بودن مسح است
 و طوبه دست از آب وضو چه رطوبه دست راست باشد
 باشد چپ هر چند احوط مسح نمودن بر پای راست است
 و طوبه دست راست و مسح نمودن پای چپ است و طوبه
 دست چپ جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از پای موضع
 وضو از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبه در دست
 خصوصاً از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد
 و اگر رطوبه دست بخشد جایز است گرفتن آب از مواضع
 مذکور بی اشکال و اگر معتدلاً منع شود مسح کردن
 بدست

جواز عکس مسح محل آلوده
 ق

جواز گرفتن از فاضل
 این عمل اشکال
 است

دست مسح نماید بازاع و احوط خشک بودن محل مسح است
 و چنانچه جایز است آن نیست هرگاه مسح بر طوبه دست حاصل شود
 و اگر مستهالک شود و طوبه دست پیش از مسح جایز نیست
 شرطست بعد از نبودن در مسح مطلقاً در حال اخبار و لغو
 در حال لغو پیش از آنست هرگاه شش پای مقدور باشد
 و بر تقدیر مقدور بودن احوط جمع است میان شش
 مسح نمودن و همچنین جایز است در حال ضرورت مثل بر
چهارم ترتیب در جمیع اعضای وضو چه واجب باشد
 وضو چه سنت چه در حال اخبار باشد چه در حال
 اضطرار چه عالم باشد و ناسی و آن حاصل میشود بدین
 راست و بعد از وضو و دست چپ و بعد از شش
 راست و مسح نمودن پای راست و بعد از مسح بر وضو
 پای چپ و بعد از پای راست پس اگر مقدم بدل در تمام عضو
 مؤخر و یا بعضی از این نام مقدم یا بعضی آن فاسد است آنچه را
 که مقدم داشته است چه عامل باشد چه ناسی چه غیر آن باشد

چه مضطر محض است آنچه را که موقوف داشته است که موقوف
 عمل نماید باشد چنانکه ترتیب در ضمن نیت فضا شده باشد
 و اگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است بنابر آنچه
 که موقوف داشته است بلکه اصل وضو باطل است و اگر خلاف
 ترتیب بقدری واقع شده باشد بطلان مخصوص آن نیت
 که پیش داشته شده است از آنچه باید بعد شده شود چنانچه
 اگر آنچه بعد باید شده شود پیش شده باشد باطل است
 نیت باید آماده نماید و بطل وضو نیست بشرط آنکه مولاة
 بر طرف نشده باشد در هر یک از دو صورت و فرقی نیست
 در بطلان میان آنکه مخالف ترتیب یکی شده باشد یا یکی
 قبل و بعد به مثل آنکه از عضو پیش بعد از خشا یا از بعد
 بعد شده باشد **پنجم** مولاة در وضو و بعد از آن
 وضو باطل است و آن عبارتست از ضایع تکیه باقی ماندن
 در وضوی از اعضای وضو چنان عضو پیش از عضو
 که مشغول شدن باسخ نمودن است با عضو سابق را

هرگز

هر چند اجتناب از آن که بحد تمام نمودن وضو شود و عضو
 بعد از آن نباید درون مهلت و لیکن خشک شدن مطلق
 در حال تکیه محضه تاخیر باشد اما اگر بدین غیر تاخیر باشد
 از شدت حرارت و امثال آن باطل نمیشود وضو **ششم**
 بجای آوردن مکلف وضو را بفعل خود در حال احتیاج
 و فرقی نیست در این معنی میان عامل و جاهل فاسق
 و عاقل و میان وضو و غسل و تمیم و شستن و مسح و نحو
 پس هرگاه بشرکت دیگری طهارت را با بعضی از افعال آورد
 یا دیگری عمل یا از دامن طهارت را با بعضی از اکتفای نمیکند
 چنانچه اگر شرکت بخیر در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل
 است چه وضو شرکت غیر شود یا شود و در حال اضطرار
 باید دیگر را به همین یکدیگر و معبر و خشک شدن اعضا در
 این حال خشک شدن اعضای وضو گویند است نه وضو
 در همه واحوط در این حال نیت نمودن هر دو است **هفتم**
 ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گویند است **هفتم** مطلق

اگر بعضی باشد که غسل وضو
 نیت با وضو و آن داد و
 وضو دهند نیز از آن باشد

بودن آب وضو باین معنی که از اعراق بگویند از غیر ضایع
 آنکه با اضافه ذکر تکلیف و غرض در میان این شور و شین و
 و برف و بارش نیست بلکه اگر چیزی بنزد داخل بکنند یا از آب که
 از اطراف بیرون نکند بخواهند وضو بکنند **مسئله** ظاهر بودن
 آب وضو پس اگر وضو با نجس یا از غایب باید بکند بلکه اگر
 بفساد جواز و شریعت بکند بدون عدل و حرام نیز عمل آن
 خواهد بود و وضو نیست در اعتبار طهارت و اطراف
 آب در میان آنکه طالع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و
 فراموش کرده باشد و بگوید وضو فراموش کردن یا نداشتن
 مطلع شود در وقت یا بعد از وقت **مسئله** اما حد آب
 با آنکه مباح الاصل باشد ملوکی باشد بحدین و غیر آن
 یا نادرین در وضو نمودن در آن باشد یا در صریح
 بلغوی یا شاهد حال و احوط در شاهد حال اکتفاء
 نمودن بعمد است و لیکن در طهارت و واقع در راههای
 منازل اسفار و غیره احتیاج است تا از آب که از مال است
 مطلع

۹
 مطلع نشد باشد و احتمال دادن اینکه در ایشان ضعیف
 یا نجس یا نجوان باشد ضعیف است و اگر داخل شود
 آب بعضی در آب مباح و مخلوط باشد نجس بکدام میا از
 میان برداشته شود و فایده نیست و قیمت ندارد
 باشد بعلت کم بودن آن ظاهر است که منشاء منع از
 وضو مباح نباشد لیکن احوط در نجس است اما بکند
 بخلاف آنکه اگر مشبه شود مباح بعضی ضعیف است و
 بان **مسئله** آنکه از استعمال آب در صورتی یا بحدین
 وضو باز داشتن مرض با طول بهم رساندن مرض یا
 نیک شدن وقت یا بجهت نرسیدن فتنه خود یا بخواه
 که از مفارقه او منصرف نشود و چند کافر باشد یا
 مشغور نشود و لیکن صاحب نظر محرمه باشد یا بخواه
 بزرگ مردن آن مشغور شود بلکه بحدین جواز مطلقا
 مشغور نشود چه نشود و لیکن در آن اشکالت و در هر
 از این چند صورت وضو نیاز و وضو باطل است بود

و این شرط و شرط مابقی از شرط علی بن نه از شرط
وجودی یا یعنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل
بود **باب نهم** اما چه مکان و در آن خلافت و انحطاط
مراعات و نیست اشکال در محنت وضو که طالع شود
غصب بودن بعد از فراغ از وضو و لیکن عوض از غیر
مالک بر ذمه او و طالع بگیرد اگر عوض فراداشته باشد
مثل خرین مثل مقدار مضرت و بعضی علاوه نموده اند
اما چه طریق و محل و بختن ابدان او طوطی نکرد
صوره انحصار در غضب که در این صورته معین است
نیم و اگر وضو گرفت باطل است **و فرائض** طهارت محیل
وضو از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری از محیل
شود و از آله نجاست نیز نماید کفایت نمیکند و اگر از آله
نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در
وضو طهارت غیر محیل وضو و انحطاط و نکردن استخوان
است پیش از وضو **فصل ششم** در حکم جاپروان چون
است

اگر وضو گرفتن موقوف
بر بختن ابدان معصوم
باشد

است که با آنها شکسته و میسندند بدانکه اگر کسی در بعض
اعضای وضو جویج یا فروج باشد مثل نخم شمشیر و کلاه
و قمل و خراش و نحو آنها یا شکسته باشد و در روی
لبت جبهه یا بخوان نباشد و بشستن وضو نمودن آن
منظور نشود و ظاهر باشد یا بختن شده باشد و تواند بود
خارج از طهر تا بد هر چند با بجمام باشد یا توقف داشته
باشد یا بخوابی از آب گرم کردن و مثل آن باید نظریه بود
و وضو بسیار در بر قدر داشتن بران و اگر چه اخی
باشد که مضرت شود بشستن آن کفایت میکند بشستن
آنچه صحیح است از طرف آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر
روی آن با تمکن نباشد هر چند در صورتیکه ممکن باشد
مسح نمودن انحطاط است که بر روی آن چیز طاهر و پاک
و مسح کند روی آنرا و هر چنان است حکم شکسته و قریبی
که بر روی آن اجزیه باشد هر چند در این دو صورت وضو
نمودن نیم انحطاط و اگر در بعضی از مواضع شستن و

مسح نموده است چنانچه
افوی مسح نموده است

جیب باشد و ممکن باشد رسانیدن آب بیشتر در جیب
جیب با مکرر و تخن اب با فرو بردن عضو از آب
اب بیشتر رسد و شسته شود عضو واجب است لیکن اطو
آنکه هرگاه ممکن باشد بر داشتن جیب بر داشته شود
هرگاه ممکن نشود مکرر تخن اب باشد شود عضو را
تا به عضو در آب نماند شود و اگر مکرر نشود تخن
بیشتر مکرر در روی جیب و هرگاه جیب در موضع مس با
پس اگر جیب تمام محل مس را نگیرد باشد باقی مانده باشد
از بقای کفایت نمودن آنچه واجب است در مس کفایت نماید
بمسح آن و اگر تمام محل مس را جیب گرفته باشد پس اگر ممکن
باشد بر داشتن جیب بقدر کفایت در واجب از مس مایه
بردارد و مس نماید بر عضو و اگر ممکن نباشد مس نماید بر
روی جیب لیکن در صورتیکه ممکن باشد رسانیدن آب
جیب و مکرر فرو بردن محل ظاهر باشد واجب است مکرر تخن
اب جیب بقدریکه محل مس برسد با فرو بردن عضو در
آب

مختصه شود

احوط در اینصورت جمع
میان مس و جیب و اینها
ابست در زمان نه عقد
شستن

اب بخوبی بکشد آب بیشتر برسد محل مس و جیب اگر ظاهر است
خوب اگر نه نظایر کند هرگاه ممکن باشد هرگاه ممکن نباشد
واجب است تمهید هر چند احوط جمع نمودن میان او گذاردن
ظاهر است جیب مس کردن بر آن و در وقت دست و جیب
میان بعضی عضو تا عضو بلکه جمیع اعضا و نه میان
آنکه در میان آب باشد با تخن نه میان آنکه جراح از بقای
خود باشد یا نه باشد و در حکم جابراست بکنند هائی که
بر وجه و فروج میندند یا در وانیکه و اطو مکرر در
جیبها بکنند جابراست از آنها بدون حاجت باشد و کندن
از بیکه احوط جمع است میان جیب و تمهید است و هرگاه
شود مس نمودن بر روی جیب با جیب و مثل جیب و حائل
سوائی جیب نباشد واجب است تمهید نماید و هم جیب را
بکشد عضو از اعضا و مکرر آب بیشتر را که نورض باشد و
با جروح با شکسته نباشد یا مرض در عضو یا یکی از اعضاء
مذکور جمع شود واجب است تمهید نماید و از آن جمله

الکفایه تمهید اب بکشد
در صورت جیب تمام عضو
احوط جمع است و تمهید
است

احوط جمع است با تمهید
ماعدای موضع جیب و تمهید

را و بعد از آنکه
بغیر از آنکه اگر کسی
از برای هر چه از او بد
انسان را خلق شود بعد
طهارت که هر چه بدی
لازم آمد آنرا بگوید
با دوسه بار حدث و
بیت نماز اتفاق می افتد از
او احوال است که بگوید
بعد از طهارت و لا فضل
اعناء با چهره در آن
و طهارت و بگوید بگوید
طهوره هر وقت که در آن
ان حدث را خلق شود و بگوید
نماز را بگوید و بگوید
کنایه از آنکه آنرا شرف
می دهد و الله اعلم

چشم در در که در آن با دل نیت کند و اگر کسی صاحب حدث است
باشد چه بول و چه غایب و چه ریح و وضو و طهارت و نماز و اگر
و احوط است که جمع نکند بیک وضو میان دو نماز و اگر
حال او مخلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای
او که تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید
انوقت را و اگر در این حال دو انشای نماز را بی واقع شد
نماز را تمام کند و احوط اعاده نمودن است نیز و واجبست
بر او محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید
از برای وضو و کعبه که در آن قرار یابد باشد این بگوید
ضع نماید را به نمودن طهارت و بگوید و غسل بکن این در
صور نیست که در حفظ نمودن آن مضرت نشود و اگر
واجب نیست **فصل هفتم** در شک و تردید آنکه هرگاه بقی
داشته باشد در حدث و شک یا دو هم باطنه داشته باشد
در وضو واجبست وضو بشمار دو هم چنین هرگاه بقی
طهارت و حدث هر دو داشته باشد و شک داشته باشد
در

در وضو نمودن هر یک از دیگری واجبست وضو چه آنکه
بدانند خالت را بگوید بر این دو حالت و اما بدانند و اگر شک کند
در چیزی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید عمل بناوش
ان غیر و اما بعد از آن اگر وضو مولات روی نداده باشد
و اگر داده باشد وضو را از سر بکشد و هم چنین است حکم وضو
در حیوانات وضو مطلقا هر چند بعد از فراغ از وضو باشد
نماز کرده باشد یا نه و بیکبار شک واجبست وضو و هیچ وضو
از وضو چیزی نه اصل وضو نه اعاده اجزاء و اگر بقی
داشته باشد طهارت و شک نماید در حدث یا احوال از برای
باید حد و شایسته با طهارت تمام رساند اعتبار ندارد و وقت
نیست وضو و هم چنین است اگر شک کند در چیزی از اجزاء
وضو بعد از فراغ از وضو و داخل شد در عمل دیگر بلکه بعد
انقار شدن از وضو هر چند از محل وضو بیخواسیده باشد
و داخل در فعل دیگر نشده باشد چه طول کشد باشد
یا نه **باب بیستم** در غسل و در آن چند فصل **فصل اول**

در اصل وضو محل نماز

اگر شک در چیزی از اجزاء
در حوله و بعد از آنکه با طول
حاجت به وضو است

در اموریکه موجب غسل میشود و آن جنابه و بعضی فقها
و استحاضه و مس منی و قوه مذکرت و هر یک از این
غیر از غسل میت واجب است از برای نماز بخواند واجب است
است از برای طواف نماز از دست و واجب و هم چنین واجب
شرط است از برای طواف واجب واجب میشود از برای بقا
از برای مس نمودن کتاب بران اگر مس نمودن آن واجب
و مثل آن غسل جنابه و بعضی فقها از برای خواندن
از سور غلام چه نام آن چه بعضی از برای داخل شدن
الحمام و مسجد مدینه و در آن کردن در باقی مساجد و
چیزی در اینها شرط واجب شدن هر یک بنده بخواند و استحاضه
در حکم احداث مذکور است در وجوب غسل از برای اینها بنا
بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوه نیست و هم چنین
واجب است هر یک از غسل جنابه و بعضی فقها از برای
واجب از روزه بنا بر احوط هر چند ظاهر است که واجب
از برای غیر روزه نماز و رمضان و قضا و آن و اما حکم غسل استحاضه

حکم شده در این صوم
است

از برای روزه در کتاب صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و شرط غسل جنابه از برای خواندن مس نمودن آنست که
بلکه احوط است نکردن غیر آن از اعلام است در جمیع لغاه و
نما بر اساس غیر اعلام و مثل اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن
و هم چنین شرط غسل از برای خواندن مس است اما اما با آنکه
علم اسم السلام بنا بر احوط بلکه اختیار آن خالی از وجه نیست
و واجب میشود غسل کاهی بنزد و عمد و قسم و واجب نیست
غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و وجه واجب است غسل این
لغتها بلکه مستحب است لغتها **فصل فی** در بیان حقیقه
بدانکه غسل بخار شدن از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن
موی واجب نیست هر چند احوط است و اگر موی بود باشد
بیشتر شستن موی البته باید بشوید موی را در آنجا اما
داخل گوش و دهان و دماغ و مابین پلک چشم و داخل
سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضرور نیست و هم
ضرور نیست شستن سوراخیکه در گوش میکنند از برای

جنابه

شستن موهایی که در گوش
بدن است و اگر فایده کردنی

حلقه هرگاه نماند باشد که باطن آن دیده نشود لیکن اگر
 شش است و اگر دیده شود باطن آن واجب است شش
 آن و مثل آنست سوراخ و باغ در دو طرف ظاهر و هم چنین
 است حکم بینی هرگاه بریده شدن باشد و شش ظاهر باین باشد
 با راس باشد یا بر تپ و راس با راس خری و شش در لب
 بیک دفعه بحسب معرفت یعنی در عرف بگویند یک دفعه
 داخل در او شد و در نیت بیرون آوردن جمیع بدن
 را از لب بلکه اگر باطنی باز نماند بلکه اگر یک ناسته در
 باشد ضرر ندارد لیکن احوط بیرون آوردن جمیع بدن
 از لب اگر قدری باقی ماند از بدن هر چند بسیار کم باشد
 که شده نشود و بعد از بیرون آمدن از لب معلوم شود
 با بدن احاد و کند غسل و خلافت که غسل از غاسی ندی
 الحاصلت باین معنی که اول آن رسیدن اول جن از لب
 بابت اخوان رسیدن آخر جن از لب است باینکه باطن الحاصل
 است باینکه تحقیق آن برسدن آخر جن از لب است بابت
 قول

و شش آنکه جن را باقی از لب
 بیرون نماند یا مجموع آن
 از شش و غیره و شش آن
 کلی با بر و من جاعل

و قول دوم خالی از رجحان نیست هر چند احوط جمع
 میان هر دو است و در نیت لیکن واجب نیست و از شش
 این معنی که غسل از بیجی الحاصل است باینکه باطن الحاصل
 هرگاه بریده و واجب بودن این را و غسل کند صحیح است غسل
 آن و مراد بر تپ شش است باینکه پیش از طرف راست و
 راست را پیش از طرف چپ که در نیت باطنی است و احوط
 شش طرف راست کردن است باینکه باطنی است و شش
 طرف چپ است باطنی چپ است و شش چپ چپ
 نیست و در غیر بودن قریب و میان کسی که سینه را بدین
 با بدن از باطنش خوده باشد و واجب نیست طرف راست
 و چپ و در هر یک از طرفین راست و طرف چپ و
 زیاده از خفا یا با بدن شش مانع نیست شش قریب
 حاصل شود باینکه قدری از بدن را بدین با بدن
 و قدری از طرف چپ را باطنی است و قدری از طرف
 راست را باطنی چپ چنانچه قدری از کردن که بخادی

باینکه از جمیع ششها
 که اول باشد

بشکلی که جمیع بدن
 و قول

ترتیب در میان اجزاء
 اعضا و احوط شستن
 ناف و عورت است با

هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه
قدری پیش از هر طرف و هوالات در اینجا برورینست
ولیکن در غسل استخوانه انحطاط را غایت هرگاه غسل
پیش از سلامتی از وضو استخوانه باشد و اگر بعد باشد
استکمال معبر نیست و همچنین است حکم در شکش و صطو
پس اگر ظلی از بدن باقی ماند که نشسته شده باشد
میشود و انحطاط غسل نمیکند و لیکن اگر در سطر باشد باید
غسل از پیش آن بشود و طرف راست و چپ را اگر در
طرف راست باشد طرف چپ را بعد از شستن آن بشود و
اگر در طرف چپ باشد بعد از چپ باقی مانده است و بکسر چپ را
نباید و بدو وقت راه فارین شستن نباید و اگر شک کند
در عضو از اعضای غسل بقا نکند اگر بعد از تمام شدن
غسل باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش
از تمام شدن باشد از افعال او برود و اگر کثیر الشک باشد بقا
بان نکند چه از مکان غسل حرکت نکرده باشد چه نکرده باشد

سلسله

باید

و رجوع در کثرت شک بعضی است که او را در عرف پیش
نماند و حکم اطلاق را با حدیث طهاره آن و طهاره بدن
و نیت و استدامه آن و بقاء نیت مکلف افعال بخوبی
در وضو گذشت پس اگر مشوا که خود را عمل را بجای آورد
باید عمل او برود و اگر نتواند با عانده غیر باید عمل او برود
در وضو گذشت **فصل** در بیان حقیقت استیاء که
ان موج غسل میشود و در آن چند مطلب **مطلب**

جانب

اول در جنبه بدانی که تحقق میشود یکی از دو چیز
اول غایب شدن حقیقه در غسل زن از برای مرد و
و همچنین در مرد زن و چیز **دوم** بیرون آمدن موی
از سر باز در خواب یا باری چه جماع باشد چه
جماع با اجزا باشد اگر از او باشد یا که هر چند بعد از
باشد بخض حرکت کردن موی از محل خود و موج غسل
غسل شود و اما که بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون
آمدن موی نیز موج غسل نمیشود و همچنین هرگاه شک

به پند که محلم شد و بعد از پند شدن آوی ظاهر باشد
 موجب غسل نباشد و اگر برون بیاید ازین منی مرد بعد
 غسل واجب نیست و بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی
 بان هست یا نه با آنکه طاهر باشد یا نه که بان هست یا
 نیست و غسل و اگر نداند که از سر است یا از خودش نیست
 بر او لازم نیست و بخلاف آنکه اگر علم بهم رسد یا نه که از
 خودش میباشد یا مخلوط است بان یا منی خودش واجب است
 اغاده نماید غسل **در حیض** بلکه اگر حیض باشد
 کرم و جمد است در غایب او فایده و عاده بان بهم میرساند
 زن در هر ماه پس هرگاه علم داشته باشد که آن خون حیض است
 اشکال در آن نیست لیکن کافی میشود و بیاثر خونها
 پس اگر شبیه شود بچون بکاره طریق شناختن آن بانست
 که قری پند داخل در فرج خود کند و قری صبر کند چنانچه
 آنست که در وقتیکه میخواهد این عمل را بکند بر پشت بخوابد و بیا
 بلند کند و بعد از آن که مدتی گذشت پند را اهنه برون آ
 بن

پس اگر خون در دوران واقع شد با شدن خون بکار
 و اگر خون نام پند را در کوفه باشد خون حیض است
 شطی و اما محان مذکور آنکه فرج با جروج اح
 بفرج مثل احاطه بکاره نداشته باشد و هم چنین خون
 بسیار باشد که توان تشخیص نمود و اگر ناکند بدون اشک
 مذکور با ممکن بودن آن باطل است تا از هر چند بعد ظاهر
 شود که خون بکار نبوده است و کافی میشود و بخون
 فرج و طریق شناختن آن آنست که به پشت بخوابد پس
 با پا را بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس
 اگر خون از طرف چپ یا بد خون حیض است اگر از طرف
 راست میباشد خون فرج است و اگر خون در دو طرف ظاهر
 شود اما محان در فایده و باطل خواهد بود و اگر اما محان نکره
 تا نکند با ممکن بودن آن باطل است تا از هر چند بعد معلوم
 شود که حیض نبوده است و اگر شبیه شود بچون تقاضا
 مثل آنکه احتمال داده بدهد و علم نداشته باشد بان

از آن چیزی بیرون آمد که شک کند که انسانست یا ملک
 بلخیران خصوصاً هرگاه در عاده اتفاق افتد حکم حیض میکند
 هم چنین هر چونی که زن به بیند در میان سه و در برده و
 کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا
 جروح است و هم چنین هرگاه بعد از آنکه زن ده روز از حیض
 خون به بیند و اما حیض در آن باشد و حیض خوا
 بود و هم چنین هرگاه خون بونده منقطع شود و در بین ده
 روز باز دیده شود و منقطع شود نام حیض است و حیض
 حمل جمع میشود بنا بر او نوی و هر خون که پیش از نه سال
 ده شود آن خون حیض نیست و هم چنین هرگاه خون که
 خال با سینه بیند و حد با سینه قرمزی نام شدن شصت سال
 زنی شعیب و در غیرش ثانی نام شدن پنجاه سال و در
 شعیب نیز و بعضی ملحق نموده اند بقبل از قرمزی و در آن
 و همیست که در آن نظایر آنکه در میان طرفین
 مادر را از طرف پدر بدنهائی کفایت میکند و اما از طرف
 بندها

بدنهائی که آنکه میکند و اگر زن مثله باشد قرمزی بودن آن
 ملحق بقرمزی میشود و اگر زمان حیض ده روز است مثل
 که با نام خالی بودن آن حیض که آن نیز ده روز است و اگر
 که فراتر از حیض نمیتواند شده روز است پس هرگاه یک
 روز یا دو روز خون به بیند حیض خواهر بود و هرگاه
 دو دفعه در دو ماه مساوی خون به بیند صاحب عاده
 میشود ولیکن اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل
 در دو ماه اول تا پنجم خون به بیند آنرا صاحب عاده و قیده
 و عدد یکدگر و اگر عدد مساوی باشد نه در وقت
 آنکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه و در ماه
 دوم پنج روز خون دید در آخر ماه آنرا صاحب عاده عدد
 گویند و اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل آنکه در
 اول خون دید آنرا صاحب عاده و قیده گویند و ملحق میشود
 عاده نیز مساوی در آن خون در دو دفعه در هر یک ماه چنان
 محقق میشود عاده نیز یا در آن خون در دو دفعه مساوی

نخ روز در ماه دوم قرمزی روز
 و هر ماه از اول ماه محرم
 دید ۲۲

در پیش از دو ماه و در روز عاده وقتی وعده می باشد
 وقتی بدینا بدین خون فرکه عاده کند هر چند خون بصفه
 حیض نباشد و صاحب عاده وقتی نفا حکم آن حکم مضطرب
 است و حکم آن میاید و در صاحب عاده عده می باشد نفا
 خلاف و اقوی است که بدین خون نفا فرکه عاده کند
 و صاحب عاده هرگاه خون او از عاده بخاور نکند صغیر
 و احتیاط نماید که خون عاده آن عاده ان از بدین
 و لیکن احتیاط بر این است و در عده ایام احتیاط خلاف
 و اقوی است احتیاط نفا در روز هر چند احتیاط است
 بیک روز یا دو روز است و غیر تقوید هرگاه خون منقطع
 شد در روز یا کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشت از ده
 روز اگر کثیر نباشد باشد یا داشته باشد و واقف با عاده
 باشد عاده آن معتبر است و در این عاده استخاضه است
 اشکال و اگر غیر نباشد باشد و قیخ مخالف با عاده باشد
 هرگاه ده روز در وسطه صله شود بنا بر عاده عاده
 منافی

احوط جمع است صیغه انما
 مختصه و فرکه حیض
 خصوصاً اگر خون بصفه
 حیض نباشد

الیه استظهار در دو روز
 باشد و روز فرکه کند و
 احوط بعد از آن تا فرقه
 و هر جمع است صله فرقه
 حیض و افعال سخانه

خالیه از همان نیت و هرگاه ده روز فاصله نشود اگر
 از ده روز نیت کند تمام ایام عاده و غیر حیض باشد
 اگر مجموع از ده روز نیت کند رجوع عاده نماید و غیر حیض
 عاده مسفر هرگاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفه بلکه
 آنچه بصفه حیض است که از بدین و بدین از ده باشد و آنچه
 بصفه حیض نباشد نفا یا با ایام پاک ده روز یا بیشتر باشد
 رجوع کند بصفه حیض و بجز دو بدن خون فرکه عاده نماید
 بلکه اقوی است که فرکه عاده نماید هر چند خون بصفه حیض
 و هرگاه رجوع بصفه ممکن نباشد یا بلکه آنچه بصفه حیض
 است که فرزند یا بیشتر از ده باشد و آنچه بصفه حیض
 نباشد نفا یا با ایام پاک کمتر از ده باشد پس اگر مبتدیه
 باشد و آن عبارتست از کسی که ابتدا بدن خون و بدن نفا
 باشد و عاده آن مسفر شد باشد رجوع کند عاده نفا
 بدین و مادی خود یا بدین نفا یا مادی نفا
 اگر ممکن باشد یا نیت از برای او خوشای باشد و یا

احوط جمع است نفا
 نیت

نیز منفق باشد و اگر ممکن نباشد یا بیکه از برای او خود بنا
 نباشد یا باشد و منفق نباشد یا ممکن نباشد مطلع شدن
 بر عاده ایشان مثل مضطر به است و مضطر به عبادت
 از یکدیگر فراموش کند عاده خود را بعد از آنکه صاحب عاده
 مستقر شده باشد یا یکدیگر خون کمتر دیده باشد و عا
 از برای آن مستقر شده باشد و آن باید در هر ماه هفت
 حیض فرار دهد و یک حکم مذکور از برای مضطر به در
 صورت فراموشی عاده مختلف ندارد هرگاه عده در وقت هر
 را فراموش کرده باشد یا بعد در آنجا و اگر وقت را فراموش
 فراموش کرده باشد در آن فصل نیست که در این رساله
 ذکر آن مناسب نیست باقی مندر حکام حیض و از جمله آن
 که صحیح نیست از آن نماز نهد و واجب نهد مستند و نه اصلی نهد
 نماز اجنبی و نه سجده سهو بیکه اگر در بین نماز حیض
 شود نماز باطل است حتی اگر حیض از دست مانده باشد
 بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد
 کان

کان نماید که حیض شد داخل کند دست خود را و بآلوده
 که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمد باشد از
 نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لیکن ظاهر اینست که
 اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیب ندارد و نماز صحیح است
 اگر بعد از نماز ظاهر شود حیض شدن با معلوم نشود پیش
 بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه منقطع مطلق نیست
 شک نیز مطلق نیست و در حکم حیض است بنا بر احادیث و هم
 چنین صحیح نیست از آن روزه و نه ملوان و حرام است بر آن
 داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خاتم و در وقت
 در باقی مساجد و ظاهر این بودن عورات در روزه
 مقدیده مکرر و وضو واجب بوی که اگر مسلم عبور در
 مسجد انتخاب باشد و حرام است گذاشتن چیزی در مساجد
 و خواندن یکی از سورعزیم و اجزاء اخافضد جز نیست اگر
 مشرب باشد و اگر مشرب نباشد حرام است چه بفصل بجز
 وجهی بفصل بجز نیست و حرام است مس نمودن کتاب قرآن

احوال که در حلال است

و طری کردن حاضری در قیام ادا می کند خون با غایت و هرگاه طایفه
 مشایخ این است بشرط شش فرج و هرگاه و طری نمودن خون
 کفاره است هر چند قول با سحاب خالی از رجحان نیست
 کفاره و غیره کینه و بیع مثقال صبیح طلا است در اول جنس
 و در وسط نصف آن و در آخر ربع و اخوط است که مکه
 دار باشد و کفایتی نمیکند و در کینه مکه مکه مکه
 بوی هر قهری بایستد و در جملة احکام استظهار است با قطع
 شدن خون پیش از ده روز و غیره بکند و در فرج خود بعد از
 آنکه با طری چپ برود و در یکبار و در شش باران بچاند و بکند
 حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه بپزد یا ک بپزد و در اطفال
 اینست از جنس و اگر خلوت بیرون آمد بپزد و مکه مکه
 پاک شود و باور روز بکند و در ظاهر غایب کند و حکم آن و کم
 و باور و در وقت شش منتهی است **در نفاس** و در نفاس
 خود نیست که در وقت زدن زان بپزد و خواه هم طفل
 بپزد و خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کم تر از ده
 روز

که هرگاه ده روز از زدن بگذرد و بپزد و بعد از آن خون
 بنفشه نفاس بخورد و بود و فرج نیست و میان آنکه طفل
 منوال شود با نام نشد سقط شود و هر چند مضطرب باشد و اگر
 علقه بشرط آنکه علم بهم رساند آنکه آن سید را از آنست با حیا
 فایده شهادت دهد و در آن و طفله و علقه مستبد اعتبار از آن
 و هر چند بچند و بپزد و هرگاه خون نپزد و بپزد خون پیش
 از زدن هر چند بعد از خطه باشد و از بوی اول نفاس بپزد
 نیست پس ممکن است بعد از خطه باشد که آن ده روز
 و آن نفاس غیر ضایع باشد و سقط است چه روزه و چه منقطع
 شود چه بکند و ضایع باشد و منقطع نفاس آن بعد عاده
 اوست و نباید اسخامه و لیکن آنچه ذکر شد از آنکه عاده و آنها
 قرار دهد و باده و قیام نیست که در اول و آخر خون بپزد
 نام مصلحت مکن و بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا
 خود و بپزد نفاس او و مثله در بک خونست چنانچه اگر در
 با اول و وسط خون بپزد نفاس آن مخصوص بطریقی است

در آنکه نفاس در وقت زدن نفاس است و در وقت زدن نفاس است

لحوظ آنکه نفاس ده روز از زدن نفاس است و در وقت زدن نفاس است

زمان ما بین است خواهد بود پس کسی که عاده آن هفت
 باشد و اول و آخر خون بریند نام نفاس است و اگر در اول
 و چهارم یا پنجم و هشم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود
 چنانچه اگر نوزدهم یک روز از این روزها نفاس است
 بگذارد و خون خواهد بود و اگر در چهارم و پنجم و ششم و هفتم
 گذشت و ده سقعه شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل
 که شد و حال میله و مضطرب دارد و روز و هر چه یک
 می باشد بخاطر این امر و ولج و مسخ و مکر و بوشنا این
 چنین است **در سینه چهارم** در سینه چهارم اگر در سینه
 قلیل و متوسط و کثیر قلیل است که کند یا پند که در ریح
 میگذارد خون با و پس و لیکن از او و یکدیگر بنام و سقعه
 است که خون در پند و زود و از آن نکر و کثیر است
 خون از پند بگذرد و بکشد و رسد چنانچه بگذرد با گذر
 و در سینه اول غسل واجب است و وضو واجب است آنرا
 برای هر روز واجب و اگر خواهد نافه کند هر روز با ناید
 یک

یک وضو نیز بکند و در سینه دوم یک غسل واجب میشود
 از برای هر روز و وضو از برای هر روز و لیکن واجب
 شدن غسل مشروط است با نکه پیش از آن از صبح خون پند
 و دیگر پس اگر بعد از آن خون پند و دیگر حکم قلیل
 است که غسل در آن روز واجب میشود بلکه واجب است وضو
 از برای هر روز واجب و شرط در هر روز است و در سینه
 سه غسل واجب میشود یکی از برای هر روز که از شب نکر و
 بگذرد جمع کند میان نافه شب تا صبح میان غسل چنانچه گفته
 میکند از برای سایر نوازل روز و شب غسل هر یک از این
 آن و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو یکی
 از برای غروب عشاء که جمع کند نیز میان هر دو اگر خواهد
 هر روز با ناید یک غسل بکند جایز است و وضو با یکدیگر یا
 هر یک از اینها هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو
 از برای هر یک از نماز عصر عشاء خلافت و احوط علم و گذشت
 بلکه خوب خالی از حجامت نیست و واجب بودن غسل

احوط آنست که یک غسل را بکند
 از برای هر روز یک غسل را بکند
 از آن بعد وضو نماز صبح
 بلکه همین نماز صبح کند اگر
 فوته شود و غرض از آنست
 کند

وضو با غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود
 که بیک خون نخواهد دید و کف ناخوشی او خواهد شد
 اعاده نماید آنچه غوده بود در اول از وضو با غسل و
 واجبست بر مسخاضه استبراء کردن با نیکه پنبه بر آید
 و بقدریکه صغارت در معلوم شدن حال با نیکه پنبه
 نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از قطع شدن خون
 بودن آن با مشروط بودن پاکیزه بودن و هم چنین با
 عقوق نماید پنبه با بشوید آنرا اگر نجس شد باشد و هم چنین
 بشوید ظاهر و فرج را اگر نجس شد باشد با وضو عقوق
 کند با شستن آن هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه
 احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را تا آخر نکند
 و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن
 خون مادامیکه منصرف نشود و اگر منصرف شود و آن
 نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او افتاد و وضو
 احوط آنست که غسل را نکند و تا نماز تمام کند و اعاده نماید وضو

احوط غسل استخاضه
 کاشتند

وضو و سه قسم گزاشند در حالتیست که خونیکه باعث
 با وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غایت
 آن نماز باشد بشرط آنکه غسل با وضو بعل بناورده باشد
 از برای آن خون بعد از دیدن آن و لیکن آنچه ذکر کردیم حکم
 سه قسم در وقتیکه خون بیک نسبت باشد پس اگر بیک
 روی و بعد مثل آنکه کثرت بقلک برگردد با قلک بکثرت
 برگردد حکم و میگردد پس پیش از غسل نمودن از برای نماز
 صبح کثرت برگردد بقلک کفایت میکند با غسل و اگر پیش از
 غسل ظهرین برگردد کثرت بقلک کفایت میکند و غسل
 چنانچه که بعد از نماز صبح قلک برگردد بکثرت و غسل نماز
 نمودن در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین چنان شد با یک
 غسل میکند و هم چنین اگر بعد از نماز صبح قلک برگردد و وضو
 در آن روز غسل بر او نیست و احوط آنست که از برای
 وضع ناخوشی استخاضه در جاییکه موجب وضو بود وضو
 و در جاییکه موجب غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه
 وضو

اگر مرد و او را غسل بدهد عیب ندارد و عاقل است از برای
 و ولی غسل دادن کثرت خود و عاقل آن نیست بعد از غسل
 احوط و کاشت و واجبست غسل دادن هر مؤمنی انقی
 عشی و واجبست غسل دادن کفار چه اهل کتاب باشند
 چه از غیر ایشان اما در مخالف واجب نبودن خالی از
 رجحان نیست و در حکم میت است میتند او با قطع که
 در آن میت باشد پس غسل دادن واجبست بلکه کفن
 نمودن و نماز کردن بر او واجبست غسل دادن و کفن
 نمودن و وضو کردن قطع کرد در آن استخوان باشد هرگاه
 از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از میت
 و استخوان بی گوشت است با آن و هم چنین قطع کرد در شکم
 چهار و ماهر شده باشد و قطع شود واجبست در آن غسل
 و کفن و وضو و دفن نمودن و اما نماز بر او نه و اگر
 وند میت و هرگاه چهار ماهه گذشت باشد واجبست او را
 در گند پیچیدن و دفن کردن و واجبست از آن نه نمودن

در مقدمت بر یک
 نزدیک استخاضه
 بر میت

است بر غیر بعد از آن عدول مؤمنین و اما اگر باطل باشد
 پس باید مقدم است بر نماز و اولاد اولاد و دو کوفران
 اولاد بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان و بالغ
 ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک
 باشد میت بیدار اگر غسل داده شود میت بی ذن الیها
 باطل است و هم چنین است حکم در نماز و شرط است که غسل
 دهده میت شعاعی عشی باشد که در وضو وضو او که
 جایز است غسل دادن حتی بلکه بخود وضو او و لیکن اگر
 از بخود وضو او باشد پیش از غسل اگر کند ایشانرا پیش
 ملائ خود و احوط در هر سه صورت آنست که بقی غسل با
 شعاعی عشی بکند بلکه هرگاه میت غسل میدهد با ط
 نیت نمودن هر دو است و هرگاه عل وضع شد غسل با
 اعاده نمایند در هر سه صورت و هم چنین شرطست که غسل
 دهده مثل میت باشد و ذکر و زکوة و غیره و غایت مکرر بخانم
 و زنا و شوهر و سه که ازین انواع غسل با هر دو وضو و غسل
 اگر

بنا از هر چند قول صحیح بودن غسل و لازم بودن وضو
 خالی از رجمان نیست و فرق نیست در مطلق بودن غسل
 میان غسل واجب و مندوب اگر حدث اکبر در آنجا غسل
 واقع شود اگر همان حدث بکدر دفع از او بکدر واقع شود و اگر
 غسل باید بشود و بعضی و فقام در حکم و لعل است و اگر
 غیر آن واقع شود غسل باطل نیست و **مسئله پنجم** در غسل
 منسوب بدانکه واجب میشود غسل بر غرض است
 بعد از هر شدن و پیش از غسل دادن و در حکم است
 قطعه که در آن استخوان باشد خواه آن زن جدا شده باشد
 یا از زنده و در وجوب غسل بر غرض استخوان بکوشش است
 است و لعل غسل نموده است و اگر وجوب غسل
 بلیس نیست نمودن چیزی که جوهر در آن حلول نکرده باشد
 مثل **موت فاش** و غسل منسوب و سایر احکام آن اگر
 نمودن و غرض از کردن و دفع نمودن و در اینجا بحث است
فصل اول در غسل و در آن دو فصل است **فصل اول**

احوط مذکور در آنکه

امدن نخون استخوانه
 استخوان غسل استخوانه
 ان بنیت هر اگر دفع حد
 نمیکند

احوط در غسل و در آن
 وجوب غسل است

اگر احیاء الله است
 اگر چه مشهور قول است

دایق میباشد غسل بر غرض است و هر چند اهل کتابه نمود
 غسل او واجب است و کیفیت هر یک از فرقی از او است
 خوب است که در غسل جنابانه گذشت و هر چند شستن
 در هر یک از غسل و نیت و غسل و مقارن شروع
 آن نماید و اگر هیچ را برین فرموده نیم بدین نیت
 قصد هر یک از آن سه غسل و یک نیت بدل مجموع و اهل
 کتابه اخیر است و هر چند اگر بگوید نیت از غسل
 از هم و بخشن بویست با کوشش او و اصل آنکه سوخته
 باشد با ابله داشته باشد یک نیت بدینند و لعل و لعل
 تبسم است نیز جنابانه گذشت و تبسم را با بدین خود بعمل
 نهد بدین نیت و احوط مباح بودن مکان غسل است
فصل دوم در نیت و اگر نیت کن نمودن منیت
 در آنجا که زن چه نیتی چه مسح به با وجهه آن
 پیراهن و نیت و نیت است که از او را دوری میکند
 و شرط است در پیراهن که از آن نیت نیت با نیت

در کفایت یک نیت

نجاست از بدن منیت پیش از غسل و پوشاندن عورت او
 از ناحیه در طالع غسل با احوال جنابانه واجب است
 بقیه نمایند و در حال حقار اگر وی بقیه باشد
 بدین نحو اما انداد و روی او و کف باهای او و
 فایانند و منقطع میشود و وجوب بدن کور تحقیق شد
 مکرر و در غرض و احوط مباح است بعد از بر
 نقیون وضع نیت نمودن نیز و در نیت در وجوب
 و کور آن آنکه محض در باشد از آن طهارت باشد با مانع
 و واجب است غسل دادن کسی که واجب شده باشد کفن آن
 بر جسم با وضو یا بر لبا و غسل کرده باشد اگر چه شروع نیت
 اغتالی که واجب است بر او و اگر بعد از بر غسل نیت
 و نیت جدید غسل دادن او **فصل سوم** در کفایت غسل
 دادن منیت و ابد غسل بید و بکا فور و بدین احوال
 فریب در میان سه غسل بخوبی کور و در نیت و حکم
 میان آنکه منیت جنابانه باشد یا با نیت و احوط

واجب غسل

ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و
 بعد از تكبير دوم بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد
 و بعد از تكبير سيم بگويد اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
 و بعد از تكبير چهارم اللهم اغفر لعل الله و بعد از آن
 تكبير پنجم را بگويد كفاية صكك ليكن ابنا و رضى ا
 كوفت شيئا شى عسى باشد پس اگر طفل باشد چه
 نماز بر او واجب باشد چه باشد بعد از تكبير چهارم بگويد
 اللهم لا بوبه و لا مصلقا و لا وطرا و لا اكرام و لا فساد
 طفل هر دو مؤمن باشد و اگر یکی از ایشان كافر باشد
 ان باشد دعا را با و نفاذ ناپد و اگر متهم بجهول الح
 باشد بعد از تكبير چهارم اگر بگو لا اله الا الله ان كان محب
 و اهله اغفر له و ارحمه و بخار و عنه خوشت و اگر
 مخالف باشد یا ناصبی كه عقیده بر او نماز کند در نماز
 مخالف بعل از تكبير چهارم بگويد اللهم املا جوفه نارا
 و ملط علی الحماة و العفار و در نماز ناصبی بگو
 اللهم

اجله

و تر نماز

اللهم اغفر عبدك و عبادك و قبل و كذا اللهم املا جوفه نارا
 اللهم اذنه حتى حذ لك فانه كان هو الماخذ ناك و بعد
 اولیا و كذا و بعض اهل بیت نبك و تكبیر دوم و نماز بر او
 نبك و اگر میت مستضعف باشد بگويد اللهم اغفر لعل الله
 تا بگوید انما انا عبد و املا جوفه نارا و بعد از آن
 نبك و قيام و روی بقبله نمودن با امکان و كذا و در سج
 مت بطرف راست نماز كذا و كذا و كذا و اموم باشد و هر
 عكس كذا و روی بقبله باطل باشد نماز چه از روی عمل
 باشد چه از روی خراموشی چه از روی جهل و هر چینی
 شیطنت بدیش خوابانیدن میت را در حال نماز **مکروه**
جائز در دفن واجبست دفن نمودن میت را بوجوه
 كفای بخوبی كه بهمان نماید جسد میت را در زیر خاک
 بخوبی كه محفوظ بماند جسد او از ضرر درنده كان و بوی
 او از انتشار و واجبست بخوانند او را در سجده
 روی بقبله و هرگاه در كشتی باشد و دفن او ممكن نباشد

به میت بداند كه ميتيم ممكن نشدن وضو غسل است
 و ان چند چیز میشود **اول** نداشتن آب بقدر آنچه
 كفایت کند او را در آن طهارت كند و او واجبست
 از وضو با غسل هر چند بقدر بعضی از آن آب باشد یا
 و اگر آب بقدر باشد كه كفایت نماید از برای آن خود
 نجاست از الله نماید نجاست را بان آب نمیشكند هرگاه آن
 نجاست صغیر باشد و باقی شود چیز دیگران نمیشكند و
 نه طهارت را مقدم بداند **دوم** نرسیدن آب بجهت
 از درند یا در بر نفس اماره یا عرض خود یا بجهت
 متبیه نشدن الا و اسباب آب كشدن با گرم کردن یا
 خارج بنجواهی باشد كه آب بجز قویا باشد او را و اما ان متبیه
 و اگر بقدر باشد از ضرر بدن یا یا الا که موقوف است بجهت
 یا یا یا یا و هرگاه منصرفان نشود با نكته ایچانی در آن
 باشد بجهت طلال و فرفی در میان نماز و در شرف
 غیران نبك و اگر معذور شود از برای او كندن چاه

بگذارد و او را در ظرفی مثل خمر و سر او را به بندند
 در باندا زنده آنكه برای او مثل ان چیز نكستی مثل
 به بندند و او را در میان اندا زنده و لیکن احوط است
 او را در ان لولت با امکان و اگر میت زن غیر مسلم باشد
 چه كذابه و چه غیر كذابه و طاهر باشد بطفل مؤمن
 واجبست او را پیش بقبله دفن کنند تا آنكه طفل را
 بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد
 حرامست بنفش نمودن قبر بکس و روی كه بعضی اهل ادر
 او را دگر نموده ایم و هم چنین حرام است فعل کردن
 میت را بعد از دفن بغير شاهد شرفه بگذشت اهل
 نبرد و فرزند مشهور و معروف است دفن بصورت و
 خراشیدن آن و كندن موی چه در میان ازار و چه
 در غیر ازار و چه چینی شود نمودن روخت بر غیر بدن
 و برادر **سوم** در نیمه و در ان چند فصل است
فصل اول در اسباب منتقل شدن از وضو و غسل

بدون غش و مشقت مثلاً با آب پیرون آوردن آنجا
 هر چند با آنکه سخت خود را در جای آن کند و آب پیرون او
 ترک نکند بشرط آنکه آنجا نباشد و آن **مستحب** آنکه
 پیرون در استعمال آب و نعلی یا حادث شدن بر موی
 یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن علاج ناخوشی
 و امثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول ضرب
 نظمه تمام رسانیدن چه از تجربه یا شد چنان قول **طبيب**
 عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن آنکه یکدست
 خون شود و نیست و از جمله ضرب شش است و ظاهر
 حصول آنست بر کیدن دست با صوت و خون افتادن
 آن وقت که نیم در آنجا نشوید البتة که به هر چه از اینها
 خواهد بگذرد از جمله اعدا از برای نیم شکست هر چند
 بالفعل باشد و نظمه داشته باشد که رسیدن حادثه ای
 بلکه کفایت نمودن احوال مساوی فواید و از جمله اعدا
 فالبیوی هوا با کرمی است مدتی بود چنان و واجبست
نوع

از چوب آنکه بخواند شاق
 ماده

احوط در این صورت
 باز و ضوئیم

احوط خفا

نمودن آب بر مکتف هرگاه ممکن باشد و ضرری با و نرسد
 و بعضی ندانسته باشند پیرون ابرو و وقت کجایش طلب
 داشته باشند و مقدار طلب بقدر یک مایه بر نایست
 از برای اندام معتدل باله معتدل اگر نه همین دست و پند
 و مشتمل بر اشجار و اجزاء باشد و اگر نباشد بقدر و نایست
 بر نایست بخود کور در چهار دست و اگر و طلب نمودن از
 کرد و با وسعت وقت نماز داخل است و اگر صبر نمودن بآن
 وقت نماز صحیح **مضامین** در آنچه بان باید کرد و نیم
 بجا که خالص نیم کردن در اشکالست چنانچه هرگاه فلان
 باشد و خاک و زمین و سنگ نیم نمودن بجا رخت بایند
 یا بالی آب یا مثل آن بی اشکالست و هم چنین هرگاه هر یک
 از آنچه گذشت مدتی نشود مگر سنگ نیم نمودن بآن
 و اشکالست و اگر مدتی نشود مگر سنگ و بجا رخت حق
 و بال حیوان یا یکی از آنها احوط جمع نمودن میان نیم بجا
 و سنگ است و بخیر است و در اخبار نمودن بجا رخت

افواج خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر آن نیم بجا و آن
 نیم نمودن بجا که سهل در نیم و بجا که هرگاه علم نداشته
 باشد بجا شده آن و بجا نیست نیم نمودن بجا که غرضی
 زمین مثل ایشان وارد و معادن مثل زنجیر و مدور
 خاکست غیر زمین و احوط و اقوی ترک نمودن نیم است
 بجا که زمین و زمین اهک و کچ بعد از سوختن و کچ
 نیم نمودن بر زمین شور و از **مضامین** در میان کف
 نیم واجبست زدن باطل و دو کت دست و با هم در
 ممکن باشد خالیک هر دو کت چنان باشد و هم چنین و
 مسح کردن پیشانی از سنگ که موی سر باطل و بالی
 دو مانع باطل هر دو کت با یکدیگر و احوط علاون نمودن
 چنانچه است که عبارت از دو طرف پیشانی است
 هم چنین علاون نمودن ابروها است و هم چنین و
 مسح کردن دست هر یک از دو کت را از بند دست تا
 انگشتان باطل کت دست دیگر و هرگاه ممکن نشود

جل و بال حیوان و بخوان و در لغات معیاریست جمع نمودن
 عبارات یکا بدین و بخوان و هرگاه هیچ عبارت در لغات نیم
 نیم بان نکند و هم چنین هرگاه عبارت خاکست و بخوان
 باشد و نیم بان نکند و هرگاه هیچ یک از آنچه گذشت نیست
 نشود و کل نیست شود بان نیم گذشت بشرط آنکه فلان نداشته
 باشد و خشکانیدن آن بسبب ناک بودن وقت و امثال
 آن و این در وقتی است که از چوب یک صحیح نیست نیم بان مثل
 خاکست باشد و کیفیت نیم بکل مثل نیم خاکست و گسینک
 و کل هر دو و مدتی شود با احوط جمع است میان نیم هر دو
 هرگاه قادر باشد و نیم نمودن بجا که احوط ترک نمودن غیر
 است بلکه قول بان خالی از فواید نیست و هرگاه هیچ یک
 از آنچه گذشت مدتی نشود با فواید نیم و نماز هر چند
 مدتی شود چنانکه توان بان وضو ساخت با غسل کرد و بعضی
 قابل شدن آن وضو با غسل بان و بعضی قابل شدن آن نیم
 و احتیاط در جمع میان هر دو وضو است و در میان
نوع

لها اثر بالبدن آن بر وضو
 هر چند چنان متحقق نشود

نمودن بباطن گفت مسخ کند ظاهران و معتدلت در پیشانی
و دو کف نام واضح نمودن و در ماسخ که عاقل از باطن دو
گفت بجام مسخ نمودن معتدلت هر چند احوط است
از احوط هر دو در هر یک از اعضا می بینیم چیزی را
ناید از برای هر نمودن حصول قدر واجب واجب
است در نیم وقت فریاد و غوطه یغین و جوی باید
و اسباب احدی است بخوبی که وضو کند شست و اما دفع
حکمت در این جای وضو خلایق احوط است بلکه
معقول نیست و احوط صحت نمودن بدل بودن اثر
وضو و غسل است و اما اگر نیم بدل از وضو و غسل
در نه مکلف باشد معنی است تعیین نماید که نیم بدل
از وضو میکند بدل از غسل و احوط است که وقت نماید
با این طریق که نیم یکم بجهت مباح شدن تا و بدل از وضو
یا غسل از جهت واجب یا استحبابی و غیر این
و در عدد و وزن دست بر این خلافت ظاهر که این

باید

دو وضو در وضو و غسل
و در عدد و وزن

باید دفعه زدند چه آنکه نیم بدل از غسل باشد و وضو
هر چند احوط جمع نمودن میان باید دفعه و وزن و وضو
تبدیلت خصوصاً در نیم بدل از غسل واجب است
نیم وقت باینکه در وزن دست پیش از وضو نمودن
پیشانی وضو نمودن پیشانی پیش از وضو نمودن و وضو
وضو نمودن دست راست پیش از وضو نمودن دست
باشد باینکه این در وضو و وضو که یک دفعه و وضو
وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
پیش از وضو نمودن و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
در نیم طاهر بودن خاک و نجاست آوردن خود شخص را
وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
نیم بدل از غسل باشد و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
هم چنین واجب است در میان دست خاک و نجاست وضو
مانی باشد و نیم بدل از وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو

استنا از رکوع است
از وضو نیست

آوردن بدل نیم و اگر بعد از آنکه نیم نمود و پیش از وضو
در نماز باید وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
بقد زمان استعمال نمودن آب بکند در نیم باطل است
و اگر وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
استعمال بکند و چه نکند و احوط نام نمودن نماز وضو
با اعاده است و باید دانست که آنچه ذکر شد با وضو
بجواز نیم در وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
نیم مکرر است وقت خاتمه است نام واجب و اگر کسی نیم
کند بدل از غسل وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
بدل از غسل و احوط است که نیم نماید میان وضو و وضو و وضو
قادر باشد وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
قادر باشد وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
وضو واجب و واجب و واجب و واجب و واجب و واجب و واجب
از برای نماز واجب طواف واجب و طواف و طواف و طواف
نماز واجب و واجب و واجب و واجب و واجب و واجب و واجب

اشکال است و احوط تا خبر نمودن است خواه اصل دفع
شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند احوط است که در وضو
اول وقت هرگاه علم داشته باشد که عذر بر طهر است وضو
تا آخر وقت و فی وقت در جواز نیم در حال تکلیف
وقت میان نماز واجب است و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
تا آنکه به نیم صحیح واجب نیست بر اعاده نمودن نماز
در وضو واجب در وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
وقت معطل بجنبات باشد یا نه عالم باشد بر نمودن آن
در وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
با وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
این وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
در اول وقت و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
در نه شخص باشد و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو
که را داده نماز داشته باشد و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو و وضو

و ممکن بودن بنیم واجب است بنیم از برای بنا بر آنچه واجب
 طهارت اجزای از برای آن مثل روزه ماه رمضان و قضای آن
 و بنیم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد نبویه
 و در نیت نمودن در بابی مساجد و غیره نمودن کتاب و غیره
 اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو است
 واجب بر کسی که محکم شود در مسجد بنیم یا مسجد الحرام
 از برای بیرون آمدن از آن هرگاه غسل ممکن نباشد
 یا باعث تلویط مسجد شود یا نجاست و هرگاه غسل ممکن باشد
 و زمان آن که در آن زمان بنیم با مساجد یا زمان آن که
 و باعث تلویط مسجد نجاست نشود و وجوب غسل در آن حال
 خالی از قوه نیست و بعضی ملکی کرده اند بجنب جابض نجاست
 در وجوب بنیم از برای بیرون آمدن از آن و این احوط
 و واجب بنیم و غیر بنیم بنیم و غیر بنیم بنیم که در کتاب
 نقل شده کور خواهد شد ان شاء الله **مبحث پنجم** در طهارت
 از جنبه در آن جدا است **باب اول** در انواع نجاسات
 آن

بلکه ای جنب است
 و

آن دو از ده قسم است **اول** و **ثانی** بول و غایط است
 هر حیوانی که جلال گوشت باشد و صاحب نفس باشد
 باشد یعنی خون جگر که بیرون میاید از او که در وقت قوی
 بریدن و زدن است و غیره ماکول اللحم آنکه انسان باشد
 یا حیوان حرامی باشد یا دوابی طاری باشد یا غیر طاری
 خفاش باشد یا غیر خفاش حرمش خوردن آن اصلی است
 یا غرضی جلال حیوانی که گوشت خوردن باشد
 آنکه قوه گرفته باشد استخوان آن از آن و لجمه را عین
 که موطو انسان شده باشد چیده در فرج و چیده در **پنجم**
 منبت از حیوانی که صاحب نفس باشد باشد جلال گوشت
 باشد **چهارم** خون حیوانی که صاحب نفس باشد باشد
 خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن که باشد آن خون با آب یا
 جدا از یکدیگر یا جدا از غیر یکدیگر خونیکه باقی میماند
 و بچیده ماکول اللحم بعد از ریختن خونیکه شهادت از آن
 ریخته شود که ظاهر است و هر چینی خونیکه شستنی خون

اگر خون در عضو بکشد
 است خون آن بوده یا
 مثل بر یا خط اجنب است

ظاهر شود **پنجم** ششام سک و خوک و غیره است و هر چینی
 اجزای هر یک چند اجزای باشد که حیوان در آن حلول نکند
 باشد یا نماند و غیره **هفتم** میثاق است هرگاه از حیوانی
 باشد که صاحب نفس باشد یا نه که میثاق او کی نجاست آن
 سر و شدن و پیش از غسل و او دست بکشد پیش از سر شدن
 و بعد از سر شدن نیز با برافوی و حلول و اجزای نجاست
 خواه جلالت او از آن در طهارت حیوانه و غیره نجاست اگر از
 اجزای باشد که حیوان در آن حلول کرده باشد و غیره اجزاء
 صفای یک از انسان جدا میشود مثل آنچه از آب جدا میشود
 در بعضی اوقات ظاهر طهارت و احوط اجنب است **هشتم**
 کافران یعنی مرد و غیره و صفای و نجاست و هر چینی است
 حکم در اجزاء آنها هر چند از اجزای باشد که حیوان در آن حلول
 نکند و مانند طهر و معرفت کافرانست که اگر الميت از آن
 با نریزی از نریزی آن در نماید و احوط اجنب است او را
 کفارت پیش از بیابان چنانکه احوط اجنب است از نجاست و لیکن
 طهارت

طهارت در ایشان اقویست و اما طهرت و البه کفا و طه
 ما ذاکه که علم نجاست میباشد است ایشان بوطوبه و قیامت
 ما هم نرسد و طلق مطلق کفایت نمیکند در نجاست **نهم**
 شراب و هر مکرری که در داخل روان باشد هر چند نجاست
 و مشهور الحاق آب انکوار است با آن هرگاه غلبان بر ریخته
 و بعضی علاوه نموده اند اخبار است در آن و ظاهر احوط
 اجنب است و طافا اگر آب را از آن ظاهر شود و الا حکم نجاست
 و اشکال است **دهم** فقا است و آن از حیوانی یا بدیهی یا
 جمعی که نموده اند و بعضی در آن صدق است و در بعضی
یازدهم عرق جنب است از حیوانی که در وقت حصول جنابت
 باشد یا بعد از آن در زمین باشد یا در مرد از آن باشد یا در بوی
 یا در طهر یا غیر از آنها از آنچه حیوان ذی باشد بکشد و در
 حاضر بعضی در رد و در بعضی با وضو و طهارت پیش از نجاست
 دادن نیز احوط اجنب است **وزار** عرق شتر جلال
 بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط **باب دوم** در نجاست

بخاشان و اجنبیت از آن بخاست لغتها بلکه مستحب است
 است از آن از رخ و بدن از برای صحت نماز و طولانی است
 و معفو بودن و از محل سجده پنهان از برای سجده کردن و این
 ظاهر است از برای استعمال کردن بطوریکه در اینجا مشروط است
 است از خوردن و آشامیدن و نظیر نمودن هرگاه است
 آن مثلین بعد از بخاست باشد و از آنرا کول از برای خوردن
 و واجبات از آنرا از ساحل و هم چنین از صحنه و الا
 مخصوصه بان مثل جلد و از صراحی مقدسه و روی پوشش
 بنا بر احوط و حرام است بخی نمودن مخبر و معفو است خن
 و روح و جروح و اما مگر خون منقطع نشود با الم چه جای
 باشد و اما بانه چه مشقت در نظیر این باشد بانه چه درخت
 باشد چه در بدن چه مفقود باشد معوض نبودن و خن
 بانه بدستال و کینه و فساد از بخی شدن نماید بانه ممکن
 باشد چنانچه آن بدلی بانه جروح نموده باشد خود را و غیر
 بانه و هم چنین معفو است عرفی که آن بخی شود و اطلاق را کم

احوط اخبار و مشقت است
 از آنرا و بدلی بخی
 در عرف شدن آن بخی
 با هر دو و شواهد و کبی
 نفس باشد شدن عمل
 هر دو که با احوط خواهد بود
 ۳

نرم است که از آن خالی باشد و لیکن عفو از آنچه شد
 مخصوص صاحب جمیع و فروغ است پس اگر آن رخت و دیگر
 پوشش عفو از برای آن نیست و هم چنین اگر شک کند که خون
 از جروح و فروغ است یا از غیر آن و معفو است بخی خون
 کم فراز و هم در رخت بلکه در بدن و در رخت عفو هر چند
 اجنبیت لیکن این حکم در خون غریض و فاس و استخوان
 است بلکه خون غریض و فاس و استخوان است بلکه خون
 بخی العین و غیره کول اللحم بنا بر احوط بلکه خالی از ریحان
 و احوط در عقار و در هم آفتاب بعد از نماز انجام معاف است
 با بقدر احوط و چه حوز و بوی و اطهر بخورید یا خن باشد
 که کودی گفت دست باشد و در او بنا خن انجام نماند
 بزرگ است و هم چنین معفو است بخاست بخی که از آن
 تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل
 خود باشد چه نباشد اما بخی باشد و احوط در اخی
 اجنبیت چنانچه هرگاه باقی را نماند بخی خود گذارد

بلکه انوی اجنبیت
 ۴

احوط اجنبات

ظاهر است که باطل نمیشود نماز و فریضت کند صبی صبیحه
 اگر بک جامه داشته باشد کفایت میکند شستن آن در رو
 یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن جز آنست که در آخر
 روز بشوید که حجام نماز را بطلان نماید یا بک فرودن بخاست
 اوزه باشد و اجنبات در شستن بول از رخت و بدن
 دو دفعه هرگاه شده شود یا ریح جاری که بول طفل شب
 خواصم که در آن ریحین است بکایت با و در کفن تمام محل
 که بول آن رسیده باشد یا غلبه بول هر چند غلبه
 محل بیرون نرود ولیکن احوط بیرون کردن است و اما
 در اجباری کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب که نرسد
 نیست کفایت کردن یک دفعه هر چند احوط آنست
 و در غیر رخت و بدن و بول از برای بختان احوط آنست
 که دو دفعه بشوید و در غیر ظرف هر چند کفایت نمود
 یک دفعه است و در بول و اما در ظرف سه دفعه
 باید شده شود از هر بختی غیر از بخت مردن

احوط در آن نرود و دفعه
 است ۳

احوط در دفعه
 ۳

و شراب و ولوغ و خوک که عبارت است از آشامیدن
 آنها از طرف بطرف زبان پس در مردن موش خصوصاً
 در وقتی از آنکه عاده از برای است احوط آنست که هفت
 شده شود هر چند در غیر ظرف ظاهر کفایت سه دفعه
 و هم چنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه بشوید
 هر چند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظرف آن چوب
 یا سفالی باشد بی ریح یا اگر باشد احوط اجنبات
 هر چند انوی بول نظیر ظاهر است و اما در ولوغ خوک
 و است پس در خوک و اجنبات هفت دفعه شستن
 در است و اجنبات سه دفعه شستن هر چند اجنبات آنست که
 هفت دفعه بشوید لیکن شستن اول با آب نجس باشد
 و احوط آنست که خاک خشک باشد بوضع نجاست یک
 دفعه و خاک را فروغ باب نماید و بوضع نجاست را
 بان بشوید یک دفعه دیگر و بعد از آن با آب بشوید
 دو دفعه و خاک را و اهل و کج و اشنان و اشال آنها

احوط استعمال نجاست
 قبل از ریح ۳

فایده این است که
بلکه خالی از قیود نیست

بعضی خاک کفانه نمیکند و موقوف است نظیر این چنانچه
در آن موقوفه و در پیشین گوشتند شود باقی بماند
بول دفعه که حاجت پیشین ندارد و چنانچه گذشت
در این جاری تا که حاجت نیست پیشین هر چند احوط
است و واجب در نظیر اینهاست بر طرف کردن عین
بخاستند و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
بر طرف کردن میان بخشی و بخشی و هرگاه موضع بخاست
مشبه شود که در یک لباس باشد عین است
موضعی از آن که احوط بخاست در آن باشد و اگر احوط
زیاد تر از آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در
لباس یا غیر لباس باشد هرگاه محصور است و اجنبیت شستن
آن و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس
از برای ناز کردن جایز است و بحد ناز کند بلکه معین است
و اگر نازی و بحد شدن بهم رسید مثل سر و پا و آنچه ضرر
شود و ناز کند یا درخت بخشی اعاده و قضا بر او نیست
اگر

نموده

علم

اگر در لباس از برای ناز گذار باشد بخشی دیگری ظاهر
مشبه باشد و ممکن نشود از برای او غیر آن و نه شستن
الهام از او در هر دو یکد و هرگاه ناز را بخشی او را بخشی
بودن درخت یا بدین و علم داشتن علم بان واجب است
نمودن ناز در وقت و قضا نمودن آن بعد از وقت
و اگر او پیش از آن که در آن بخاستد و بعد از فراغ آن ناز بخاست
اصل اعاده و قضا آن واجب است و اگر در بین دو چیز ناز
بخاستد باید اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نماند
باشد تمام کند و ظاهر واجب نبودن قضا است ولیکن اگر
تو که در آن قضا است اگر سبب آنست بخشی بودن درخت باید
پس اگر علم بهم رساند بعد از فراغ از ناز و بیرون رفتن وقت
قضا نیست بر او و هر چند هرگاه در وقت علم بهم رساند
و اگر علم بهم رساند در بین ناز باطلست ناز و واجب است
اعاده هرگاه بهم رساند پیش از آن که بخاستد و اگر علم
بهم رساند پس از آن ناز نموده است و ممکن باشد

بشرط است که این نفع از
از این نفع

احوط است که این نفع
از این نفع

پیش از آنکه این نفع
از این نفع

او را نظیر نمودن بدون فعل منافعی نظیر باید و ناز را تمام
کند و اگر ممکن نشود ناز باطل است و واجب است اعاده ناز
ناز را و اگر علم بخاست بهم رساند باطل بودن وقت
تمام کند و اعاده بر او نیست **البته** در عطف آن و اگر
الحاق در آن چند فصل است **فصل اول** در این که اگر با
این طلاق است یا مضام و هر دو بدون رسیدن بخاستن
اخراج طاهر است و اگر در طهر است پس این مضام دفع
نمیکند نه جدایی و نه خبیث و بخشی میشود بملاقات بخاسته
هر چند بعد از آنکه پیش از آنکه باشد طهر این باطل است
هر چند و اگر آنکه قابلیت پاک شدن نداشته و اگر برسد
بخاست مضام میشود با تمام **فصل دوم** در این که اگر با
از اجنبیت که از این بخاستد جاری شود بر زمین و در
حکم آنست آنچه بخاستد از زمین و آب و آلوده باشد و نه
نامند از اجاره آن بخشی نمیشود بملاقات بخاسته که
آنکه از آب و آلوده باطل است بخاست مضام شود و چنانچه اگر
بلند

تجربا در این قسم که بگذرد
که باشد از این نفع
است و نظیر این که بگذرد
است و ناز از این نفع
و نفع شود بر مایه آب
۵۱

باشد چه باشد و عوضهای کوچک حمام که متصل بخشی
میشود که در عرف عربی بخاسته و عادت در حکم
جاری است و در آنکه نمودن بخشی نشدن بخشی و رسیدن
بخاست بشرط آنکه فصل باشد بخشی و آنچه در وقت
بگذرد که باشد لیکن در صورتی که این مضام در طهر این
شرط است که بخشی بگذرد که باشد بعد از بر طرف شدن
تغیر موقوف نیست در آنچه ذکر شد در میان حمام و غیر حمام
فصل دوم در این که حکم اجاره است در بخشی نشدن
بخشی و رسیدن بخاستن آن و اگر غرض از اجاره
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از
ناز و آن باید چه از آب و آلوده باشد چه طهر چه خود
باید با آب و آلوده یعنی بر طرف نیست میان ظاهر آنچه
اجاره آن بان برسد و باطل آن در پاک شدن و حاجت
پیشین در آن نیست **فصل سوم** در این که اگر از
که باشد بخشی نمیشود و عکس تعبیه نمودن رنگ با علم با نوری

ان نشستم کشیدن می دلو از برای وقوع این بارش که
 دوران بول و غایط و فضله سست باشد با یکدیگر از افاه
 هفت کشیدن و دلو از برای غایط خشک و خون کم
 کشیدن هفت دلو از برای مردن طبع از کوفت نا
 بشتر مرغ و مردن موش هرگاه از هم نباشد با فسخ کند و
 کردن جنب با مجرد و اخل شدن ان در وقت افتادن سست
 هرگاه بیرون نباید ز قاع و بول صبی غیر بالغ بعد از آنکه
 چنی خوار باشد و از برای مردن تمام ابرص هرگاه فسخ کن
 باشد **نمونه** کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خاکی جلا
 بلکه طاق مرغ چنانکه باشد چید نباشد **نمونه** کشیدن
 دلو از برای وزغ و عفره مار و هم چنان از برای
 اگر از هم نباشد باشد و فسخ نکند باشد **نمونه** کشیدن
 ماب دلو از برای افتادن پوست و زخم که از او جدا می
 در حال چاه و از برای بول رضع در مری و دمال و
 کجشک و شده ان و در دلو معی است عاده دفع چاه و
 کشیدن

نموده عاده مخصوص است
 چاه که بخورن بزرگ تر است
 از عاده دفع احوال دیگر
 مراد است

مناسب است و اگر بجای دلو کوچک از دلو بزرگ کشیدن کفا
 میکند و در وجود دلو طریقه غار و معی است عاده
 کشیدن تمام اب دلو خاص معی است چنانچه در شخص آب کش
 علامت و اسلام و کورین و فصد و فتنه معی است بلکه
 فرق در میان حیوان و انسان نیز نیست و در جمیع اقسام
 کشیدن اب بعد از بیرون آوردن باعث است مگر در
 صورت کشیدن تمام اب هرگاه در جیب کشیدن بیرون اب که کفا
 میکند و اگر سبب کشیدن اب فعل و شوم مثل و موش در
 چاه میزد حکم باز معی است و موش و مار و امثال اب در چاه باشد
 باشد چه مثل هم باشد مثل افتادن موش یا مثل هم مثل
 مثل افتادن یک موش و یک کوب **نمونه** اب نیم خورده
 از تخم العین بخی از طاهر العین طاهر است هر چند
 ماکول اللحم باشد یا از طهور باشد که نجاست بخورد و در
 موضع ملاقات لثا طاهر باشد از سوخته باشد **فضل**
نمونه در باقی مطهرین و ان چند چیز است اول افتادن

بر آن

ان پاک میکند زمین و جود با حصی و از بول هرگاه نجس
 انرا عین افتاد هر چند خالی از باد باشد بکشد طاهر است که
 میکند و نجاستی پاک از برای جرم نباشد هر چند ان
 نجاست بر زمین و جود یا حصی باشد بلکه در غیر ان
 نیز از چیزهایی باشد که مفعول نباشد مثل درخت
 میوه و علف و باقی چیزها که از زمین میروند و اما
 در جای خود باقی باشد و قطع شده باشد و هم چنان
 است حکم دیوار و سقف مجر و در و پنجره واری و ستون
 و نحو اینها چنانچه فرق نیست در زمین میان آنکه سست
 باشد یا خاک یا نخون بر روی خاک فرسوده باشد یا
 و سست و غیره و کج و اهتک و نحو اینها باشد و اگر کج
 خشکیده باشد و در باره انرا کشند و افاه از انجا
 کفا نمیکند و فرق نیست در آنکه نمودن ان میان خاک
 و باطن هرگاه و طریقه مضاعف باشد از ظاهر باطن و اگر
 ظاهر خشک باشد و نجاست باطن منقطع باشد از ظاهر
 کشیدن

در باطن فی الحال نام است
 اگر چه شعله است

بنابراین افتاب پاک نشود **نمونه** زمین و ان پاک میکند قاع
 و تکه چک و غلین را هرگاه نجس باشد بر او رفتن با مالیدن
 و زمین در جیبش که عین نجاست بر طرف شود هر چند
 راه رفتن بقدر نیاز تو در عارض است اگر نجاست در کم تر از
 نازده زرع بر طرف شود و هم چنان پاک میکند هر چه
 که روی یا شد و نه عصای اعرج و از زوای زمین که بر
 پاک است از آنکه نه بر و نه عصا و عاده و غیره و او بکن کفا
 با چید اول ذکر شد احوط بلکه احوط از ان گفتن است
 و چک است و شرط نیست خشک بودن زمین و در ان
 و موی و انش و ناصح از غلین و عود و مال ان هر چند
 است **نمونه** استحاله است تبدیل شدن حقیقت نجس
 متنجس به حقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورتی نجس
 با نجس صورتی نجس دیگر که از نجاست نباشد و اما
 تبدیل و صافی باشد و شدن اجزاء اعتدال و در و
 پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع انواع بسیار باشد

احوط در امور مذکور
 عاده دفع احوال
 است
 حضاف
 احوط بلکه احوط اعتبار
 و همان است

وهم چنان
انسان بدین و غیران و هم چنین رفع خست بان میشود و ازین
غصبی و چند فعلی که کرده باشد و هرگاه وضو غسل از یکی
لحاظ از این جهت و لایحه امانه است که در صورتیکه غسل
و کفن باشد ظرف و وضو غصبی نباشد وضو غسل بدون استماع
و ابلان کردن آن ظرف و وضو غسل بان حرام است و حرام نیست
استعمال کردن ظرف طلا و نقره در حال وضو اگر چه در وضو
باشد و چه در غیر آن و لیکن اگر وضو میان وضو و غسل در وضو
است و حرام نیست نگاه داشتن لایحه و لایحه الجانب چنانچه
میانند و بر قیاس طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست
هم چنین است سره دان و غبار زدن و تولد و غبار و کمال
و فساد دان و لیکن اجتناب از وضو و هم چنین حکم استعمال
ظرف دیگر خط طلا و نقره در آن کشیده شدن باشد با لب طلا و طلا
کرده باشند یا در آن اجزا طلا نصب کرده باشند و لیکن اگر خط
اجتناب و حرام است گذاشتن درین بر وجه مضیق
حالا چون و جایز است و از آنکه هرگاه بر آب خورده طلا
نقش

اگر استعمال بعد از وضو
شد با لب از آن جهت
حرام بر پشت و کلاه
مست
حرام و وجه مذکور را
خال از نقره و طلا
از نقره و طلا
است

و نقره کشیدن بلکه نام کاغذ و لایحه و بر روی آن
نوشتن و هم چنین جایز است زینت مشاهد و غیره و نقد
طلا و نقره و پرده و دیوارش و سراج و طلا و لایحه و کوفه
و جایز است زینت نمودن در دیوار خانه و اطراف آن
طلا و نقره و بنده و زینت خوردن از آن جایی ندارد **مقتد**
قلم در نماز و در آن چند بحث است **باب اول**
در وقت نماز و در آن چند بحث است **باب اول**
نماز واجب بلکه نماز واجب و واجب فرستادن است نماز نوبه
و چه در عهد و ایات و طوائف و واجب نماز خارج مثل اینجا
و نماز و عهد و ایات و نماز یکبار یا دو بار یا سه بار یا چهار بار یا پنج بار
واجب است از نماز نوبه بر هر مکه که خالی از حیض و
نفاس باشد و قادر باشد بر نماز و طهارت اختیار باطل
در بنده و دوزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است
و در حضرت از برای هر یک از اینها در نماز و عهد و ایات
از برای غریبه و رکعت و از برای حج دو رکعت و از برای

طلا و نقره در شمشیر و زینت
و ظرف زینت از دیگرین
جایز است
و سقف از طلا و نقره
واجب است
طرف ۲۲۲

مکرر در هر مکه که واجب
نماز در هر مکه که واجب

واجب از نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم آن
بعد از آن که شفق اول است تا نصف شب و وقت اول آن
صبح طلوع صبح صادق تا اذان صبح و وقت دوم آن
بعد از وقت اول تا طلوع اذان شب و وقت اول آن
وقت مغرب بر طرف شدن سر چنانکه در سمت شفق
و کمال شدن آن از سمت راست شناخته میشود و نصف شب
آخر نماز عشاء است بعد از آن از سمت راست ستاره ها بیک
طلوع میکند و وقت غروب شناخته میشود و صبح صادق
کلیدی نماز صبح است بعد از آن که در عرض افق همین میشود
و شناخته میشود و در آن جهت چنان از آن جمله عمل نمودن
افاق بجانب ابروی راست از برای یکدروسی بنظر حق
باشد و هم چنین زیاد شدن سایه را خضر بعد از آن که
آن خطاوت شدن سایه آن بعد از طرف شدن آن که
اول نقره نیست نه نخچه و در آن جهت که افاق
سمت راست بلند و از آن جهت که در بعضی افاق

وقت

بشر و بیک بعد از آن که در عرض افق و در بعضی افاق
خوف از چهار رکعت و کعبه و کعبه که میشود و از آن جهت
که میشود **باب دوم** در وقت نمازهای نوبه و
بعد از آن که نمازهای نوبه از آن جهت و وقت اول آن
ضیق است از برای آنکه باید نمودن در آن جهت
اول نماز ظهر و در آن جهت از آن جهت و وقت اول آن
تا آنکه سایه شناخته شود و وقت دوم آن بعد از آن که شفق
اول است تا آنکه سایه شناخته شود و وقت اول آن
وقت اول نماز عصر بعد از آن که شفق اول است و وقت اول آن
نماز ظهر است تا آنکه سایه شناخته شود و وقت دوم آن
بعد از وقت اول است تا آنکه شفق اول است و وقت اول آن
غروب است تا آنکه شفق اول است و وقت اول آن
که در سمت مغرب بیک بعد از آن که شفق اول است و وقت اول آن
بعد از وقت اول است تا آنکه شفق اول است و وقت اول آن
نماز عشاء و وقت اول نماز عشاء بعد از آن که شفق اول است و وقت اول آن

مثال

و دریم و غیر این صورت غالباً لهذا غالب بلاد و غالب
احوال در بلاد مختصراً این میشود و جایز نیست تا خبر
ناز از ناز و وقت از وقتی از ناز بدیده است و نه مقدم در
بران و اگر ناز کرد و پیش از وقت ناز داخل است چه نام ناز
پیش از وقت واقع شده باشد چه بعین آن چه بعد کرده باشد
چه بفراموشی چه در ناز و انداخته و ناز چه ندانسته باشد
چه وقت ندانسته باشد چه شناسد و هرگاه نام ناز و وقت
واقع شده باشد از یک چنین می دانست که وقت داخل شده
ناز از ناز فراموش است و لذا اگر فراموش کرده باشد واجب بود
در وقت ظاهر صحت است و جایز نیست اعتقاد نمودن
در داخل شدن وقت یا ممکن بود در علم هر چند حاصل شده
باشد از از آن معنی باقول مباح عادل نیز بنابر احوط و جایز
است هرگاه ممکن نشود علم و لیکن احوط آنست که هرگز بنا
بعین عوف حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظان حاصل
بوده است باید اعاده کند ناز را هرگاه وقت داخل شده
باشد

مظنه
بکرم عادل

احوط ما غاد شرط مذکور
دو مسئله نیز من

فصل

درخواستند اگر بچلو باشند بخوابانند مثل حالتیکه در وقت
بچلو باشند او را اگر پشت بر زمین و روی با شان باشد
مثل شخص بخوابانند او را اگر ممکن شود روی نمودن
بقبله درجه نیکه فراموش شده باشد در نماز نیت
و در سجود و هر دو در حال احتضار و نماز حازه و در وقت نشو
منب و فسخ نمودن جوان و واجب تحصیل نماید علم
بقبله را با قدری چه در عین وجه و جهت و اگر ممکن
باشد اگر کما یند می کند منطقه چه حاصل شود از قول
عادل یا فاسق یا کافر یا غیر این و اگر عاجز شود آن تحصیل
منطقه نماز کند بجهت با او بیعت وقت و اگر نماز کرد
منطقه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده است یا خاد و کرد
و وقت باقیست اگر وقت گذر شده است قضاء انداخت
و هم چنین اگر ظاهر شد که نماز در بین و قبله و قبله بوده است
و اگر در میان بین و بسیار واقع شده باشد بواجب نیت
و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله نیست بکفر
است

وَجُوبُهَا إِلَى زُقُوفِهَا
بَلَدٌ دَرِيَّةٌ وَلِبَاسُهَا زَاهٍ
أَنْتَ مَنْ

بیمت فیه اگر اخراجیست بپیم و بپار فرسید
باشد و اگر رسیده باشد اعاده کند و اگر بعد از فراغ
شدن آن از غنیه شود که از قبله مصرف بوده
باشد آنرا باید بکند و یک کس از وقت فاقبت لازم
نیست اعاده لکن احوط اعاده است **باب چهارم**
در بیان نمازها در این است نماز هر یک که
باشد از پنج سبکه بعدی نماید و بطور الصلوات باشد
چه ملوک باشد بحسب عین یا منقعه یا جاره یا بحدیث
و صیغه منقعه از برای شخص یا خواها و چه ماذون
الصلوات باشد از برای غایب کننده خواه باذن عام باشد یا
کفون خواه باذن صریح باشد یا مخفی خواه مباح
باشد مثل زمین موات یا ضعیف و چه شاهد حال ملائک
یا بصورت داشته باشد یا بشکل و احوط در بیان مصلحت
ملائک باشد از صدقه و غیر آن که منشاء رضای ملک
باشد و معتبر است که علم به نماز و رضای شاهد حال و اما

بلکه خالی از خود نیست
صورتی که پیش قبایله کرده
است بلکه در میان و میالو
نیز من

اگر علم تمام و تمامه و مطلقه تمام و مطلقه بتواند نماز کند و
ملاک غیر این است این و غیر صحاحها و باغائب که مانع از
داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که غایب از راهها
و امیکه افار و ارضی نبودن مالک باشد صحیح است بلکه
جایز است نماز در آنها معین مال بقیم و دیوار باشد و هم چنین
جایز است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جد
و برادر و خواهر و عم و عمو و خاله و خاله و صد بنی برادر
ایشان بلکه باشد در رضای ایشان بلکه باطله دانستن
راضی نبودن ایشان لیکن احوط و یقین در مطلقه و راضی نبودن
ایشان و کراهت و احوط از این ترک کردن نماز است از این
نداشتن از ایشان در داخل شدن و خواندن و جایز نیست
در مکان نجسی و باطل است با علم بنجسیت و اجتناب و اما اگر
ندانسته باشد از نجس بودن مکان از ندانسته ای کرده و ندانند نماز
او باطل است بخلاف آنکه اگر بداند نجس بودن را و نداند که
کدام نجس است و ندانسته باشد نماز او باطل است و هم چنین اگر نداند

حجت و او متقاد و او مقصر در تحصیل احکام نباشد نثار او
نثار و عاکل و اگر مقصر در تحصیل باشد و در وقت علم ^{بمقام}
و زمانه واجب بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت
علم زمانه خود متفاد است ولیکن در وجوب آن اشکال است
ملک واجب بودن آن خالی از بحث آن زمانه اگر مقصر
شود میناز کردن در مکان غصبی مثل آنکه او را باید مالی
او را و نماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هر که احادیث باید
او را و اینجا باید بداند از هر چند دفعی بر او باشد شدن غصبی
خود هر که تصرف نماز نماید بر تصرف نمودن در آن ملک
نباشد مثل آنکه از حق آن ملک باشد هر چند بواسطه باشد
خواه امین باشد باشد یا غصبی از آن مال و اگر
زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در آن مکان مؤثر نیست
زاید بر این مالک هر که از آن ملک تصرف زاید بر این
توان نمود مثل آنکه زاید از او بدین باید نشده نماز کند
و وقت در حدیث آن غصبی یا امان غصبی بخود غصبی و وقت

فمن انكسب من وادى
فمن انكسب من وادى
فمن انكسب من وادى
فمن انكسب من وادى

و اما حسب حق مقرر و در این باب و هرگاه کسی فراموش نموده باشد
عصیت را بعد از آنکه نماز را جمع است مگر آنکه خود غاصبت
کمی فراموش نیست و لیکن در میان نماز او است که او را غاصبت
است و هرگاه فراموش نموده باشد حکم را پس اگر کند شکر فراموش
حکم آن حکم جاهلی مضرت و جایز نیست بجای آوردن آن
واجب است و او را در وقت حال و افاضه فرض خواهد در حق باشد
و اگر خواه در وقت دیگر و حال ضرورت و در وقت نیست در حکم
میان نماز تو میباید و غیر تو میباید مگر میان نماز واجب اصلی
عارضی شرط طهارت و قضا واجب از وضع سجده
پیشانی و اگر سجده کرد و بیخاست با ندانستن بان اخطا
اعاده بلکه قضاء است هر چند واجب نبودن اعاده
حالی از رجحان نیست چنانچه واجب نبودن قضاء در نماز
تو هست هم چنین است حکم فراموشی و هم چنین شرط
بودن آن از نفس یا الهی و بعد از تو پس بشرط آنکه
خوردن و پوشیدن نباشد عادت حق در مکان

کن احیاء از ان اشدا
ف

پند که جایز نیست و جایز نیست بجان کردن بر اینچه غیر
 قوی و در حدیق از قوی باشد مثل موی و کرم و مرغ
 و پوست و گوشت و پیده و غیر آن از اجزای حیوان و غیره
 آنچه محمل از زمین باشد که از حدیق نکند بران اسم و زبان
 مانند عادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن و الماس
 و زبرجد و غیره و صدف و یاقوت و زمرد و یخ و آن
 و جایز نیست نه بجان کردن بر کل و اگر سجده کرده و
 با خطه بر یکی از اجزای آنکه جایز نیست بجان بران صحیح
 است و واجب نیست عاده هر چند هنوز بر آن سجده
 نداشت باشد و جایز است بجان کردن بر کاغذ هر چند
 ساخته شده باشد اگر چه بکلیه بجان بران صحیح باشد هر چند
 نوشته باشد که بجان و غیره نوشته شود و آتش شود و در
 بین نماز موقوف شود آنچه صحیح است بجان بران مثل آنکه
 طلع بر او در مهر یا با ناریک باشد و موقوف نشود و نماز
 او باطل است مگر آنکه وقت نماز باشد از آنجا و آن

بسط احوال مذکور
ض

[illegible]

نار با یک کت از آن **با پشم** در لباس ناز کند
 و لجه شرط پوئانیدن عود در ناز واجب
 فلدش و عود در ناز منک شرط چه آنکه نظر کند
 باشد با ناز عوده در مرد قبل و در بیضین است
 والین و این سر و کبر از عود منک نیست و نه نما
 دکه و نصف ساق لکن احوط پوئانیدن جمع است و
 عوده در زن کولجبت پوئانیدن آن در ناز تمام
 بدست مکرری و در وقت دست و دو قدم هر چند
 احوط پوئانیدن جمع است مکرر فلان و لجان وضع
 سجود و پیشانی و لجه و بر پوئانیدن موی سر
 نیز واجب است و با ناز پوئانیدن در ناز و شرط در
 سخن آن و هم چنین شرط که جابر الضرف باشد و فضا
 کرد و کان ناز و کوشد و جابر فطت ناز و طیار و رخت
 غشی چپ پوئانیدن عوده باشد چه باشد بلکه باطل است
 باخبار و علم تعقیب بودن پوئانیدن باشد پس اگر مجبور
 باشد

احوط سبیل قدین
 است

باشد ناز در آن با علم بجنب ناز باشد ناز اوج
 و هم چنین است حکم آن هرگاه در اموش نموده باشد جنب
 بودن او واجب است بودن کت از جمع بنا ناز منک
 و کان و غیر آن و هم چنین از پوئانیدن ماکول اللحم با
 نذکی نمودن هر چند باقی نذی باشد و هم چنین جابر
 است بودن رخت ناز کذا از پوئانیدن و کت و موی و
 جوان ماکول اللحم هر چند نذکی باشد با ناز و کت
 شد باشد و بر فلد بر کت واجب شش موضع که
 رسیده است بدن مرد و با طوبه و جابر است پوئانیدن
 رختی که از بر رخت یا سبیل باشد بلکه هرگاه از پوئانیدن
 هر یک باشد و لکن احوط اجتناب است از ناز و رخت
 و بر رخت و جابر است از برای مرد پوئانیدن حر و غیر
 با نچه ناز در آن صحیح باشد هر چند مزوج ده یک
 باشد بلکه ناز از یک مزوج مضحل نشود بخوبی که
 بنام از حر و حر ام است بر مزوج خاص پوئانیدن

ان یوز و جابر است پوئانیدن آن و حر است مرد
 انگشت طلا در دست کردن و حر است پوئانیدن
 طلا در ناز چه مکه دار باشد و چه غیر مکه دار
 و عود حر است پوئانیدن طلا پوئانیدن و بان ناز
 کردن و حر است ناز در پوئانیدن منک و فاسدا
 چه ناز در آن نام بشود پانده چه لباس باشد یا
 غیر لباس و هم چنین جابر نیست ناز و باطل است
 در پوئانیدن غیر ماکول اللحم و در پوئانیدن و کوز و موی
 و توان بلکه در جمیع ضلالت و غیر آن از بول و رخت
 و عرف و این و نخامه و اشک چشم و استخوان
 و غیر اینها چه آنکه لباس باشد یا غیر لباس یا غیر لباس
 حتی موی که رخت چپد و چیزی باشد که نام شود
 ناز در آن وجه نشود و لکن هر اینها در وقت
 که کوشی داشته باشد که توان خورد و اگر شست
 داشته باشد و چیزی که آن از ماکول اللحم است با نذر

هر چند در غیر ناز باشد ناز و باطل است هر چند
 عود نباشد و جابر است پوئانیدن در ضرورت
 از ناز و کت مریک و عالجیدن پوئانیدن حر
 باشد و جابر نیست ناز در آنچه ناز بان نامیده
 میشود از رخت مثل کلاه و بند ز جامه و جوار
 و سخوان و جابر است بر روی فرش حر و نشستن
 و بر زمین پوش حر و برپا شدن و سر بند
 جامه حر بودن و نجاف لباس نمودن و احوط
 است که از چهار انگشت مضحل زنا نذکند و فل
 نجاف است و نه کلاه و نه مکه و نه کت بان رخت
 و فطان پیراهن و نافه فطان فبا و دست عال
 دست چه بزرگ و چه کوچک و جابر است پوئانیدن
 حر و از برای زن چه در ناز و چه در غیر ناز و
 جابر نیست بر مرد پوئانیدن رخت طلا بان بلکه
 ناز در آن فاسداست و اگر کت نشود رخت طلا

ما کول اللحم جائز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد در
 جو غیری کول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستگی نماز
 او فاسد است خواه اشتهاء در آن کند یا نه کول اللحم
 نیست شد باشد یا در جای نبودن نماز در آن مکروه
 در صورتیکه نداند چیزی خوردن کوشش آن جزو ایستادن
 و معتد و باشد در آن ندانند که واجب نیست ایستادن
 نماز **نهیست** در مقام نماز و در آن
 ملک مقدم و چند بایست **اما مقدمه** و اذان
 و اقامه است بلکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله
 اکبر و دو شهاده و توحید بلفظ استشهد ان لا اله الا
 الله و دو شهاده و تالیف بلفظ استشهد ان محمدا رسول
 الله و شش جمله دوی آن بلفظ **حی علی الصلوة**
 و دوی آن بلفظ **حی علی الفلاح** و دوی دیگر **حی علی خیر العمل**
 و دوی دیگر یا ایتدین و دوی دیگر یا ایتدین و دوی دیگر یا ایتدین
 لا اله الا الله و شهادت و لا یحب حبس امیر جهنم اذان
 نیست

در نماز و وجوب اقامه
 آن تا قبل است پس اذان
 نیست در آن نه وجوب
 نیست

وجوب اقامه نماز
 نیست فصلی بود در
 نمازین هر چه در نماز
 معتد و باشد در آن
 فساد صلوه نیست
 نیست

نیست و لیکن بقصد رجحان آن می باشد یا بعد از آن
 رسول خوب است و اگر بقصد حرج نیست بگوید حرام
 چنانچه اگر در اول اذان نیست نماید که مجموع و اذان
 فصل کند که تمام و طیفه نماز است باطل و حرام است
 و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر
 نیست و در آخر آن یک تکبیر نیست و زیاده باشد
 کرد بعد از **حی علی خیر العمل** و فعل قامت الصلوة
 پس فصول اذان مجید فضل است حصول اقامه
 و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اگر نماز نمودن
 بیک فضل در حال تجمل و سفر و لیکن اگر قضاء نمودن
 با قمار چیز است از گفتن هر دو و اما یک و نیست
 است اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنج گانه چه
 اداء باشد چه قضاء چه در فرادی چه در جماعت چه در
 مرد چه در زن و کسیکه نماز خواند و در نماز باشد
 و خواهر چند نماز کند اذان و اقامه بگوید از اول

نادانستن گفتن این باطل است
 ان

نماز از آن چند نماز که بنا دارد در آن وقت بکند
 برای باقی مرخص است که کفایت کند باقامه و افضل
 گفتن اذان و اقامه است و نماز و هر چه مرخص
 دو رکعت اذان و دو رکعت اقامه جمع کند میان دو نماز
 واجب چه در حضور چه در سفر بلکه در سفر مرخص
 است در تکفین اذان چه جمع کند چه نکند و در غیر
 اینها از نمازهای واجب و مستحبی اذان و اقامه نیست
 لیکن در نماز عیدین و نماز اذان و طلب بارش و نماز
 نیست هرگاه بجماعت شود سنت است سه دفعه بگوید
 الصلوة و وقت گفتن آن متصل بایستادن نماز یا بعد از
 ایستادن و پیش از شروع در نماز است و انحطاط ترک
 اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصاً هرگاه جمع کند
 بین الفرضین و هر چه اذان عصر روز عیدین
 از کسیکه در عرفان باشد و هر چه اذان عشاء کسیکه
 نماز غروب و عشاء دارد و شعر الحرام بگوید و مثل این
 مؤلف

و گفته نمودن با
 در مراسم چند مثل
 اذان

مواضع است بنا بر اوقای اذان و اقامه از کسیکه از آن
 شود که نماز عشاء بکند و امام فایز شده باشد و چند
 از اهل جامع یکبار یا دو بار باشد در عقب چه
 در مسجد چه در غیر محل بلکه هرگاه امام مشغول
 نماز باشد و فایز نشد باشد دو نیست یا نه فقط
 و فرف نیست در سقوط کمال اطلاع داشته باشد که در
 اجزاء جماعت میشود یا ندانسته باشد و بدانند حال اگر
 امام را ندانند یا بدانند فسق امام را و لیکن بدانند که
 نماز جماعت بر ایشان است از تمام مأمورین یا بعضی ایشان
 بر وجهی یا آنکه مأمورین مجهول الحال باشند که
 ندانند اتفاق جماعت از ایشان بر وجهی است یا نه
 بر وجهی باشد و اگر بدانند فسق امام را آنکه احدی را
 نماز نکرده است بر وجهی یا نه یا نه یا نه یا نه یا نه
 و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز متفق
 باشند مثل ظهر و عصر یا غروب و عشاء کفایت میکند در
 نماز اقامه

مواضع است بنا بر اوقای اذان و اقامه از کسیکه از آن
 شود که نماز عشاء بکند و امام فایز شده باشد و چند
 از اهل جامع یکبار یا دو بار باشد در عقب چه
 در مسجد چه در غیر محل بلکه هرگاه امام مشغول
 نماز باشد و فایز نشد باشد دو نیست یا نه فقط
 و فرف نیست در سقوط کمال اطلاع داشته باشد که در
 اجزاء جماعت میشود یا ندانسته باشد و بدانند حال اگر
 امام را ندانند یا بدانند فسق امام را و لیکن بدانند که
 نماز جماعت بر ایشان است از تمام مأمورین یا بعضی ایشان
 بر وجهی یا آنکه مأمورین مجهول الحال باشند که
 ندانند اتفاق جماعت از ایشان بر وجهی است یا نه
 بر وجهی باشد و اگر بدانند فسق امام را آنکه احدی را
 نماز نکرده است بر وجهی یا نه یا نه یا نه یا نه یا نه

در نماز غروب

بنا بر اقامه

سقوط پس هرگاه داخل بشود وقت نازی که حاصل شود
ساقط میشود مثل آنکه هرگاه امام نماز حضرت کرده و شخص
وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود از آن وقت
و فرقی نیست در آنکه هر دو نماز را داشته باشد یا هر دو قضاء
یا اول را و دوم قضا یا اول قضا و دوم را و اگر چه
فرقی نیست میان آنکه بکشد یا نه شخصیکه وارد میشود که در
انجام از آن وقت گرفته شده است یا نه آنکه بکشد یا نه
همین قدر که نیت کند که بکشد یا نه چنانچه فرقی نیست بین
آنکه امام و شخص وارد حاضر باشند یا ساقط آنکه امام
باشد و وارد ساقط امام ساقط باشد و وارد حاضر
مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد میشوند اول
دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود و اما بکشد
جماعت اول بعضی ای باشد هر چند جماعتی که می بیند
وارد شده اند و فرقی شده باشد و هرگاه زمان وارد
شوند بر نماز جماعت مردان ساقط میشود از آن وقت

نیت
این نیت خالی از نیت
قد و نیت ساقط است

از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان **باب**
اول در نیت و تحقیق آن و آنچه معتبر است در آن از
قصد و نیت نمودن در آنچه مشرب باشد و قصد
کذاست در مجتهد و قصد و قصد و وجوب در واجب
استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضاء در غیر وقت
و اتمام در حضور و قصر در سفر و غیر از اینها و در نیت
لیکن احوط اعتبار نمودن جمیع اینها نیست که ذکر شد و
تلفظ در نیت بلکه در نمازهای پنج گانه و جمعه و کراهت
هرگاه اقامه گرفته باشد و وقت نیت اول نماز است و
حاصل میشود بانکه در حین شروع بیکسره الاحرام
بانت باشد و معتبر است مسمر داشتن نیت و انا با غیر نماز
و واجبات نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرط نیست
و لیکن شرط وجود است باین معنی که ذکر نمودن
نماز را باطل میکند چه ذکر شود بعد از آنکه پیش از آن
و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز **باب**

و اگر بهیچانکه ذکر در قیام
در احوط بر نیت است

بینند

شود هرگاه بعد از این نموده باشد و واجبات **نیت**
و دوای و یا چنانکه از یکدیگر این قدر باید و وقت کلاه
که بپوشد و در صورت قیام و هر چه بپوشد باید استوار
داشته و در حال قیام و اگر عاجز شد از ایستادن بدین
نکته کردن پس بکشد کلاه و نیت و اگر عاجز شد از ایستادن
در تمام نماز و قادر باشد بایستادن در بعضی آن و آن
است ایستادن بقبله بیکدیگر ممکن است او را که فرود
شود در میان ایستادن در حین پیش و جز بعد از ایستادن
در حین پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در سجده
که عاجز است و غیره و بجواز نشستن بجز نیت که
و منع خود نه آنرا و اگر با عجز بودن ایستاده نماز کرد
او باطل است و گناه است بکشد و تحقیق عجز ایستادن
شاق باشد محمل شدن او با عجز شود و با عجز در نماز
یا حادث شدن مرض دیگر یا وظایف گناه میکند در
این امور و اگر عاجز شود از نشستن بدون تکلیف یا بیک

دوم در قیام و اجابت ایستادن در نماز واجبی
بومیه باشد و خواه غیر بومیه در حال تکبیر الاحرام و
قیام متصل بر کوع و آن آخر از قیام است که از آن بر
کوع می رود و در حال قیام و بعد از کوع هر چند
حال ذکر شده باشد و در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل
بر کوع و کس است بقدر و مراد بر کس جو نیت که ذکر کرد
ان باطل کند نماز را هر چند نه باطل باشد و شرط صحیح است
در حال نیت و نیت در حال مند و یا بن غیر آنچه گذشت
باین معنی که میتوان ذکر قیام و آن عمل مذکور است
آنکه اقل باشد بکشد یا اگر عمل هر چند مستند است
قیام شرط در صحیح است و قیام در نماز انضباط
و تحقیق میشود بواسطه نمودن پشت و باید در حال
قیام تکبیر کند و چیزی بچینی که اگر روا شده شود
هر آینه بقبله و اگر راست نه ایستاد باطل میشود نماز
چه آنکه بعد باشد چه پیش از آن و اگر بیکدیگر باطل
نمود

کند و اگر عاجز شود از راست نشستن بنشیند راست بخوابد
 که ممکن است و اگر عاجز شد هر چند با جورت باشد
 بخوابد و خوابیدن بر دست راست و مقدمه بدارد و بر
 چپا کوفت و خوابیدن بر دست چپ مقدمه بدارد و
 دست خوابیدن اگر تواند و در این احوال با بد اعضا
 بغیر نیکد مگر آنکه عاجز نشود و احوط تا آخر نماز است
 از برای عماما و عجز تا آخر وقت خصوصاً تا آمدن
 طرف شدن علامت **باب ششم** در تکبیر الاحرام
 بدانکه واجب است تکبیر الاحرام و رکعت است بر
 نماز که باطل میشود غایتی که آن خواه بر وجه عمل
 باشد یا نه یا بجهل و هم چنین است در هر رکعتی و
 مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزیست تکبیر
 از برای تکبیر الاحرام رکوع و نه از ماموم در حال آنکه
 برسد فرسیدن بر رکوع اتمام را و معارضت در آنچه
 مغایرت در نماز بر پا دخی و ضد افتتاح بان پیش

بلکه در خواب و در نشستن
 حالت از روی نیست
 حکم

در سجده

شروع تکبیر کند و تمام شده داخل رکوع شود ماموم با
 غیر او در بین برخواستن بگوید نماز او باطل است
 و واجب است تلفظ کردن تکبیر الاحرام بلفظ الله
 اکبر و بعد از قطع چه بگوید چه با حقا و اگر
 اخلاص ناپدید بخفت از آن نماز باطل است و غیر باطل
 اگر بگوید یا کبریا یا کبریا یا الله یا الله یا بلفظی که در معنی
 بان بگوید باشد یا ترجمه کند آنرا و اگر ممکن نباشد او را
 تلفظ کردن تکبیر الاحرام واجب است یا در رکعتی که چند
 با جورت باشد و تا آخر از اول وقت بجهت یا در رکعتی با
 امکان یا در رکعتی واجبست و اگر ممکن نباشد یا وقت
 نیک باشد داخل در نماز میشود یا بجهت مغایرت باشد از
 او اگر اخلاص بعضی حروف و مباد و اگر هیچ ممکن افست
 الکفایه بنویسد میگرد و اگر چند زبان بداند احوط
 تقدم بر مانی و غیر این است و فراموشی و بعد از آن
 تقدم بر فارسی احوط است چنانچه تا آخر وقت نماز احوط

است و لال بر فای که ممکن میشود او را بگوید و اگر فانی
 بر آن هیچ و چند باشد باشد احوط است که در فای بگوید
 آنرا باشد یا نکشت و حوکت دادن زبان و غیر اینست
 هفت تکبیر از آنجا که هر یک را که خواهد تکبیر الاحرام
 قرار دهد مگر آنکه افضل قرار دادن اخیر است و اگر
 شاکت در تکبیر الاحرام پس او داخل شده باشد در فای
 القات نکند و اگر نکند شده باشد از محل آن بجای آورد
 آنرا و هم چنین است حکم در فعلی از افعال نماز و اگر نشد
 نماید که تکیه کرد گفت تکبیر الاحرام بود یا تکبیر پیش از
 رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنابر تکبیر الاحرام که اگر در آنچه
 اگر شاکت کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از
 رکوع بنابر اول که اگر **باب چهارم** در فراموشی
 واجب است فراموشی حمد در نماز بر وجه خواسته و منفرد یا
 یا امام و در هر رکعت از نماز در رکعتی و در هر رکعتی
 از نماز هر رکعتی و چهار رکعتی و در هر رکعت از رکعت

نماز

در بعضی از شواهد
 من

نماز آنست چنانچه خواهد آمد و اتمام موم پس اگر رکعت
 اول امام فرسیده باشد واجب است خواندن حمد از او
 او در رکعت اول یا رکعت اول یا در رکعت آخر یا در
 رکعت آخر امام جمع شود و اگر مسوفی نباشد حکم آن
 است که و خواندن حمد در رکعت نیست بلکه جزء واجب
 است در نماز واجب و شرط حمد است در نماز چه
 واجب چه در سنت و شرط است آن در حال علم
 پس اگر موش کند حمد را نماز باطل نمیشود و مگر اگر فراموشی
 داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید بخواند
 خواه پیش از سر برداشتن یا بعد از آن سر برداشتن
 حمد بخواند و سر برداشتن بعد از آن اعاده کند و اگر
 داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی براف
 نمیشود و هم چنین اگر چیزی بداند که رکعتی که در آن
 سیم یا چهارم است و با این جهت که نموده و بخواند
 بنابر آنکه در رکوع رفت چنانچه اگر پیش از رکوع بخواند

بند

مگر در بعضی از شواهد
 من

پیش از رکوع نماز واجب است

و واجب است پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهوا
پیش از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخواند
بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام
است در وضو خواندن و سوره در رکعت و باطل
است نماز و همچنین حرام است خواندن سوره طوی
که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجب نماز
در غیروقت واقع شود و همچنین حرام است خواندن سوره
سوره که بعد از واجب در آن میانه باشد که خواهی از حمد
در پیوسته باشد چه در پیوسته و اگر سهوا خواند پس
اگر متذکر شد در نماز فاش کند که شد بعد از رکوع بر او چیزی
نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش
از اذان سجده قطع کند آن سوره را و سوره دیگر بخواند
چه از نصف گذشته باشد یا نه و لکن اگر بعد از فراغ از
سوره باشد ظاهر کفایت است و جایز نیست سوره دیگر
خواندن بلکه اگر بعد از اذان سجده باشد ظاهر کفایت

در

و هر دو نذر بخورد یا لا و ترا بعد از فراغ از نماز بگذرد
احوط علاوه نمودن اتمام است در حال نماز و نذر
و لا شرح طبع سوره است و الضل و لا بلاغ نیز یک
سوره است و جمله در میان سوره و الضحی و الم نشرح
و الضل و لا بلاغ را واجب است خواندن و حرام
است در نماز علاوه نمودن و بکشتن از سوره فل
هو الله احد و قلن الیها الکافرون بیرون دیگر هر چند
این یکی از آن دو دیگر باشد که بیرون سوره جمعه و
منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر و عصر و اما در غیر
از سوره قل هو الله احد و قلن الیها الکافرون جایز است
هرگاه نکرده باشد مانند از نصف سوره لکن در نصف احوط
تر که علاوه است و واجب است تعیین نمودن سوره را
به جمله در چنین شروع در جمله و واجب نیست از
تعیین خود و سوره پیش از جمله و اگر علاوه نماید
از سوره بیرون دیگر اعاده جمله نماید و اگر بگذرد

تعیین سوره شروع نمود و جمله گفت اعاده کند و اگر
اکتفا بر آن نمود نماز باطل است و واجب است چهار رکعت
مرد در وقت نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب
و عشاء و واجب است اخفات نمودن قرائت در وقت
رکعت اول از نماز ظهر و عصر و همچنین در رکعت سیم
از مغرب و دو رکعت اول نماز ظهر و عصر و عشاء چه
قرائت بخواند چه بیخوار و باطل میشود نماز بجز این
در مقام اخفات و اخفات کردن در مقام هر چه که
عالم باشد و اگر فراموش کرده باشد یا واجب دانسته
باشد نماز او صحیح است و قضاء و اعاده بر او نیست و
اما از این پس واجب نیست بر او هر یک که میسر است در هر
جهر کردن و اخفات نمودن در مواضع که واجب بود بر
مرد جهر که علم بیند که نماز نداشتند باشد و اگر
علم داشته باشد احوط است که جهر کند هر چند در
بودن آن شک نیست و در مواضع که واجب است اخفات

نمودن

نمودن بر سر احوط و وجوب اخفات بلکه آن خالی از
رجحان نیست و برخی در جهر و اخفات میان قضاء و ادا
تفاوت و لکن امام موسی بن جعفر در دو رکعت آخر امام و دو
آخر امام و دو رکعت اول خودش واجب است قرائت
نماید و اخفات کند هر چند در نماز جهری باشد و بعد از
مقارفت از امام حکم او حکم منفرد است و اگر توبه جهر است
که کسی که ناخوشی در گوشش باشد هرگاه توبه یک با و با
و توبه توبه باشد صدای او را بشنود و آخر مرتبه آن
است که مرتبه آخر را در باید نمودن صدای او بشنود و
مرتبه اخفات است که خود بشنود صدای خود را اما
توجیه و نبودن مانع و آخر آن است که بکشد مرتبه جهر
باب پنجم در رکوع واجب است رکوع در هر رکعتی
از نماز واجب یکصد نکره در نماز امان که در هر رکعتی بیست
واجب است بجا نهد خواهد بود آن رکعت است در نماز
باطل میشود یا ترک نماز علاوه و یا جملا و اگر ترک کند

نیت آنکه جهر شود
ظاهر باشد

مهر و او بخاطر او باید تا آنکه بگوید و در وقتیکه در اهل
 آورده باطل است تا زمانی در غیر دو دکت اول و اگر
 بخاطر او باید بعد از داخل شدن بجهت اول پیش
 از داخل شدن در سجده دوم نماز او بین اطل است و
 اگر بخاطر او باید پیش از سجده کردن رکوع را بجای
 آورد و بعد بجهت رود و اگر کرده باشد ابطال است
 بر رکوع را باید است شود و باید در رکوع و در و اگر
 ابطال و اهل آورده باشد و بعد از آن رکوع را
 فراموش نمود بر خیزد و رکوع کند تا بر سر رکوع
 و رکوع را اهل آورد و فکر کند بر سر رکوع و
 فراموش نمود رکوع را احوط است که بر سر رکوع دوم بزم
 که فراموش نموده بود و اگر یک رکوع در نماز باشد
 نماز او باطل است چه در دو رکعت اول و چه در غیر آن
 وجه دیگر در نماز باشد تا آنکه بگوید و اگر شک کند که
 رکوع و ابطال است باید بکند اگر ابطال است و نمی
 دان

احوط آنکه در اطل است
 و بر رکوع و در نماز آن
 نماز را عاده کند

مکن آنکه گفت شود که اگر
 فراموش نمود رکوع را در سجده
 بجا رکوع باشد آن داخل
 فراموشی باشد و اگر شک است
 از احوط است که در رکوع
 نماز رکوع کند و بعد از
 فراغ نماز را عاده کند
 و اگر چه بگوید فراموش
 نکرد رکوع کند نماز
 عاده نماز کند

داند که ابطال بعد از رکوع است باید پیش از رکوع
 نیز باید رکوع و بکند و اگر داخل سجده شدن شک است
 ندارد و هرگاه شد بجهت سجده کردن و شک کرد که
 کرد یا نکرد آن شک نیز ابطال ندارد و اگر نماز او
 بکند و بخاطر او باید در حال رکوع که از جای او
 بوده است نماز او باطل است و واجب است در رکوع
 خم شدن بجهت یک ممکن باشد که نشستن چیزی از دست
 دست را در حال نماز و یا در حال اخبار و اگر کسی
 بگوید و اگر باطل باشد بجهت یا بجهت یا بجهت
 واجب است آنکه خم شود قدری از برای رکوع و اگر
 نتواند خم شود بجهت یک در رکوع قدری که او را ممکن است
 خم شود هر چند بجهت یک خم شود یا بجهت یک از
 دو جانب باشد و اگر نتواند خم شود هیچ وجهی را
 کند یا اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد ابطال است
 چشم و اگر ممکن نباشد یک چشم و هم چنین واجب است

خم
 احوط آنکه در رکوع
 با عاده نماز

کفنی است با وسیع بودن وقت در حال ضرورت که
 میکند با سجدان الله و واجب است در رکوع که بگوید
 بودن و موالا و اذاعه و حرف طاز خارج طبعه
 مخالف نکردن در حرکت اعراف و یقین **است**
 در سجده واجب است در هر رکعتی از نماز واجب سجده
 اگر شک شود در سجده در یک رکعت از نماز باطل است
 نماز خواه بعد باشد یا سهو یا جهل هر چه باطل است
 نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در آن چه بعد باشد یا سهو
 یا جهل و اگر فراموش کند یک سجده باطل نیست نماز او
 اگر بخاطر او باشد باید پیش از رکوع که یک سجده کند
 با هر دو آنکه در آن سجده رود و سجده کند و بجهت
 و اگر بخاطر او باشد باید در حال رکوع با بعد از رکوع پس
 اگر کرده باشد در سجده آنکه کرده باشد نماز او صحیح است
 و اگر بعد از فراغ از نماز واجب است وضو کند و بجهت
 و نیز سجده سهو بجای آورد یکی این در غیر رکعت آخر

در یک رکعت

با هر نماز او باطل است
 و اگر یک سجده در نماز

ذکر گفتن و در رکعت کردن بعد گفتن ذکر یا قل
 چنین واجب است تا شدن از رکوع بعد از یک رکعت
 باشد و اگر ممکن نشود در آن شدن واجب نیست و هم
 هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست
 واجب است در رکعت کردن در ابطال بعد از رکوع
 و گفتن یا قل در رکعت دوم و در رکعت اول و هر چه
 باشد از ذکر گفتن و در رکعت نمودن در حال ذکر و است
 شدن از رکوع و در رکعت نمودن بعد از آن رکعت نیست و
 تعیین نماز ذکر واجب و هرگاه زائد بر واجب در
 نظر دارد که بگوید و احوط تعیین است ذکر و حکم
 امور و ماکوره در حال سهو مثل حکم است در حال
 شک و حکم شک در تکرار الالهام گذشت و کافیت
 در ذکر رکوع یک مرتبه گفتن سبحان ربی العظیم باید
 دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاد کردن و سجده
 است بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن سه
 گفتن

علی احوط

بکمال از قوت نیست
 من

و اما در وقت آخر پس اگر پیش از مسامحه کردن سال
از نماز بیرون می رود بجای آورد و بعد از آن اعاده کند
نشسته و اگر بعد از سلام بخوابد و بیدار باشد و بخواهد
ناید و بیدار اول نماز کند سجده را و بعد از آن سجده
بجای آورد و حکم شک کردن در باب یکبار آخر اگر
شک کند در کون و نکر کون و اگر شک کند که یکبار سجده
کرده یا دو سجده یا و اگر شک کند که در داخل نشسته است
در فعل دیگر مثل نشسته یا و است شدن و اگر داخل شد
فعل دیگر اجتناب ندارد و اگر شک کند در آنکه در سجده
کرده است یا سه سجده اجتناب ندارد چه پیش از داخل
شدن در فعل دیگر باشد چه بعد از آن واجبست خم شود
بعد از یک مساوی شود موضع پیشانی یا موضع آستانه
باز نماید و از قدر چهار انگشت مضاعف بلند تر نشود و چنانچه
است بر این قدر است بودن موضع پیشانی از موضع
آستانه و احوط در این صورت زیاده تر بودن آنرا

احوط با عدم القاء اشاره
نماز است اگر شک در سجده
نشسته یا در آستانه باشد
باشد

در

در باقی مواضع سجود سر ندارد و زیاده و از این بلند بود
یا پایین بودن هر چند احوط است که زیاده و این
نباشد و اگر واقع شود پیشانی بر موضعیکه بلند تر باشد
از چهار انگشت مضاعف اجتناب نماید که پیشانی بلند تر باشد
تا موضعیکه بقدر چهار انگشت و کم تر نشود و زیاده و است
از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد و اگر
واقع شود پیشانی بر چیزی که جایز نباشد سجده بر این
و بلند باشد بقدر چهار انگشت یا کم تر معین است
پیشانی را تا موضعیکه سجده بر آن جایز باشد و نیست
در خم شدن بسجود بخوبیست که در رکوع کند و
هرگاه نتواند که سجده کند و اجابت بلند کند موضع سجده
بقدر یک مکن باشد خم شدن بر آن قدر و سجده کند بر
آنچه جایز است بر آن سجده کردن اگر مکن باشد و اگر
نباشد خم شود بقدر یک مکن و نتواند و اگر خم شدن هیچ مکن
نباشد بشارت دهد کند و اگر آن نیز مکن نباشد شانه کند

در رکوع ایستاده
مذکور شد

بر زمین اندازد نه آنکه بجزد گذاشتن کفایت نماید
شرط در محل پیشانی بودن از چیزهایی که در جای
مکان گذاشت و اجابت در سجده ذکر و در سجده
کون بقدر ذکر و صبر داشتن از هر یک از اینها
و در وقت کون در نشستن بعد از برداشتن راز
سجده اول و خلافت در ذکر سجود و بخار و در آن
مراجعت اجتناب بخوبیست که در رکوع گذاشت بکسر آنکه
در پیشانی کبری در اینجا بلند بکند العظم را به الاعلی
باب هفتم در تشهد و سلام و در آن دو فصل است
فصل اول در تشهد و اجابت تشهد در هر دو رکعت
یکبار بعد از رکعت دوم و نیز نماز سه رکعتی و چهار رکعتی
دو دفعه یکبار و دفعه بعد از رکعت دوم و یک دفعه
بعد از رکعت آخر و در فواصل نماز است و شرط صحه
و اجابت نشستن بقدر ذکر و اجابت و هم چنین و
فراترین در حال ذکر و اجابت در آن شهادت

سرم

بلد چشم و اگر لازم مکن نباشد اشاره کند با چشم
واجبست برداشتن چنانکه بر آن سجده کند هرگاه نتواند
خم شود اگر نتواند بر دارد و احوط است که اشاره
کند و بخوبی در سجده چنانچه پیشانی باشد اشاره
در رکوع و اگر مکن باشد گذاشتن بعضی اعضا
واجبست بگذارد آن عضو را که مکن است
گذاشتن آن و اگر در نشود همان گذاردن پیشانی
و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد و واجبت در حال
اختیار گذاشتن هفت عضو بر زمین و آن پیشانی و در وقت
دست و در آن و در آنکه نیز از پای که معرفت
بالهام است و کفایت در گذاشتن اعضای مذکور
قد مستحق هو بعضی بعضی مثل آنکه در موضع پیشانی
و بخوبی کفایت میکند و کفایت احواس و فرق در
الهام نیست همان ظاهر و باطن و اطراف و احوط آنکه
باطن و اطراف است و باید سبکی هفت موضع سجده
ترتیب

در

احوط مع الطاف است
می

و صلوات بر پیغمبر و آل بختیار احوط است که چنین بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
الا هم صل علی محمد و آل محمد و احوط ان است که
چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و احده لا اله الا
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الا هم صل علی
محمد و آل محمد و واجب است در آن حفاظت بر عزت
و توقیت بر بیعت مذکور و می توانست بعضی در پی خواندن
و تشهد و کن نیست پس اگر اولش کند تشهد اول و او
بخواطرش باید پیش از رکوع بگوید و تشهد و احوط است
و اگر بخواطرش باید بعد از داخل شدن رکوع نماز را تمام کند
و بعد از نماز واجب است قضا کند و در سجده سهو بعد از آن
بکند و اما تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخواطرش باید
که بخواند است بخواند و اگر بعد از سلام بخواطرش
باید قضا نماید بعد از حدیث از او صادر شده باشد آنرا
و اگر حدیث پیش از تشهد یا بعد از تشهد یا در بین صادر شود

بگوید و صل علی محمد و آل محمد
 نیست

احوط در صورت حدیث
 احوط است و در سجده
 سهو

السلام

باطل است و فرق نیست در وجوب سجده سهو میان
 تشهد اول و دوم بلکه مطلقا واجب است سجده سهو را
 بعد از قضا نمودن تشهد بکند و حکم شک در میان تشهد
 بخوبیست که گذشت در باب نیکوتر الاحوال **مصلحت**
 در سلام واجب است سلام دو نماز واجب بلکه هر نماز
 است نه خارج از آن و بیرون می رود طریقی از سلام
 علیا و علی عباد الله الصالحین و السلام علیکم و احوط
 علاوه کردن و ذکر الله است هر چند ظاهر است که بخوبی
 است و همچنین مستحب است علاوه کردن و دیگران و قضا
 الله و احوط جمع نمودن میان دو سلام است باینکه
 مذکور و باینکه در سلام اول از نماز بیرون می رود و دوم
 دویم سفت است و غیر از آنست که تمام و منفرد و سفت
 بجانب قبله بگوید و لیکن اشاره کند منفرد بگوید چشم
 انجاب است مدغم بجانب راست و اما اشاره کند بصفه رکوع
 بجانب راست و ظاهر است باینکه بخوبی مذکور و اگر در جانب چپ

این احیانا وارز کند

دوم چهار قنوت بخواند خواهد آمد و محل قنوت
 غیر رکعت دوم از نماز جمع پیش از رکوع است و در رکعت
 دوم از جمع بعد از رکوع است و اما قنوت پیش از رکوع
 از امام موقوف در جماعت اگر سوره را قنوت بخواند
 و جایز نیست بعد از رکوع خواندن آن و اگر فراموش
 کند نماز رکوع و بعد از رکوع بجای آورد و چه در نماز
 جماعت و چه در فرادی و چه در واجب و چه در نافله
 چه در جمع و چه در غیر آن و اگر بخواطرش باید در حال
 خم شدن رکوع احوط ترک نمودن آنست و اگر بخواطرش
 باید بعد از قنوت رکوع یا پیش از رسیدن رکوع بگوید
 بعد از اموش نماید یا بعد از اعلال شدن در سجده بخواند
 یا بعد از اعلال از قنوت شدن از نماز قضا کند از او
 هر یک از این چند صورت بعد از نماز هر چند قنوت
 بسیار شده باشد و وقت بیرون رفته باشد و
 طریقی است که تشهد قضا کند و روی قبله باشد

ان شخصی باشد و اگر در جانب چپ شخصی باشد یا سلام
 دیگر باشد است بگوید چندان شخص بالغ باشد چه
 متمیز و چه غیر متمیز و یا نشان عیال یا بی عیال و بعضی دیوار
 قائم مقام شخص باشد اند و گفتن سلام مذکور در
 این تشهد و غیره جایز است و اگر اماموم پیش از دو سلام
 از نماز بیرون رفته باشد سلام اول بخارج خواهد
 شد از نماز **حکم** در چند چیز که اتمام نشان آن
 بسیار است هر چند که آن از برای ربنا و بر وقت اول
 در قنوت سفت است قنوت در رکعت دوم از نماز
 حتی شفع و احوط در رکعت انداختن و در رکعت اول
 جمع و بعد رمضان و قریان و قنوت و احوط ترک کردن
 آنست در نمازهای یومیه و لیلیه خصوصا در نمازهای
 محرمه از آن و لیکن در غیر نماز عید رمضان و قریان
 مستحب است قنوت در هر رکعتی که قنوت دارد اما
 در نماز و بعد در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت

مخواندن بصدای بلند
 دعا و اینست

دوم

شاید از دوران مغربیت هر چند احوط اعتبار آنست
و سنت است در قیوت در نمازی بلند خواندن چه
حجری باشد چه اخفائی مگر از برای مأموم مسبوق
در حال بودن او یا امام و هم چنین سنت است در حال
قیوت بر داشتن دست را مجاذی روی در حالت کعبه
باز کند و پشت و سینه بر زمین و کفها را از آسمان گیرد
سنت است نظر کردن بر روی دستها و طول دادن قیوت
و خواندن دعای کمر و دوش است مثل کلمات فرج و ایمان
و کلمات در فرج افضل الخاست و ان ایست لا اله الا الله
الحکیم الذی لا اله الا الله العلی العظیم تاجان الله رب
السماوات و السبع و رب الارضین السبع و الارضین و ربنا
بدین و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و تاج
الله رب العالمین و جایز است خواندن هر دعای و تاج
کرد و حفظ داشت باشد چه در سجده و چه در قیوت یا طاعت
مباحی از او بردارد و جایز است قیوت بخواند و

احمد خان ولدن و سلام علی
المرحومین است بعد
قرآن

[illegible]

باشد بخود میشود از دیوان ایشان و فو شده میشود
در سعد او هر چو سن است بعد از فو شده میشود
خواندن سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
اللَّهُ أَكْبَرُ و آن دفع میکند هم و غرق شدن و سوزن
و افتادن در چاه و خوردن جانوران و زنده و مردن بقیه
کردن و زنده باز شود و بعد از آن و سنی است
این بخت چیست کسی که آن و سنی است بعد از آن
دفعه خواندن سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ که غایت بخت است
از کوری و دیوانی و جلد و فقر و غم و بعد از آن
خواندن سه دفعه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي يُعَلِّمُ مَا يَشَاءُ و لَا يُعَلِّمُ
مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ که خطا میکند خدای تعالی او را بسیار بعد
از هر ناز بخواند أَمُوذُ بِحَمْدِ الْكَبِيرِ وَبِحَمْدِ الْبَاقِي لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ وَبِحَمْدِ الْبَاقِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و بِحَمْدِ الْبَاقِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
و بِحَمْدِ الْبَاقِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و بِحَمْدِ الْبَاقِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

و در بعضی از اخبار در اول آن وارد شده است اللهم صل
على محمد وآل محمد و سنت است تسبیح فاطمه زهرا صاوات
الله علیها و آن افضل تعقیبات است و در واجب و
هر دو سنت است و کسانی که این نخواست که بگوید
می و محمد و نبی الله اکبر و بعد از آن می و سه نبی الله و بعد از
الله و بعد از آن می و سه نبی سبحان الله و سنت است بعد از
هر فضیله سور قل هو الله احد خواندن و هم چنین پیش
از آنکه بگویند وای خود را بخوانی سه دفعه است
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال
الاکرام و نبی الله در حدیث است که بگوید بخواند افر
شرب می شود و کافران او هر چند مثل کف دریا باشد
و هم چنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب و هر یک
هفت مرتبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا
الله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا
میشود که پیش از این در بعضی و در بیان است و اگر از اینها

لَقَوْلِهِ

سجده و شکر و ثوابان بسیار است و مستحب است
 است بعد از نماز واجب بعد از نماز پنجشنبه و شکر و ثواب
 یافتن از برای کردن عبادت و طهارت است که از ابعاد از
 تعقیب فرار دهد و در نماز مغرب بخوابد و در میان سجده
 آوردن از ابعاد از بیدار بماند و بعد از آنکه داخل است
 بعد از فریضه بجای آورد و هر چه نمودن میان هر دو
 است و مستحب است طول ببرد و سجده را هر قدر کرد
 و بگذارد و دو ذراع را بر زمین در حال سجود و بچینا
 سجد و شکر را بر زمین و بچینا بر زمین بگذارد و چوبین
 باد و خد یا هر دو را در میان دو سجده و بعد از آن
 سجده اگر گفتایان نماید و مستحب است مقدم داشتن
 چوبین راست را بر چوبین چپ و چوبین چپ را
 بر خد چپ بگذارد و چوبین چپ را با خد چپ بر زمین بگذارد
 سجده در این جای متخلف میشود بکسی و سر برداشتن
 و مستحب است بچاک داشتن چوبین و خد و خواندن

ادب

ادعیه که وارد شده است در سجده و جایز است دعا
 بفرموده وارد شده است یکی خواندن آنچه وارد شده
 است افضل است و اقل مرتبه آن است که سه دفعه
 شکر الله بگوید و مستحب است در سجده شکر بعد از
 نماز ظهر و عصر و شکر الله بگوید و بعد از تعقیب نماز
 عصر و بعد از نماز صبح و مستحب است صد مرتبه
 شکر الله را با حقواصوا و مستحب است بعد از هر دو
 مسح کند و وضع بخود را پس بعد از مسح کند خود را روی
 و سینه خود را و بچینا است که بدین راست باشد
 تکبیر بگوید بعد از هر دو نشستن سر از سجده و مستحب است
 و قنکر بیرون میبرد و از جای نماز از طرف راست
 رود و **سجده** را در سجده های اول و ثان و واجب است در سجده
 سور که از انزال و حم و ضمت و والجه و لفره باشد و
 مستحب است در سورۃ اعراف و در حد و غل و بی السبل
 و مریم و حج در دو جا و فرقان و مثل و ص و ا و النبا

برسته

و مستحب است که بگوید سجده لک بارت سجده و لا
مستکبر اعز عباد لک ولا مستکبر کما ولا مستکبر کما
 بل انما عبد و لیل خانک مسجید و واجب نیست در
 آن تکبیر نه در وقت سر گذاشتن و نه در وقت راست
 شدن لیکن در وقت راست شدن مستحب است و شرط
 است در آن بخت و احوط مفارن بودن است با وقت
 خم شدن و وقت سر گذاشتن و احوط گذاردن هفت
 موضع سجود است بر زمین یا غیر آن هر چند کتابه نمودن
 گذاردن پیشانی خالی از قوه نیست و شرط است که محل
 گذاردن پیشانی از خوردن و پوشیدن مفارقت
 بلکه احوط بودن است از چیز دیگر که باشد سجده نماز
 بر آن و وجوب سجده قیودیت و هرگاه ذکر شود بعد
 باینه و واجب است بجای آوردن و عاقلان آنکه از آن
 باقتضای شکر است چونکه فضل قرین کفایت میکند چند
 قضا بودن خالی از قوه نیست **سجده** در حکم زن

این خالی از تکلیف نیست

انفت بلکه در غیر اینها همانکه در آن امر بجهت
 باشد مستحب است و وقت سجده بعد از قانع شدن از
 سجده است و واجب است بر خواندن ابر و کوش
 دهده بان بی تکمال و بر شونده با احوط بلکه وجوب
 آن خالی از قوه نیست هرگاه سجده واجب باشد و اما
 در سجده مستحبی فرق نیست در خواندن و کوش دهده
 و شونده و در هیچ باب فرق نیست میان مرد و زن
 و خونی چنانچه فرق نیست در وجوب سجده بر کوش و دهده
 و شونده میان آنکه خوانند یا نه باشد یا غیر آنکه مسلماً
 باشد یا غیر آنکه عاقل باشد یا دیوانه و وجوب سجده
 کردن و استماع آن مستحب است و بعد از خواندن این
 از برای بچینا باشد و سجده سابق را هنوز نکرده باشد
 و شرط نیست در آن طهارت و نه روی بپوشد نمود
 و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن دخت یا بل
 از نجاسات و واجب نیست در آن ذکر لیکن مستحب است

و طفل اندک حکم زن حکم مرد است در شرایط واجب و اجزای آن
 و سنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان فتنه و اجزای
 کلام نماز و از هم جدا نکند و در سجده و سجدات بر سینه گذارد
 و در حال رکوع بگذارد و در سجده و سجدات بر سینه گذارد
 و در دوران و در حال رفتن بسجده اعضای خود را بهم
 چسباند و اندک کند در نشستن و در ایستادن پیش از آنکه
 دست و بنشیند بر دو پای و بعد بسجده و در حال
 سجده بر زمین بسجده و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد
 چنانکه تمام بدن از سر تا پاهای خود را در حال نشستن بر آید
 و بچسباند و در آن خود را بر یکدیگر بگذارد و در نشستن
 از زمین و در رکعت پای را بر زمین گذارد و در حال
 قیامت ایستادگی و در آن بر خیزد و پیش خود را بلند
 نکند و اما طفل نماز و بر او محسوس است که هرگاه در آن
 در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه در آن حکم آن حکم
 زن است **مبحث ششم** در بابی نمازهای واجب و در آن

چهار

باب اول در نماز جمعه و آن دو رکعت
 است و وقت آن از اول زوال تا آنکه شام باشد و آن
 مثل آن شود هر چند احوط آنست که تا عصر نباشد
 و قال زیاده از مقدار اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست
 از اذان و رفتن منبر پیش از آن اذان و دعای پیش از اذان
 و غیر آن و واجب آنست که بر کمال غافل و مرد و آزاد و مختار
 شرعی و غیر بنای کوری و بیاری و پیری و هر چند بیکر نماز
 جمعه بان با عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست
 هرگاه جامع شرایط است باقی فایده مثل اسلام و ایمان و عفت
 آنها باشد لیکن در وجوب نماز بر جماعت و کونه شرعی
 باشد مثل پیش نماز یک بالغ و مرد باشد و هر چند مومن
 و عادل و قادر بر ایمان نمودن بخطبه باشد و ولد
 الزنا نباشد و هر چند مبتلای بدو انکی و جلد از وی
 نباشد و اولاد و خاندان نداشته باشد با حاجت آن وقت
 بودن آن و بعضی معتقد اند که از او بودن و کونه

و خطبه و نماز و واجب چهاره در حال خواندن و
 خطبه از حد و خفت گفتن و لباس و هر چند آن
 در لباس مکان خطبه آنچه واجب است در لباس مکان
 نماز و آن گذشت و هر چند باقی شرایط نماز و غیره
 آنچه شرط بودن آن ذکر شد و از جمله شرایط نماز
 شدن و زوالست که اگر خواننده باطل است چه عدا و چه هوا
 مکر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رساندن وقت و عمل عطف
 کرده باشد و در بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است صحیح
 است آنچه خوانده است بنا بر احوال خوی و واجب است
 ایشان در حال خواندن و خطبه با فتنه و بران و
 واجب است که امام و خطیب یکی باشند و هر چند مشرک
 و است با این اتفاق نکند با اتفاق فاحش در حال خواندن
 بدون ضرورت که اگر کفر گفت بکند نماز امام و نماز هر که از
 مأمورین مطلع شود و بخلاف باطل است و واجب
 در هر یک از خطبه عمل نمودن و جواب اهل نماز

هر دو خطبه را باید از آن دو
 با هر یک از یک را پیش از ظهر

و مسافر نبودن امام و آن احوط است هرگاه اما محض
 اذان باشد و شرط یافت شدن چهار نفر امام که بالغ
 و عاقل و آتش مشرک نباشد و بعضی علاوه نموده اند که از او
 باشند و مسافر نباشند و آن احوط است و باید هر یک
 دو در باشد زیاده از دو نفر صحیح است که اجتماع این شرایط نماز
 واجب است لیکن کفایت میکند نماز جمعه در این و فتنه
 نماز ظهر که با آن جمع شود اما در چند کس نماز جمعه و حق
 بودن آنکه در خطبه خوانده شود و در آنکه جماعت کرده
 سم آنکه جمعه دیگر نشود که میان دو جمعه که فتنه یا غرض
 باشد چهار آنکه آنی از نماز مانند فتنه از برای امام
 با عدد اتعداد جمعه ظاهر و نباشد که اگر باشد نماز باطل است
 بجم حاضر بودن امام با تمام بیخواس لیکن این شرط است در
 وجوب یعنی در وجوب بختی و فتنه اما این زمان و
 نماز بختی است و احوط جمعه نبودن میان آن و ظهر است بلکه
 هر دو در وقت فتنه یا غرض و واجب است پیش از آن

دو رکعت

الحمد لله بنا و احوط ما توان فرمادن و بجانب رسالت
بنا و بلفظ صلوات بنا و احوط علاوه نمودن ثنا
بر رسالت انجا است در خطبه اول هر چند ظاهر است که
واجب نیست و وعظ و وصفت نمودن بقوی و بلفظ
معنی در آن ضرورت نیست و کتاب یکند مثل انشاء الله و
و واجبست خواندن سوره کوچه در خطبه اول بلکه
هر دو بنا و احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت میکند
و واجبست نشستن در همان دو خطبه نشستن بکوش
به نشانست که بعد خواندن سوره قل هو الله احد نشیند
و در خطبه دوم علاوه بر آنچه گذشت واجبست صلوات
فرمادن بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و
مغفرت و آمرزش از بلیه و مبین و مؤمنان و مؤمنات
و امام تنگ کردن در آئین خطبه هم چنین بر آید و
واجبست بر ایشان کوش دادن بخطبه و بر امام بلند خواندن
بجایی که عده انظار جمعی بشنوند و هر امام است در هر جمعی
بنا

بنا و وجودی نه بخیری بیع و سفر بعد از اذان پیش
از اذان لیکن بر بعد از معامله نمودن اتم تحت معامله است
و کسیکه در بنا با خطبه و رکعت اول از جماعتان محسوب
اگر در بنا بدو رکعت و دوم امام و یا در دو رکعت او را
در بنا بدو رکعت و دوم بنا بدو رکعت و یا در بنا بدو رکعت
از این دو صورت بنویسند از جماعتان محسوب نیستند
و نماز ظهر عصر بر آن واجبست و احوط اهم نمودن
در رسیدن به تکبیر رکوع است با امام **باب در هر**
در نماز بعد رمضان و بعد از آن و وقت آن مابین طلوع
اقابست تا ازاله لیکن مستحبست تا غروب نمودن آن تا
بلند شدن آفتاب است و یا در وقت تا غروب کردن و یا
تا زوال بعد از صبحان از بعد از آن بنظر احوط اگر در وقت
کودن رکوع ظهر و هرگاه وقت نماز گذشت و نکرده باشد نماز را
و آن واجبست و مشروط بر آنکه نماز نوبت و جمع بلکه
شرط بودن وجود امام یا نائب جلال در اینجا ظاهر و بی

اشکالست غیر خواندن دو خطبه که در آن خلافت
افوی و جوبست و آن دو رکعت است چه اگر شرابط
حاصل باشد یا نباشد و چه بجا کرده شود چه بفرادی
و کچند یا مانند نماز صبح است لیکن در رکعت اول بعد از
حمد و سوره بجهت تکبیر یک رکعت و در رکعت دوم چهار تکبیر
تکبیر الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیر قوت که نامیده
قوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دوم
و ظاهر وجوب قوت و تکبیر است و سنت است خواندن
سوره الشرح و در رکعت اول و غاشبه در رکعت دوم چنان
سنت است جمع نمودن در وقت آن از برای امام و منفرد
و غیر است که در وقت بعد از دعای که وارد شد است
مخصوص خوانده شود و آن با خلافت و اخبار وارد شده
و هر یک خودست و اولی اینست اللهم اقل الکبریا و
العهده و اهل الجود و الجود و اهل العفو و الرحمه
اهل النفی و العفوه است که بخواند این سوره و بعد از آن
اللهم

للمسلمین عبد و الحی علی الله علیه و آله و آله و سلم
و کراما و غیره و آن نطفی علی محمد و آل محمد و آن بد خطبه
فی کل جماعه حلت فیه محمد و آل محمد و آن نحو حقیر
سوره الفتح و بعد از آن محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
اللهم استأنت خیرا استأنت عبادا ذلک الصالحون و ذلک
اعوذ بک مما استأنته عباد ذلک الصالحون و ذلک خطبه
که در اینجا می باشد مثل جمع است مگر اگر بنا بر او است که
امام ذکر کند در خطبه بعد از صبحان آنچه مغفرت و کوه طهارت
از شرابط و قدر و وقت و در بعد از آن آنچه مغفرت و طهارت
است و محل و خطبه و در اینجا بعد از اذان و واجبست
حاضر شدن در حال خطبه و کوش و اذان و یا خلافت
شرابط مذکور مثل زمان غیبت امام جمعه واجبست نماز
بلکه سنت است چه بجا چه بفرادی و معتبر نیست در حال
استحباب دور بودن یک فرسخ در میان دو نماز هر چند
اعیان بودند آن و واجبست این نماز بر کسی که واجبست

بر آن جمع و یک سحر مثل سحر و غلام و امثال ایشان
نزدان و لوط و کریم و غیره ایشانست مگر بر آن ایشان
و هرگاه بعد از دو روز جمع اتفاق افتد سحر است که یک
شد نماز بعد از نماز شب و نماز جمعه هر چند منزل
او دور باشد و لوط و کریم و غیره در وقت مخصوصا بر کسی که
فرمان باشد و نماز است که یک رکعت بعد از نماز
بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب است و آخر
آن نماز بعد از نماز شب و بعد از آن زده نماز که اول آن
نماز ظهر و نماز است و آخر آن نماز صبح و روزی هم
از برای کسی که در سفر باشد و آخر آن نماز و بعد از آن نماز
از برای کسی که در سفر باشد و لوط و کریم و غیره
نشود و صورت آن در بعد از نماز است الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر
الحمد لله اکبر علی ما هدینا و در بعد از آن اولی
که بخند ذکر بخواند بسم الله و الله اکبر علی ما هدینا

۷۷
بر جمیع الاغنام و الحمد لله علی ما اهدانا الحمد لله
و نماز کسوف و خسوف و زلزله و باقی اوقات و آنچه
نماز و روز و زمین و خنجر بکشتن اوقات و ماه چهل نام
قرص بکشد و بعد از آن و بعد از آن زمین چهل بخور
باشد که باعث قوت شود و باند و سیب یا دهلی بسیار
نزد و سحر و نماز یک رکعت و بعد از آن و بعد از آن
و غیر اینها از امور دیگر فرماید آنرا اغلب مردم باشد و
آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و در سجده
که تمام ده رکعت میشود و در هر رکعت از آن واجبست
خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام بخواند
بعد از حمد و غیر چنین در هر رکعت که سوره تمام بخواند
و در رکعت اول و ششم از آن چه سوره را تمام کند
نکند و محاسب میان خواندن حمد و سوره تمام و میان
خواندن حمد در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن و یک
از دو سوره را بگوید در رکعت بلکه جایز است بعضی در

دو پنج رکعت یک سوره و در پنج رکعت دیگر پنج سوره
و هم چنین جایز است جمع کردن در یکی از پنج رکعت
میان خواندن تمام سوره و خواندن بعضی از آن
خائب اجتناب از آنست که در هر رکعت پنج سوره بخواند
با و در هر پنج رکعت یک سوره تمام نماید و وقت نماز کسوف
و خسوف از اول کوفت است تا ظاهر شدن تمام قرص
احوط آنست که در وقت نماز از وقت شروع و ظاهر شدن
و نماز هرگز زلزله و باقی امور فرماید آنرا اغلب مردم
اذا است لیکن بعد از آنست که واجب باشد فوراً و احوط
آنست که تا آخر نشود از وقت بکشد مگر است نماز کردن و سحر
در آن نماز اوقات علاوه بر آنچه شرطست در نماز بومیته
مطلع شدن بواب و هم چنین شرطست و بعد از آن
وقت بقدر اداء نماز و بعد از آنست که نماز کسوف و خسوف
با کوفت تمام فرض خواهد بود که نماز باشد بعد از آنست که
مطلع شدن باشد بر آن باشد و باشد و هرگاه تمام نماز
باشد

۷۸
باشد اگر علم تمام فرماید بر آن تا وقت آن بیرون رود
قصاء آن نماز واجبست و اگر علم تمام فرماید در وقت
واجبست قصاء آن چه وقت بود بعد از آنست که
و بعد از آنست که باقی اوقات پس واجبست اگر علم تمام
فرماید بر آن در حال است بلکه احوط ترک نکردنست و احوط
خصوصاً در زلزله لکن در قضاء بودن آن اشکال
و قول با واء بودن خالی از قوه نیست و هرگاه جاهل
شود یا بی وقت نماز بومیته پیش میاید داشت و
که وقت آن نکند است و اگر هر دو وقت باشد پیشین
نماز بومیته را و اگر وقت هر دو وقت داشته باشد
محاسب هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط پیش
داشتن نماز بومیته است باب چهارم در نماز یک
واجبست و با التزام و از جمله آنست که نماز و شرط
در بومیته نکرد وقت علاوه بر آنچه تعیین نماید از زمان
یا مکان یا همتیکه مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار

این سوره ایست که در نماز
واجبست و با التزام و از جمله آنست که نماز و شرط
در بومیته نکرد وقت علاوه بر آنچه تعیین نماید از زمان
یا مکان یا همتیکه مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار

و اگر نذر کند که ناز کند و نیت کند بقیه ای از خود بگوید
 واجب نشود در آن مکان معین و در زمان معین و
 اگر نذر کند در هر مکان و در هر وقت و در هر حال
 باطل است و اگر بگوید که نذر نماز و یا طاعت نذر کند
 کفایت میکند و اگر کفایت نکند و در هر یک رکعت یا سجده
 رکعت مضل خلافت و احوط الکفار و در هر یک رکعت
 و سجده است نذر و نیت و نافله و لیکن واجب نیست
 و عذر وقت در نماز موقوفه و عهد و قسم مثل نذر
 در احکام مذکور و از جمله اسباب التزام استحباب ناز
 است از برای صحت و آن جایز است و مثل آنست
 و نذر بر آن و نذر قرآن و از جمله اسباب التزام است
 که هرگاه قنوت شود پدر و فرزند که گفته باشد و وقت
 آن نازی و نذر نکرده باشد جسد عذر واجب است
 بروی نذر نکرده از او مراد بولی و رایجی نیست
 مستحب است این معنی که نذر نکرده و نذر نکرده

خبر نذر نکرده باشد واجب نیست بر او قضاء و شرط نیست
 بودن و بالغ بودن و در هر حال قنوت پدر یا نذر
 در صحت قنوت طفل یا غایب باشد و بعد از او و یا
 خبر شود واجب است بر او قضاء و اگر صحت و نذر
 باشد یا داشته باشد یا نذر نکرده باشد یا نذر نکرده
 شده باشد بدون عذر یا بسبب عذر یا نذر نکرده
 چه مضطر باشد چه بنا شد و بخوان و وصیت نکرده
 باشد واجب نیست بر او نذر نکرده آوردن و نذر نکرده
 نمودن از او از نذر نکرده مطلق عبادات بدیهه عذر
 و اگر وصیت نماید بر او نکرده میشود از نذر نکرده
 مکرر نکرده و نذر مضامین نذر نکرده بر او میشود از نذر نکرده
 و اگر وصیت نموده پیش از نکرده قضاء واجب نیست بر او
 و قضاء نمودن آن و نذر بر او اولی است از نذر نکرده
 و نذر نکرده نماز استحباب باشد واجب نیست بر او نذر نکرده
 بعد از نکرده آن و اگر نذر نکرده از برای وصیت نکرده

احوط آنست که اگر نذر نکرده
 و نذر نکرده از نذر نکرده
 و نذر نکرده از نذر نکرده

ان عمل را با قضا میشود از نذر و عذر است از برای نذر
 نمودن غیر از نذر نکرده و نذر نکرده که در نماز نکرده
 مشکل باشد **باب نذر نکرده** در بار نذر نکرده از نذر نکرده
 مستحبی و در آن چند فصل **فصل اول** در نذر نکرده
 مرتبه است نذر نکرده بر هر که بالغ و عاقل و عاقل و عاقل
 و قنوت باشد و قادر باشد بر نذر نکرده از نذر نکرده اختیار
 و اضطراری در هر زمانه و نذر نکرده در حضور و مجاور
 رکعت نماز و انگیزای نذر نکرده از نذر نکرده که در وقت
 آنها باین نسبت است که بعد از نذر نکرده اقامه نکرده
 باید کرد و بعد از نذر نکرده نذر نکرده و بعد از نذر نکرده
 چهار رکعت و بعد از نذر نکرده دو رکعت و اضطراری در غیر
 این دو رکعت است نذر نکرده از نذر نکرده است و در این دو
 خلافت و این دو رکعت محسوب به یک رکعت است
 اسم آن و نذر نکرده و نذر نکرده نذر نکرده و نذر نکرده
 نذر نکرده این از نذر نکرده و نذر نکرده نذر نکرده

نامیده میشود و نذر نکرده و نذر نکرده بعد از آن نافله
 و نذر نکرده در نماز شب و نذر نکرده اولی از نذر نکرده
 رکعتی می باشد خواندن سور قل هو الله احد و نذر نکرده
 از نذر نکرده از نذر نکرده از نذر نکرده و نذر نکرده
 و نذر نکرده وقت باشد و نذر نکرده خواندن سور نکرده
 نذر نکرده اولی و نذر نکرده نذر نکرده نذر نکرده
 و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
 و قل هو الله احد در شفع و نذر نکرده قل هو الله احد
 در هر سه رکعت و نذر نکرده در قنوت و نذر نکرده
 چهل نکرده چون نذر نکرده از نذر نکرده و نذر نکرده
 نذر نکرده است و نذر نکرده در آن مخصوص و نذر نکرده
 نکرده و نذر نکرده این ضعیف مطلع نذر نکرده و نذر نکرده
 که نذر نکرده از نذر نکرده نذر نکرده و نذر نکرده
 و نذر نکرده نذر نکرده و نذر نکرده نذر نکرده
 و نذر نکرده نذر نکرده استغفار و نذر نکرده و نذر نکرده

اخر ترک نکردن است هر چند فاصله در میان سلام نماز
ان وقت بسیار باشد و اگر او پیش نماز هر وقت که خواست
بیاورد و اگر چند سبب از برای سجده بود و هم پیش
واجب است از برای هر یکی و سجده کند و احوط است در آن
بالاحاطه توبه و اسباب **فصل ششم** در احکام شک
اگر شخصی علم دارد با چیزی تا از افعال و کلمات اعتبار علی
است و اگر علم ندارد و مظنه دارد مظنه که گناه است می کند
در افعال و سجده و کلمات و اگر مظنه تخلف شود دعای
بطلان احکام است و اگر شک کند در افعال و سجده در کلمات
واجب است تحصیل اعتقاد بیک طرف هر چند مظنه باشد
بفکر نمودن و اظهار کردن با امکان پس اگر یک طرف
معلوم باشد مطمئن شود بر آن قرار دهد اما در او شک
کند که باطل است یا شک در حکم شک است و اگر شک در
یک در چیزی اگر در افعال باشد بخوبی که در او
سابقه گذشت و اگر در کلمات باشد خالی نیست از آنکه باطل

نماز

نامرست است یا در نماز واجب اگر دو نماز سنت باشد
مستحب است در میان بنا گذاشن بر یک و در پیش اگر بنا
گذاشن بر پیش و نماز و باقی تمام نماز مثل آنکه اگر
شک در میان یک و دو نماز باشد بخوبی بنا بر یک و گذارد
و در صورت شک در نماز سنت سجده و دو نماز احاطه
ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع
شود هر یکی که در عدد نماز و در کفایت مثل نماز صحیح
ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود و مطلق نماز است
و هر چند است حکم اگر شک در عدد نماز باشد در کفایت
باشد دو نماز و کلمات اول از چهار و کفایت با باقی رکعات
واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است
کند در میان شش و نه یا ده بر آن اکتفا نماید و اگر شک
کند در رکعتی که در آن میباشد با آن و کلمات آخر ظهر است
با اول عصر یا شک کند که سیم مغرب یا اول عشاء یا
گذارد یا آنکه از ظهر است در اول نماز مغرب در دو رکعت

بر کسی که از راه بیخوابی
بروز کند از رکعتی که
آنست که بنا بر
پس

یا در رکعت نشسته بجای آورد و احوط کردن یک رکعت
ایستاده است و احوط این اتحاد نماز است نیز نماز
کردن نماز احاطه **فصل هفتم** شک میان سه و چهار رکعت
حالی که باشد در این صورت بنا بر چهار رکعت و نماز
تمام کند و یک رکعت ایستاده یا در رکعت نشسته بجا
آورد و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته
است **فصل هشتم** شک میان دو و چهار رکعت در پیش
از سجده اخیر و در انصورت نیز بنا بر چهار رکعت و بعد از
تمام کردن دو رکعت نماز احاطه ایستاده بجای آورد **فصل نهم**
شک میان دو و سه و چهار رکعت در پیش و در پیش از سجده
دریم در انصورت نیز بنا بر چهار رکعت و نماز تمام کند
و بعد از آن دو رکعت نماز احاطه ایستاده بجای آورد و
رکعت نشسته مدبر سلام و احوط بلکه از ظهر پیش و پیش
دو رکعت ایستاده است و دو رکعت نشسته **فصل دهم** شک
میان چهار و پنج رکعت بعد از سر برداشتن از سجده دو رکعت

در وقت نیست در حکم مذکور و میان آنکه شک در نماز
باشد یا نماز مغرب و اما شک در میان دو و غیر دو رکعت
سه و چهار اگر در حال قیام یا کوع یا بعد از رکوع و پیش
پیش از سجده یا در آنای سجده اول یا نه یا در دو سجده یا
از ذکر واجب از سجده دویم باشد نماز باطل است و هم
چنین اگر پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب باشد
و اگر شک در حال برداشتن سر از سجده دویم یا بعد از
ان باشد بفضل ذکر میشود و اگر شک در میان دو
و پنج پیش باشد نماز باطل است و احوط تمام و اتحاد
و هر چند مطلق نماز است شک در میان دو و سه و
چهار و پیش یا سه و پیش و نحو این از آنچه در میان و بعد
و پنج و کم تر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز باطل
است مگر در خصوص وقت **فصل اول** شک میان دو و سه رکعت
برداشتن نماز از سجده دویم در انصورت یا در سه رکعت
و نماز تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احاطه ایستاده

احوط حکم بعد از رفع دست
از سجده و اتحاد نماز
است

مردم

یا در رکعت

و اگر داخل شود و
اگر او را نرسد
بنا بر این

بنابر این چهار کذا و در وقت بخواند و سلام بگوید و بعد
سلام دو سجده بگوید و برای آوردن و اگر در حال قیام باشد
قیام را ببرد و در سجده بکشد و بگوید کذا و رکعت
نماز احباط است و باید رکعت نشسته بعد از تمام کردن
نماز بجای آورد و دو سجده ببرد و برای قیام احباط است
اورد و عرف نیست میان آنکه در حال قیام باشد یا پیش از
استقامت قیام باید و انشای قرآن باشد یا پیش از شروع و
قرآن باشد یا بعد از تمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور
در این صورت احاطه است بعد از نماز احباط نماز و انشا
کند و اگر شک در انشای رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش
از سجده یا در سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از سر بردن
از سجده و در قیام و بعد از تمام رکعت سجده ظاهر محض نماز و در
تمام آنست و لکن بعد از فراغ احباط نماید با عاده نمودن
نماز و نماز آنکه این احباط نکند **ششم** شک میان سه
و پنج در حال قیام باید بشکند پس شک مذکور بر میگردد

شک

بطلان نماز در این صورت
حالی از قیام نیست

بد

شک در میان دو و چهار و حکم مذکور شد و در سجده
بگوید احباط است و اگر **هفتم** شک میان سه و چهار
و پنج در حال قیام بشکند پس حکم آن حکم شک میان دو و
چهار خواهد شد و حکم آن گذشت و دو سجده ببرد و احباط
نکند **هفتم** شک میان پنج و شش در حال قیام بشکند
و در وقت بخواند و سلام بگوید و دو سجده ببرد و یکی
از برای آنکه این شک در میان چهار و پنج است و گذشت
که در آن سجده سهو هست و یکی دیگر احباط است و باید
قیام و در سجده چهار صورت اول و اول صورت دوم و صورت
سوم نماز را تمام کند و عاده نماید یا چهاره و در وقت
شک در بین نماز باشد و اما اگر شک بعد از نماز باشد
احباط ندارد و اگر قبل از شک باشد شک او در بین نماز
نیز اعتبار ندارد چه شک در بعد رکعت باشد یا در اول
الحاق چه شک در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت
آخر بلکه بنا بر این کردن آن فعل که شک در آن نموده است

داشت باشد تا آن بر چیزی رجوع با عفا خود بکند
اگر هر دو شک نماند پس اگر شک هر دو سجده باشد لازم است
هر دو را عمل نمودن مقتضای آن بخوبی گذشت و اگر شک
اینان مختلف باشد و یکی باشد رجوع هر یک ضبط
و دیگری رجوع کند با و مثل آنکه یکی شک کند در میان دو
و سه و دیگری در میان سه و چهار بنا بر این سه گذارد
بجای آنکه اول طمس است که از سه پیش نیست و در قیام
مطمئن است که از سه کم نیست پس معنی شده است و اگر
شک مختلف باشد رجوع هیچ یک دیگری ممکن نیست
مثل آنکه یکی شک در میان دو و سه و دیگری در میان
چهار و پنج نماید پس اول احطیان دارد که از سه پیش
نیست و در قیام احطیان دارد که از چهار کم نیست مبادی
و ضلالت نماید و هر یک عمل نماید مقتضای شک خود
و اگر هر دو معین متفق باشند در میان ایشان
اختلاف باشد اگر برای بعضی بقول بعضی دیگر

گذارد و مکرر صورت دیگر کردن آن فعل مطلق نماز باشد پس
در آن صورت بنا بر این کردن آن فعل و محض نماز گذارد
و هر چند شک هر یک از امام و مأموم اعتبار ندارد
با ضبط و حفظ دیگری خواه بر وجه علم باشد خواه بر وجه
ظن بلکه هر یک رجوع نمایند دیگری و عمل مقتضای
آن کنند و کیفیت اطلاع هر یک از حال دیگری با شایسته
و فراین و ایات مناسب حال و فکر مثل آنکه سه سجده
از برای اعلام بر سه و کتب بخواند پس اگر امام یا مأموم غلط
دارد کفایت میکند از برای دیگری و هر چند اگر مظنه
و اشکال در این صورت و مقتضی که از قول آنکه مظنه
از امام یا مأموم مظنه از برای دیگری تمام نمیدارد و هیچ
خواهد بود مظنه خودی اشکال و مثل آنکه هرگاه امام
یا مأموم یقین داشته باشد بر چیزی که کان داشته
باشد بر چیزی دیگر و کان او مبطل شود بکان امام و یا بعد
و آنچه یقین دارد دیگری بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزی
داشته

حاصل شود عمل کند بطن خود را که مظنه حاصل شد
قول بعضی مامورین از برای بعضی دیگر **مقتضای**
بسیار باشد و هر چنان از برای امام **مقتضای**
دو احکام نماز و آن واجب و کیفیت آن چنانست که
نیت کند در رکعت نماز میکند بجهت احتیاط از آنچه احتیاط
دارد که نیت باشد از نماز فریضه و الله اعلم و شرط نیت
نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و هر چنان
شرط نیست قصد وجود یک لحاظ عدم ترک پس بعد از
نیت تکبیر الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس قرائت سوره
حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع
و سجود بکند و برخیزد و نیت دیگر کند و بگوید نیت کند
بکند و فرقی ندارد و سلام بگوید و اگر دو رکعت نیت کند
نماز را بجا آورد مثل نماز نیت کند و اگر یک رکعت
ایستاده باشد نیت کند سلام را متصل بان نماید و کیفیت
یک رکعت بخوبیست کرده و در رکعت ایستاده ذکر کند

جنازه

نیت
بلکه در اینجا تلفظ نماز
اگر چه در اینجا جایز است
نیت

حق در این عمل احتیاط

نیت که اگر نیت کند
در اینجا نیت

و در

و در نماز احتیاط از آن واقف و قوی نیت و معتبر
در آن احکام نماز از شرایط و مواع و واجب بجای
افزاید از نماز و پیش از واقع شدن متانی نماز و اگر ترک
نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شاک در آن نموده
احاده کند که نیت کند بجهت احتیاط و اگر چه بعد از آن
احتیاط واجب نبودن بان و نیت نماز احتیاط را و نماز
اصح است و هر چنان اگر بعد از فراغ نیت نماز احتیاط
بانرا و اگر قصد کند بودن نماز و پیش از نماز احتیاط
ناتمامی را تمام کند اگر چه بجای که عمل او به واسطه باشد
بعلی نایزده باشد و چنانکه نیت بعدی بعلی آورده باشد
و اگر چیزی که در نیت باشد عمل او به واسطه بجای آورد نماز
باعتل است و اگر چه بعد از کردن نماز احتیاط بگوید
فریضه و نماز اصح است چه نماز احتیاط موافق باشد
با آنچه ترک نموده است و در فریضه یا تحلیله باشد در
و ترک قیام و اگر چه نیت کند بودن نماز و بعد از تمام کردن

نماز احتیاط و لیکن اصل احتیاط موافق اتفاق بقضای
باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
و هر یک یک رکعت کرده است احتیاط احاده است
هر چند قول صحیح بی وجه نیست و احتیاط احاده است
در جمیع صور و اعلم بک بودن بعد از نماز احتیاط با نیت
آن و اگر عمل با احتیاط نمود و نیت کردی که با موافق بود
با مخالف نماز اصح است **باب نیت** و نماز قضا
واجب قضا و کسی که نیت شود و در حال او قضا
باشد فریضه و پیش از او بکند و یا کسی که نیت نماز
واجبی را با جمیع بودن شرایط آن یا اخلال بان نماید
جهت بجهت خواب یا غرضی یا نیت از آن خاک است و هر چه
باشد نیت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
باشد که اگر نیت کند ایستاده باشد نماز جمعه و بعد
روضان و فریضه چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع
شده باشد با تمام مخالفت از حق آن کسان که از اهل

نیت

قله باشد و چنانچه حکم بکند باشد مثل عالمی یا نیت
مثل نیت و آنچه نیت شده باشد از نماز و حال طفق
ناید و اگر نیت بودی یا اگر اضلی یا بعضی یا تمام اگر نیت
نیت تمام وقت باشد واجب نیت قضا و اگر در تمام وقت
باشد بلکه در یک وقت یا در دو وقت یا در وقت چند را اول
و چه در آخر واجب نیت آن نیز اگر مقدار نیت
رکعت از آخر وقت دارد یا باید بدون عمدی از برای
واجب نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود قضا
آن واجب و واجب در قضا نیت بجهت نیت
نیت است در قضا نمازهای هومیه که بدانند نیت
و اگر نیت واجب نیت نیت و لیکن احتیاط است
واجب نیت پیش بجای آوردن نماز قضا و اداء
بلکه بشود اداء و پیش از اداء بر قضا و لیکن احتیاط
پیش داشتن قضا است و تاخیر نمودن اداء تا
وقت یا بیک مقدار اداء نماز خاص وقت یا نیت خاص

هوکاه آنچه در زنده اوست بک نماز باشد خصوصاً
 نماز رقی باشد که در اوست بلکه بطل نماز آن روز
 بابت باشد چه پیش و بعد از اتمام وضو حال
 پس اگر نماز مضروب شود باید فضا نفی بقصر هر چند
 در حضرات باشد و اگر در حضرون شود فضا کتل نام
 هر چند در بعضی مصالح با راجع باشد و اگر کسی در اول وقت
 مسافر باشد و راخ وقت حاضر بود و اول وقت حاضر
 باشد و در آخر وقت مسافر اعیا و بحال فوت نماز است
 اگر در آخر وقت مسافر باشد فضا کند مضرب و اگر حاضر
 باشد فضا کند تمام و اگر کسی راخون شود و در حضرات نماز
 این پنج نماز فضا کند است فضا کند بک نماز صبح و یک
 نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند بان که چهار رکعتی
 رکعت نماز بکنم فضا آنچه در زمین هفت مرتبه است
 و خیر است در حجر اخفان در چهار رکعتی و اگر در بعضی
 باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی

بصفت

بصفت آنچه در زنده اوست بک نماز باشد خصوصاً
 که چهار نماز دو رکعتی نماید بیک سه رکعتی **باجماع**
 در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازها
 واجبی یومیه و غیر یومیه و فو کد است در یومیه و غیر
 نیست هیچ نمازی را جماعت کردن بک نماز جمعه و بعد از فضا
 و غیره و از آنکه اینها و بک نماز جمعه و غیره و از آنکه
 نباشد و فضا باشد در وقت نمودن آن پس اگر ممکن
 او را درست نمودن حد و صورت در وقت بک نماز
 و از وی بطریق صحیح یا جماعت کفایت نمیشود و اگر درست
 ممکن نشود او را درست نمودن بک نماز بود و
 با آنکه آنرا معین است بر او حاضر شدن در جماعت و اگر
 ممکن نباشد درست نمودن شیخ و بعد واجبی نیست بر او
 جماعت بلکه احوط حاضر شدن است و بعد از آنکه جماعت
 در هیچ یک از نمازهای سنتی بک نماز است و بعد
 و رمضان و قربان هرگاه شرایط واجب جمیع نشود و

احوط بلکه احوط عدم اکتفا
 بنماز جماعت است و در
 عین حال انظار است

مؤکد است داخل شدن در نماز جماعت سنتی و بک نماز
 و سور و خود بخواند یا خفایا و اگر در نماز بر نماز
 بر سور خواندن اکتفا نماید بک نماز و اگر در نماز بر نماز
 بین بهم نرسد تا فطنت و بک نماز احوط اتمام و احاده
 است و حجر از آن تا فطنت در نماز حج و غیره و در نماز
 اخفایا که خواند بخوبی که در آن معیار است خواندن بک
 هر چند مثل جلالت نفس باشد و اگر از فرائض قانع شود پیش
 از اتمام تسبیح یا تحمید یا تهلل یا هر چه در آن تاء و تحمید
 خدا باشد بگوید یا امام فارغ شود و تفسید بکند در ناف
 امور و اقل علیه بک جماعت بان منعقد میشود و فرائض
 بک امام و بک نماز یا هر چه در نماز باشد چه در نماز
 چه آنکه امام و نماز باشد یا بصورت بالغ و بک نماز احوط و
 احوط اکتفا کردن بک نماز است و شرط است در جماعت بالغ
 بودن امام و عقل داشتن و نماز بودن از جماعت و بک نماز
 و حکم شیخ بعد از توبه و عاری بودن از برای نماز

خود

این احادیث و اگر بک نماز
 من

بنی حاکم

است از امام پیش از بیعت کام برداشتن و هرگاه ملک تقرب
در صف پیش باشد با فلی پیشتر نهد و چنانچه در
در صف آخر فاصله بسیار میان هر یک از اهل آن باشد
ندارد و اما در صفهای میان احوط آنست که هر چند از آنست
در نداد و اما در امکدوری زاید بقدر معنی باشد و چون
شرط در جماعت که جای ایشان امام بلند تر از جای دیگر
مأموم نباشد و بعد از آنکه اگر زمین شایسته نباشد و اگر
مأموم نباشد نیز نداد و اما اگر امام پائین و مأموم در
بلندی باشد ضرورت ندارد وجه شایسته وجه در غیر
مراشد چه اگر در جماعتی شرط یکی بودن امام
و اینکه قصد اقتداء نماید و چنین امام بلند پس اگر قصد
اما بعد از معلوم شود که آن امام دیگر نبوده است
او باطل است چه عاقلست و بعد معلوم شود که شخص
بوده است احوط آنست که از او است و هم چنین شرط
مأموم پیش از امام نباشد و چنانچه از جای بلند بکند یا

مکه که بسیار است

مأموم

عادل با خوار باشد و اگر
بامام برادر نباشد و چنین
شخصی است و در
ملک و غیره باشد چنانکه

هم

کشت که در آن احوط
از دست تمام بدن

چشم مأموم مرد باشد چندانچه صغیر باشد چه کبر
چنین شرط موافق بودن نماز تمام مأموم و در حد
و کفایت پس چنانچه اقتدا کردن بومید بنماز است باقی
عبدین با امامت با اقتدا کردن در نماز است با نماز عباد
با امامت بنماز بومید امام موافق بودن در عدد رکعات
و اجابت و هم چنین واجب نیست موافق بودن
فزع و صف در جماعت اقتدا کردن در صحنه کذا
بناقله کذا و مثل کسی که نماز نکرده باشد یکی که نماز کرده باشد
و ناقله کذا و بعد از صحنه کذا و مثل اقتدا نمودن طفل بالغ
و کسی که نماز کرده باشد یکی که نماز نکرده باشد و ناقله کذا
بناقله کذا و مثل اقتدا در نماز صحنه با جمع نبودن شرط
در نماز است و واجب نیست تابع کردن مأموم امام را در
اقفال بلکه پیش از امام هیچ عملی را بجای نیاورد و بلکه احوط
مؤخر بودن مأموم است در افعال از امام و اما در اقوال
پس تکبیر الاخر امام باید بعد از امام بگوید و در غیر آن

و هم چنین مسلم و امکنه
نکته اقتدا و کذا

بسیار که از اقتدا
مکان نباشد و عری
و ضایل بعد از امام

و اگر امام را نباید در رکوع و نیز مد که رکوع برسد امام
مرا در رکوع و در دو مکانی که هست تکبیر الاخر از تکبیر
و رکوع و در دو مکانی شود و صیف در حال رکوع با بعد
رکوع و غیر آنست که کام بوند و در بلکهای خود را بکشد
هر چند لازم نیست و چنانچه در حال حرکت مشغول ذکر
باشد لیکن احوط آنست که حرکت نکند در حال ذکر و اگر نماز
در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق امام شد است از اول
نماز را در دهد و تمام کند باقی را بعد از آنکه امام بگوید یا
قوله و آنست که مأموم در دو رکعت اول که را در دو رکعت آخر
امام باشد و اگر خواند حمد و سوره را بخواند آنکه اقتدا نماید
بجمله و اگر خواند حمد و سوره را با امام اقتدا نماید آنکه اگر بخواند
حمد را با امام بعد از آن سوره و مثل آنکه رکوع امام را در رکعت
نمکند تمام نماید از او متابعت نماید اما در احوط احوط
کردن آن و اگر فراموش نماید و قیصد کند شود که

سادم

ان نماز است بعد از تمام
و اگر در رکعت اول و آخر
این احادیث از کتب معتبره
نادره و در صحیح و معتبر
و علاوه بر آنکه در کتب معتبره
نقد اقتدا نماید حمد و تمام
کند علاوه بر آنکه

تکبیر الاخر

نیت نادره و لیکن احوط متابعت است و اگر امام
تکبیر الاخر را در رکوع بگوید و مأموم تکبیر الاخر را اول
داخل نماز شدن باشد عدول نماید بقراری و اگر مأموم
داد و از رکوع یا سجود یا رکوع یا سجود پیش از امام
منه و یا با خطا بکرد و با امام ملحق نشود اگر امام فرستد
با و او آن سجود اطلاع امام در سجود او چیزی نیست و اما
او صحیح است و اگر بکرد و بعد از احوط اعاده نماز است
و در جماعت و فضیلت آن ممکن است که امام را پیش از
رکوع ذکر کند پس تکبیر الاخر را بگوید و آن رکعت از
نماز خود محو کند و هم چنین اگر رکوع امام را در باید
جماعت و فضیلت او را در واقعه است بلکه اگر در رکعت امام را
در رکوع بعد از آنکه ذکر یا قضا است او را بخود است نماز
جماعت را در رکوع و در رکوع بگوید اول را واجب
تکبیر الاخر و در غیر آنکه بعد از تکبیر رکوع و اگر پیش
که رکوع فرستد تکبیر الاخر را بگوید و تکبیر رکوع را در رکعت
و اگر

احوط در صورتی که در
از رکوع بعد از سجود بنا
اعاده نماز است و هم چنین
صورت نقل در رکوع
و عود به امام محبت شایسته

سنت

اقدام در کوه داخل شد باشد یا داخل شده باشد و
خواندن حمد و ثنای واجب باشد یا خط است عمل از آن
و مشغول بودن خواندن بعضی حد ثابت نیست و اگر
بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بود
باقی نماز بودن یا نبودن ثابت نیست اقدام نماز مأمور باطل
نیست و هر چه اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت
عزل و تفریدی کند و تمام کند نماز خود را **باب پنجم**
در وضو و انعام واجب است در سفر وضو نمودن و در نماز
چهار رکعتی بزرگ نمودن دو رکعت آخر طبقه شریفه اول
انکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کم نباشد قصر نیست و
مسافت هشت فرسخ است یا راه رفتن یا سوار شدن بر راه
رفتن شرفا و قافل بر راه معارف و در روز و شب
ولکن مسافت آن کو سبب باشد در رفتن باشد یا نه
بافر رفتن و برگشتن در همان روز و اگر در رفتن یا
باز برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز مجاز نیست

مسافت

مسافت قصر و انعام و احوط جمع در میان هر دو است و پیشتر
داشتن قصر و نماز و روز در انفس واجب نیست و قضاء
آن واجب است و لکن احوط آنکه اگر در آن اقامه است نیز
معتبر است که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قبلی کم باشد
فصل نیست و اگر شک نماید در اینکه سفر بقدر مسافت
هست یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد
باید تمام کند **اول و دوم** انکه مسافت بقدر مسافت
باشد پس هرگاه مقدار مسافت باقی قصدر و در مثل آنکه
عقب در دو رکعتی باشد و مانند آن برود نذر آنکه بقدر
مسافت بخواند رفت یا آنکه برود در حال دیوانگی
قصداً یا بعد از آنکه با تصوریت رفته است بحسب سبب
نیست و با عتق سفر شود هر چند بسیار طول بکشد و در
برگشتن قصر کند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر
باشد و همچنین هرگاه بعد از آنکه در قصر رفت قصد
فرج کند باید قصر کند و اگر بعد از آنکه در قصر رفت از آن

احوط انما است و احوط آن
حجت

کثر از هشت فرسخ داشته باشد خلاف که با احوط
میشود و مقدار برگشتن یا نه باقی بقدر مسافت نباشد
با احوط نیست و واجباً خوب است حج کردن میان قصر
و انعام و در حج غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد
و غیرت نیست و انعام و قصر و میان آنکه با احوط
با با التبع مثل غلام و کنیز زن و مانند ایشان هر چند
آن را ضعیف باشد بلکه حج واجب است **سوم** انکه قصد مسافت
مسافر دارد یا نه می شای مسافت پس اگر از آن برگشتن
نماید پیش از رسیدن یا بجهت کفایت کند و حصول مسافت
باید شود و در رفتن باید نماز تمام کند و اگر بیرون
رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای اقل و اقصا
انظار رفقای راه رفتن او و توقف بر رفتن ایشان
هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند مگر آنکه
از آن ماندن ده روز و بیشتر در آنجا نماید یا مقرر
بماند یا می رود و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند

بوجه مقدار
برگشتن

احوط و حجت

مسافت

چهارم انکه جمع نکند با قصد مسافت غیر و مانند آن
دو روز و ادای ثنای مسافر و دعا بخواند او را این از آن
پس راه که اگر هر یک از وی بقدر باید تمام کند نماز و در حکم
از آن ماندن است در بین مسافت بوطن خود و در میان
مرد بوطن چند نیست که در عرف بگوید وطن است هر چند
آن ملک نداشته باشد و مالک خانه و قریه و آن مال
و کفایت میکند در صدق وطن بودن بدین محل فوطیل بد
او بودن و قصد مقارفت از آن نمودن هر چند بخاطر
او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا مانند آن
در آن و اما آنچه در مانند در بلد می رود و قصد است
با حجت محصل علم با انجام هر چند با احوط بسیار طول
بکشد باعث تمام نمودن نماز در آن نمیشود هرگاه وارد شود
در آن بدون قصد اقامه و مانند آن از این باب تمام شود
هر چند عمال او در آنجا باشند و او باشد **پنجم** انکه بیرون
باشد از آنکه بیک خانه او همراه او باشد مثل آنکه در جمیع

این احاطه ذکر نشود
من

23

احمد مراد خان قزوینی
هم از ان هم دیوانه است

اصول افشار مجد و
مدینه
ش

1. 2. 3.

از حد فرخ و منافی نیست این معنی اقامه را با التمسک
و کما یزید با غایت و از اربع و امثالها ماکظا هر اوست که
بیرون رود از محل اقامه و یکبار از مسافتی در اقامه بگذرد
و باز در هر یک از روزه و یکشنبه و جمعه اقامه نماید اگر
از اقامه مرده روزی در محل اقامه بماند و یکشنبه داشته باشد
بلکه غایب باشد از حال اقامه و از محل اقامه بماند و یکشنبه
نفرمودن و ممانعت بلکه هر چند از اقامه ممانعت ده روز نماند
باشد لیکن در هر صورت از اقامه مرده روزی داشته باشد
یکشنبه احوط علاوه نمودن فضا است بعد از اقامه چنانچه
احوط تر آنست که پیش از تمام شدن اقامه این عمل نکند
و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات و مزارع چند
مکان مدتی بماند مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال آن
در هیچ یک از اقامه ممانعت ده روز ندارد و باشد و
ما بین مجموع آنها بعد هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید
و احوط علاوه نمودن فضاست بر آن **فصل** در زکوة

این احکام را در هر روز
در هر یک از اقسام زکوة
فصل در زکوة و در هر یک از اقسام

مال

مال و در هر روز از آن صدقه بدهد **فصل**
در زکوة مال و در هر روز از آن صدقه بدهد **فصل**
زکوة و لیکن زکوة بان تفاوت میگرد و در آن دو فصل است
فصل اول شرط در وجوب زکوة مال آنست
بودن مضایق بلوغ و عقل و آزادی و ممکن بودن از
صرف در آن پس واجب نمیشود در مال بیکه در مال
دو نفر باشد یا در هر یک از آنها که مال را مضایق باشد و اگر
شک کند در بودن آن بمقتل مضایق ظاهر و احوط وجوب
فحص است و همچنین واجب نیست بر بخت و نه طفل
حتی بر طفل ایثار و قول بوجوب زکوة در غلای و کما
و کومفند و شتر طفل و بخت و بکدر مال الخمار طفل
هرگاه و لیکن برای ایثار دادن نماید بضعیف است لیکن در
مال الخمار است آنست چنانچه در غلای طفل نیز نیست
و اگر شک کند در بلوغ یا عقل یا علم نبوت عقل نیست
ان حکم میشود بعد از آن و همچنین واجب نیست بر بنده

بسیار است بر هر یک از اقسام
زکوة و در هر یک از اقسام
زکوة و در هر یک از اقسام

از جانب فرض گرفته باشد بلکه هرگاه با خبر از غلای و
دهند باشد نیز خواه مضایق و غیر آن زکوة دادن باشد
بلکه محض ماله باشد و زکوة فرض بر فرض گرفتن و احوط
ایثار دادن است و واجب میشود زکوة بر کافر و بخت
از او و یا بنده یا غلام باشد و از او هر چند عین زکوة
باشد **فصل** در زکوة در آن واجب است و آنست
چهار سال و فقر و کومفند و شتر و کافر و کدر و بخت
موی و خمر و شراب و زکوة در آن واجب است و زکوة در آن واجب
هر یک بمقتل مضایق نیز شرط در بیخ اول گذشت مال
و تحقیق میشود بدخول ماه و از او و بخت و بخت
نشد و معنی زکوة بنا بر لغت لغوی و احوط است از او و بخت
است و ماه و از او مال و بخت و بخت و بخت و بخت
اگر در نام مال مضایق بماند واجب نیست زکوة و بخت
است در اول و دوم آنکه شک کند بیکه مضایق باشد خواه
سکه اسلام باشد یا نه یا بیکه باشد یا بیکه باشد یا بیکه

هر چند قابل شوم بآل شدن آن مطلقا و هرگاه از او
چیزی از آن واجب بود در آنچه در آن سهم تحصیل نمود
باشد و همچنین واجب نیست در آنچه مال است که از آن
نمودن در آن باشد و نام سال در آنچه گذشت مال
در آن مضایق یا در وقت غلای زکوة در آنچه گذشت مال
در آن مضایق و همچنین آنست که در آنچه در آن
در آن مال هرگاه ظهور صالح در دست غاصب شود لیکن
احوط عدم ترک آنست هر وقت ممکن شود از مصرف و آن
انها در وقت که در وقت نمیتواند مصرف نماید و بخت
مصرف آن مال باشد بشرط آنکه اخراج نماید بقتل باشد
بنا بر احوط لیکن واجب نیست در این صورت هر چند
دادن آنست و مثل آنست هرگاه قادر بر بیع آن باشد و بخت
بر مصرف در عین و همچنین واجب نیست در وقت
عام و بعد خاص و بعد در مال فقیر و در چه جوان و
غیر جوان و در در مال که بر فرض داده باشد هرگاه ناخیز

بعض
این احکام را در هر روز
در هر یک از اقسام زکوة
فصل در زکوة و در هر یک از اقسام

از

صدق حضرت دو عالم مال کرا کون نمانند آنها را و حق
در چهار اخراج که مال آنها پیش از وقت وجوب مالک
شد باشد چه در نزع یا غیرش با صافه و چه بدیع
یا بهیصل یا بهیث یا بخوان پس اگر منتقل شود بعد از نزع
و وجوب زکوة بر ناقص است و واجب میشود زکوة در غل
مگر بعد از وضع خراج سلطان هر چه بکند و بعد از اخراج
زکوة حد آخر امان پیش از نزع و وجوب باشد چه در
جلد و غیره و اگر در غیرین کردن و غیره و در این
و مستحلف و زاع و غیره و در علم زکوة باشد از ابتدا
علی ثابصفاً داند و حشکدن آنکور در طرازین
مأبست و اگر و عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل
و اعتبار میشود رضا بعد از اخراج چه هر چند آن
اعتبار است پیش از اخراج جمیع واجبات بعد از آن
اعتبار رضا است بعد از وضع اخراج پیش از نزع و
و معین در وضع اخراج است از اجناس مرکب در جمیع

مسألة اخراج مؤنه حتى
حتى ما يلزمه من الين
ما يخرج من كونه
ان ارضي غير احد خالي
ان اشكاله من غير احد
و ان كان من غير احد
مقدمة قد زمان خلق
وجوب من

و ششصد چهارده مثقال و ربع و پنج ربع مجموع آن
هشاد و چهار هزار و دو صد و هفتاد و پنج مثقال و
شده و آن من شاهی جدید بنام دولت و اصفهان که
شاهزاده عباس با ششصد و چهل و سه من و سه چهارم
پانز و پنجاه و هشت و پنج و پنج نادر و دوازده و پنج مثقال است
و مقدار یک مایل اخرج نماید عشر است در غلات بعد
سپهران بضا که در او پنج و ده و آن ذرا عشر و موقوف
و خرج و ماندن آن باشد مثل ذراعی که مایل باشد عمل
می باید که مایل بقره یک مایل از پنج کسب در آن نصف عشر
مایل و او اگر ذراعی در بعضی اوقات از اطرار بخورد
و در بعضی اوقات از اجاره و ماندن بر او اگر هر مایل
مسافر و دیگری بخورده باشد سه ربع عشر مایل و
کند و او یک از آن دو بیش باشد مایل است و وقت
مغایق و خوب نکود در کدم و خوب صد قاسم است و قاسم
حصول است در پیش دانه و در هر دو غنمه و ثلث

در آن بنشیند و آنگوهر را ب
خوردن اصیاج بچرخد و بگوید
ان باشدن درستی که باب
چاه محل عملی اید باب
هر که

و در خمار باشد زشت و اگر تا آخر بیدار کسی دادن زلو
 در کد و جواز باشد و اگر در طبع بود
 و خورما شدن و بعد از غاس است و تا آخر تا نصفه
 داند و غشک شدن مو و خورما اجازت بدون
 و زکوة غشاق بهین مال زکوی میکرد هر چند در مال
 بخادون باشد و اجازت نیست مطلق در عین زکوی پیش
 از رمضان و اگر غشاق گرفت زکوة مالی جماعت مرد باید
 بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر از اصل بر اصل گرفت باید
 حق زکوة مقدم است بر دین و اجازت بیرون گرفتن
 زکوة را از جهت **مضایق** در مضایق طلاق و نفقه
 امر برای هر یک دو مضایق است مضایق اول طلاق و نفقه
 مضایق صریح و مضایق دوقیمه مضایق و در مضایق
 اول باید اخراج شود در مضایق صریح و شش آن مؤید
 عشر مضایق است مضایق اول نفقه و ولایت در حرام
 و آن صریح مضایق صریح مضایق دوقیمه حمل در حرام

و آن یک مضایق صریح و آن مضایق بعد از مضایق اول
 تا آخر جا که برسد و هم چنین است حکم در مضایق دوقیمه طلاق
 از مضایق اول باید بیرون رود مضایق صریح و بیرون
 و از مضایق دوقیمه نیز مضایق صریح و در بعضی آن مضایق
 کلی از برای اخراج زکوة طلاق و نفقه است که حمل بدین
 شود بعد از رسیدن مضایق یکی بنا بر این مضایق
 از اوقات غشاق نباید داده میشود و منافق مال مضایق
 اول هر یک از طلاق و نفقه نیست باید بدان دو مضایق باشد
 و آن را غام نکرده باشد چیزی در آن نمیشاید و در حمل
 و نفقه است در مضایق دوقیمه که اخراج باید بشود
 بخلاف مضایق مستطاف **مضایق** در مضایق
 از برای آن دو از مضایق است اول تا آخر هر یک بیرون
 و در هر مضایق باید که سفید باید بدین مضایق شش
 شش است و در آن واجب است که شش داده شود و در حمل
 در مضایق دوقیمه شده باشد مضایق دوقیمه بیرون

و در آن واجب است که شود شش که داخل در مضایق است
 باشد مضایق شش حمل و شش است و در آن واجب است که
 شود شش که داخل در مضایق است شش باشد مضایق
 شش و بیرون است و در آن باید داده شود شش که حمل
 نام کرده و داخل در شش باشد مضایق دوقیمه مضایق
 شش است و در آن دو شش باید داده شود که هر یک
 در مضایق است باشد مضایق از دوقیمه و بیرون است
 آن دو شش باید داده شود که هر یک داخل در مضایق است
 باشد مضایق دوقیمه مضایق دوقیمه و بیرون است
 بخلاف شش است شش باید داده شود که داخل در مضایق است
 شده باشد و حمل باید داده شود یک شش که نام کرده
 نام کرده باشد سال دوم و داخل در مضایق است
 باشد و باید بیرون از مضایق باشد و بیرون باقی باشد و آن
 چیزی نیست و باید گفت که اگر شش داده شود باید
 باشد **مضایق** در مضایق و کو سفید کرده

مثله

مضایق است اول و دوقیمه حمل و بعد از حمل بیرون است
 اخبار که در حمل و بیرون هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد
 و بیرون و اگر ممکن نباشد بیرون اعتبار باید و بیرون
 آن بیرون است و در هر یک یک کا و یک مال باید بدهد و باید
 چه داده و در هر حمل یک کا و داده که داخل در مضایق
 شده باشد و کو سفید بیرون مضایق است اول حمل و در آن
 یک کو سفید باید دوقیمه صد و بیرون است و در آن
 دو کو سفید باید بیرون دوقیمه و بیرون است و در آن
 کو سفید باید بیرون چهارم صد و بیرون است و در آن
 کو سفید باید بیرون چهار صد است و در آن و بیرون
 هر صد کو سفید یک کو سفید باید دوقیمه کو سفید
 کرده باشد از برای خود اگر و فوجی که از برای کشیدن
 بناده نگاه داشته باشند داخل در مضایق است و کو سفید
 کرده و صرف زکوة میدهند اگر بیرون باشد داخل در مضایق
 شده باشد و اگر کو سفید باشد مال را تمام کرده باشد

وگویند و زیاده و بیهوده و عیب دارد و زکوة بخیر نیست
 هر چند بی که واجب است مخصوص در آن باشد آنکه چنین باشد
باب سیم در مصارف زکوة و در میان و کیفیت داد
 و دادن جلد فصل اول در مصطفین زکوة و ایشان
 هشت صنفند اول **مفقول** و مساکن **مفقول** است
 میباشد از اول و صاحبی که باز توان زکوة ایشان داد
 که مال خود را بخود و عیال خود نباشد و مال خود را
 انوشه مال که در راه داد نموده باشد و در میان بزرگوار
 خود با نماند و مستغنیان بکسی از بوجال شخص مانا که در آن
 باشد از آن برای اخراجات که باین معنی خود را گذرانند
 بر صاحبان مکات که از کسب لا بوجال ایشان قادر بر تحصیل
 ثمره مال باشند از آن بحدی که خرج فقیر و مستغنیان
 و اگر کس با صافی با واجبی مثل تحصیل اجناس و عیال
 باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کتبه و مغلام و حیوان و سوار
 داشته باشد که حاجت بآن باشد و لا برای او باشد و مع از

مکر

کفر

کفرش زکوة نمیکند بلکه ظاهر است که هر چه محتاج الی باشد
 از برای شخص از لباس و ظروف و فرود و کتب علمی و غیر اینها
 فقیر نیست و هم چنین اگر شخصی مراد داشته باشد و بآن
 معامله نماید و بفن آن کفایت از آن کند و اگر کفایت نماید
 فراست و هم چنین اگر کسی با صنعتی داشته باشد که کفا
 او را نماید و اگر کسی ادعای فقر بکند و صدق بکند و بگوید
 باشد بمقتضای آن نماید و اگر حال تحصیل باشد مجموع
 قول وجهه قوی باشد بحدی که چنانچه ممکن باشد تحصیل
 چه نباشد و هر چند پیش مالی داشته باشد و حال ادعای
 تلفات نماید لکن در آخر بگوید در قوی بلکه امکان مطلقا
 لحوط استعمال حال اوست تحصیل غنی غالب لحوط از
 آن در قوی و در ادعای تلفات سلام بیده و لحوط از
 در آخر علاوه نمودن قلم است **سوم** کسانیکه بفریب
 اند از جانیان نام و یا بجهل از برای کفرش زکوة از مردم
 ضبط و محاسبه و کاتب و حمل نمودن و بخوان هر چند غنی

علم

باشد **چهارم** جماعتی از کفار که ایمان کرده شود و مال و
 از برای جهاد و ظاهر بقاء این مردم است در حضور و ملازم و
 غنی نیست محل خلافت **پنجم** غلامی که در قافای خود
 در تحت شرف و شرف و از آن باشد از آن مال زکوة
 میتوان خرید و از آن کرد بلکه مطلقا میتوان خرید و از
 نمود اگر کفایت نشود با بر اصداف مصطفین زکوة و هم
 چنین در اصلاح بندگان که کاتب باشند و باشد و دادن تمام
 وجه مکاتبه با بعضی از عیال ایشان و وجه از اموال زکوة
 میتوان داد و وقت بخت مرابین و فتنه فتن و دادن شرف
 است نه و وقت بخواندن صیغه عقیقه و معذرت استند
 بخت بالوصول غنای و غنی بودن صیغه واقع نمیشود **ششم**
 کسانیکه فرصت داشته باشند و عاجز از دادن باشند و
 و جرات و قوت و مال داشته باشند که اگر از او و توانمند
 از قوت مال شوند و لحوط خدایم درین است و دادن بعد
 آن بایشان از مردم فقرا هر چند از اینست که پیش از آن درین

مهم

مهم فقر از ایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در
 معصیت صرف نکرده باشد **هفتم** مطلقا خیرات مثل مال
 ساکن و تحصیل ناعون و بعد ریه ساکنی از برای خود
 شدن طلبه علوم دینیه و غیر کردن هر یک از اینها و اما
 نمودن حجاج و درویش و عیال و غیر از آن هر چند فقیر
 نباشد و غنی باشد و غیر اینها **هشتم** اشخاصیکه غنی
 باشند در قیلا بپنود و غیر اینها داده باشند زکوة یا
 میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و
 نباشد که از او قرض بکنند و قدرش نداشته باشد و اگر
 چیزی بکند در قیلا داشته باشند و بفرستند **نهم**
 شریف در جمیع اصداف بکسب چهارم مطلقا و صفت
 فی الحقیقه که شرفی باشند مطلقا هر چند بفرستند علم
 جو و ایشان مستضعفان را مخالف و غیر ایشان با
 شود بلکه لحوط است که عادل باشد و هر چند بکند
 عدم اعتبار آن و این در غیر صفت بهم است و اما در

علا لک خیار است چنانچه شرط بودن عدالت در صحت
 برقرار بودن شرط بودن عدالت در زکوة که در غیر این احوال
 و اطفال اشهاد زکوة میبایست و ادھر چند بر این احوال
 زن و فاسق باشند و غیر شرط است در زکوة آنکه
 هاشمی نباشد بکثر آنکه زکوة دهند هاشمی باشد یا آنکه حبشی
 کفایت اینها را آنکه در برابر نقد بجا بیاورد کسین نقد کفایت
 و لکن احوط اجتناب از حقوق قدر ضرورت است و غیر شرط
 آنکه واجب الیقظه دهند نباشد مثل پدر و مادر و اولاد
 و زن دائمی و غیره و غلام و بجا است که زن زکوة خود را
 بشوهر خود دهد و شوهر بجز او برساند **فصل**
 مذکور و مخرج بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل
 یا وصی یا امام جماعت یا عامل جماعت یا قریب امام جماعت یا وکیل
 مجتهد عادل بلکه بنات جردن و دو فرزند امام جماعت
 بنات است بودن و دو فرزند مجتهد عادل در عصر غیبت
 در اموال ظاهر مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در
 زکوة

زکوة

زکوة بنات و غیره مثل سایر عبادان و این واجب نیست
 اخطار و معایرت مفارقت با بر منعی که سابق بر عمل باشد
 هر چند بقصد کفر باشد پس اگر کسی عمل اخلاقی باشد که در این
 چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید اما باید که عیب
 باشد یا مضار منافعی داشته باشد مثل با و قبل از طاعت
 نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم که زن بد بودن وجه
 احوال زکوة بعد از طاعت کفایت میکند از واجب احتیاط
 در بر پس اگر امر کند احد برادر و محضر خود که زن بفلا
 و فلا فلان مقدار کند مثلا و در نظر از طاعت زکوة باشد
 کفایت میکند در صورتیکه واسطه آن باشد از باب
 توکل چنانچه ذکر شد و بخوان از آنچه از خود مطلع
 از عمل باشد کفایت میکند در آن مطلق صدقه فعلی هر
 چند بواسطه طفل غیر عین و عداد اشعور و غیره بجز
 حیوان باشد اما باید که عقل و نسیان و رجوع از آن
 از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مالک است

در عین

عمل در کفایت میکند بر این تقدیر بنیت مالک و رضا
 به نیت واسطه بنیت چه حاضر باشد مالک در حال
 دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک و شخص نیز باشد
 احوط آنست که مالک در حین دادن وکیل بنیت کند و
 وکیل در حین دادن بار بایب زکوة و او فصل کند که
 صدقه بر این زکوة را بقبایب از هر وکیل خود و غیره از الله و
 واجب نیست فصل تعیین حین زکوة و نه تعیین نیت
 زکوة فطر و فقه و در وجوب در واجب و فقه سنت در
 مکرر و وقتیکه غیر کفایت به وقت بر آن داشته باشد
 و واجب نیست نیت نمودن زکوة در میان اصناف
 بلکه بایست نیت صحت بر همه عجز و واجب است در
 زکوة نقد بر این بنا بر احوط بکفایت که فرایض از
 مضامین از طلا یا نقره یا بیدیه و مرو و نهند
 آن سه ربع مثقال صحت است در طلا و در مثقال
 در بلیت شش مثقال است در نقره چنانچه گذشت و اگر نقد

که باید اخراج شود کم از مقدار مذکور باشد یا آنکه احوط
 نماید مقدار مذکور یا بیشتر از او یا کم از آن مقدار
 مذکور باشد مراعات آن واجب نیست لیکن احوط در
 صورت دوم مراعات است باینکه باقی نکند و اگر نقد
 طرف احوط بیدیه نباشد و افضل آنست که زکوة را
 در ملکی صرف نماید بلکه احوط عدم نقل مکرر و
 که در ملک ملکی تحقق نباشد و بر این تقدیر بجا است بلکه
 واجب نیست و نقل ببلد دیگر در آن مستحب باشد اگر متبذل
 دولت ببلد رسانیدن بمسا دین و اگر نقل ببلد دیگر
 خواهند نمایند یا ضمان بجا بیاورند و اگر نقل نمود در اینجا
 باطل است احتیاطی و ببلد غیر حرام چند نقل طهر ابدان
 و اگر در راه تلف شود و بفقیر و وجود مستحق در بلد
 است و جایز نیست تاخیر در رسانیدن بار و این از وقت
 وجوب و مکرر حال عدم مثل انتظار مستحق یا غایب بودن
 با علم از نیک از مضاعف و آن هر چند غایب باشد یا خوف

باخران و اگر تا آخر یک دور نماند با وجود مستحق نما
است و اگر کمال عمر آن زکوة با مال است **فصل دوم**
در زکوة فطره است و در آن دو باب است **باب اول**
در مکلفین بان و شرائط تعلق آن و در آن دو فصل است
فصل اول واجبات زکوة فطره بشرط بلوغ عقل علم
اظهار و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوب است
صحت بخلاف غیر آن از سایر شرط و مکلف شرط وجوب است
چنانچه اسلام شرط صحت است و وجوب غنی بودن محقق
میشود بمالک بودن آخر اجابت سال خود و عیال خود
بالفعل مالک باشد یا نیکو صنعی داشته باشد که بزرگتر
سال از آن بعمل آید و معتبر است مالک بودن مقدار زکوة
فطره و از باده بر آخر اجابت سال هر چند احوط عدم اعتبار آن
و احوط از آن است که هرگاه مقدار زکوة و مالک باشد
زیاده از نفقات ملت شیان در روز خود ترک نکند هر چند
استحباب است و هم چنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاد
ان

از یک نفر نباشد و در صورتیکه مالک زکوة پیشتر نداشته
باشد این نحو کند که از برای خود بدو اول بعضی از
عیال خود و هر یک از ایشان بدو یکی و اخیر از هم
نماند یکی از ایشان بدو یا بعد از ایشان و آن سنت است
و این در وقتیکه عیال او مالک است باشد و هرگاه که
اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او باطل است و هرگاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و هم چنین
حکم طفل هرگاه بالغ شود یا دیوانه حال بیابد یا فطرتی شود
یا مالوک بر مالک شود و یا ولود و از برای او مؤلف شود
و معتبر است در آن وقت و کفایت میکند در آن و بر همین
اگر معتبر نباشد علاوه نمودن وجوب احوط است
فصل دوم واجبات دادن زکوة از برای خود و
عیال و عیال باید با اختیار و بدهد یا اگر اجد واجب نفقه او باشد
یا نباشد بالغ باشد یا غیای بالغ بدک باشد یا از او مسلمان باشد
یا کافر و هم چنین مهملان و کفایت میکند مولان و غیر چنین

از ماه بختی که هلال شوال ظاهر شود و صدق است
بر او بکند عرفا هر چند هنوز غلای او را نخورده باشد و
احیاطا نیز است که مهملان نیز بدهد مگر در صورتیکه صدق
عیال او حاصل شود که احیاطا ندارد و زکوة مهملان
و قبلت که بریم غصبا خلع بر صاحبخانه نشود و الا
میت بوضاحت بخانه زکوة و بیکدیگر خودش واجب است
اگر مهملان کند و قبلت باشد قدر بر او دادن زکوة مهملان
نداشته باشد هر چند بفرزند و مثل آن باشد واجب
بر مهملان زکوة خود را بدو یا غنی باشد چنانچه اگر قوا
مهملان کنند بفرزندش آن داد تا بدهد یا احوط است
مهملان بیکدیگر که در این ظاهر سقوط وجوب از آن و اگر
کسی مالک نباشد یا فرزندش از برای او شوال شود پیش
غروب یا قبل از غروب یا آخر شهر رمضان هر چند قبلت باشد
واجب بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب باشد چنانچه
قبلت پیش از نماز عید است و دادن زکوة آنرا و اگر

بعد از گذشتن نماز عید است یا احوط است زکوة و هر که زکوة
فطره او بدو بکند واجب است زکوة از بدهد او یا احوط است
هر چند غنی باشد ملکن احوط و در مهملان غنی است که حق
نمی بدهد چنانکه گذشت و غنی که چنانچه باشد و شود
او فقیر باشد و خرج زکوة را بقیه منوجه باشد احوط است
کردن زکوة خود را بدو یا بدو هر چند سقوط از هر دو و قوا
مگر در صورتیکه شود و نه آنکه زکوة او را داده چنانچه
و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن زکوة خود
بدو چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود
بدهد و اگر خرج او با غیر شود باید زکوة با نفق است و هم
چنین است حکم عیال از آنکه واجب نفقه شخص است
از قبل بر او هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال
غیر آنکی باشد که نفقه ایشان بر آن واجب است و اما اعلام
هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط است
است بیعولی هر چند در وجوب اشکالات و اگر عیال دیگر

باشد بر او واجب است و فرقی نیست در تفاوت وجوب کوفه
 عیال میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در وقت
 ایشان **باب تفهیم** و وجوب کوفه فطره و دیگران در
 وقت بیرون کردن و مصرتان و در این دو فصل است
فصل اول حین ان مختص است در عیال ایشان اگر کند
 وجوب خود را و موافق شکایت و شهادت و غیر این
 افضل بیرون کردن کوفه است از خود و موافق وقت
 غالب مله و بعضی فصل را در بیرون شدن اندامین است
 و مرغانان خود است و اگر از برای فقر و عجز از این اجناس
 انفع باشد منت است از ایشان و اگر کوفه را از جنبی داد
 بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب تمام کردن آن است
 همان جنبی که باقی ماند بیرون دادن بلکه اگر هیچ آن را
 انفع باشد از برای فقر و عجز و فقر غالب باشد کوفه را
 چه نباشد و اعلی آنست که بیرون از فقر باشد و چندین
 در میان طلاق و فقر بلکه بول سبب فقر نیست و معتبر در وقت

احوط افضا و استیفاء است
 اربع

بیرون

بیرون کردن نه وقت واجب است و بیرون دادن کوفه
 نه و لایحی که وطن است و جایز است از برای یکبار یا چند
 فقر کوفه بدهد هر یک را از جنبی بدهد در وقت رجوع
 بقرخ باز است و فکری که باید داده شود از برای فقر
 ملک ماع است از جمیع اجناس بمقدار ضاع شد و محار
 مثقال و ربع مثقال صبیغ و آن نیم بیرون شاه جدید
 الکبیر بیخ مثقال صبیغ و ربع است **فصل دوم**
 و اجنبی کوفه فطره بیرون کردن اقرار و در و از حق
 و اولی جدا کردن کوفه در شب و اخوط و افضل این است
 کوفه تا پیش از غروب و بیرون دادن آن از غایت
 چه اول وقت نماز که در آخر وقت و آن وقت کوفه فطره
 است و اگر پس از آن بیرون جدا نمودن اخوط آنست که
 بدهد بعضی فقر و بعضی مایه که اگر وقت باقیست داد
 اگر فضا با بدهد فضا و اگر ندهد ضاع باشد و اگر بعضی مقدار
 کوفه کی ناید یا بیک جدا کند از افعال خود و اجلیست در

چه وقت کوفه بگذرد و چه نکند و اگر ممکن نباشد در نماز
 فقیر بی عیال یا مسطر فقر باشد تا آخر روز ندارد و
 جایز است جدا کردن کوفه را چند مستحق یافت شود چه
 و مصرف کوفه فطره مصرف کوفه مال است و اولی آنست که آن
 در غرض مصرف فقر صرف نماید و جایز نیست که در فقری که
 از کوفه باقی فقر بدهد بکسر و در صورتیکه جمع شوند فقر این
 فلا که فقری باقی فقره و بکسر که خایر است که در آن و بیجا
 است که بیک فقر بدهد بکسر و غنی شود و اولی آنست که
 اگر کسی اقرار بفقیر داشته باشد ایشان بدهد و هم سابق
 مقدم بدارد بر غیر اقرار و اهل علم و فضل را بعد از ایشان
 بر غیر ایشان مقدم بدارد و در وجوب دادن از اولاد و
 و شرط بودن عیالت در عیال ایشان و هائمی نبودن که زن
 مگر آنکه در هند هائمی باشد و واجب الفقیر نبودن و نقل
 نمودن از بلای بیله بیکر یعنی است که در کوفه مال
 گذشت و لیکن در این جامه کردن آن را در بیلان کند
 در آن

دوان بیشتر است و اولی آنست که در عصر حاضر نبودن امام
 بنزد فقیده جامع شرایط فقی که او مومن باشد و بیرون بدهد
 اگر خود یا بایز کوفه را از آن بیرون بدهد **مبحث بی**
 و در آن دو باب است **باب اول** در آنچه ضمن آن نقل
 میگرد و در شرایط و در آن دو فصل است **فصل اول**
 بدانکه چنانچه کسی در آن واجب است هفت چیز است
اول مالیت که از کفایت حقی و در چهار بدست بیاید و حق
 عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله فقو لادن باشد یا نه
 اینها در وقت که جنگ باذن امام م باشد و اگر چنین باشد
 و در حال غنی باشد یا از برای حجه و عیال و غیر مثل سابق
 و اگر ممکن باشد از آن امام م مثل حال حضور امام جنگ
 از برای دعوت اسلام ظاهر است که احوال حضور امام است
 و هم چنین در اموال که در بیکری بیاید یا بجهل از فقر
 ایشان بیرون بیاورد واجب بیرون کردن آنست
 و نیکه آن در حکم مکاسب است **فصل دوم** معاون است حقی

در حکم ایند و صورت ثانی

علی الاحوط

مناجم

نک و کوه و احوط دادن خمس است از کل نرخ و کل شتر
و سگ و اسب و اهل و کسب هر چند از اهل علم و جوان حکم معاین
برای الکر از باب ضایع مکاسب محرمات و غیره **ششم**
مالی که در روز زمین کرده باشد بجهت فقر و غنا باشد
یا غیر نقد بجهت فقر و غنا باشد در بلاد که از هر طرف
باشد چه از اسلام بران باشد یا نه و چه در زمین موات
یا عامه و خواه در بلاد اهل اسلام یکس و در موقوفات
نیت از آنکه تا فساد است در زمین موات یا در خیر
که مالک ندارد و در زمین که مالک دارد و بر خیر بود
لازم است خمس بآن مال باشد است چه از اسلام بران
باشد یا نباشد و اما در صورتی که مالک زمین
باشد یا نباشد پس اگر علم دارد بر آنکه مالک آن زمین
بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند مالک بشود
چهار خمس از او است خمس از از باب خمس است و اگر علم ندارد
بخال صاحبان ایدری را بقدر وجوب نماید بر ذلک نرازم

نهی

زمین پس اگر او ادعای ملک نماید یا بدهد بدون مطالبه
بینه و آثار چه مقدار باشد مدعی او احدی را نکند و نماید
بالت مایه و وجوب نماید اگر او ادعای ملک نماید چنانکه
نیز حکم سابق است و هم چنین است حکم در سایر ملکین **هفتم**
چهارم آنکه از دریا و غیره موقوف بیرون یا در داخل مخاب
و دریا و دریا و اما آنچه بدون فروزش بیرون یا بیرون
داخل در ضایع مکاسب است و غیره و زمین در داخل
شود حکم آن حکم سابق است که بیرون و زمین حاصل شود
و اگر از روی یک فقه شود خمس در آن واجب است بدون اعتبار
ضایع **هفتم** منافع بخار و زراعت و صناعت و جمیع اموال
اکتسابی و زیاده از آنچه ملوک نموده از برای سال آن خود
و غیر آن و زیاده منافع زراعت و کسب هر چند که باشد مثل
صد کردن و همه و پوش کردن با آوردن و فروختن و سفارش
کردن و اجاره دادن و غیره و از آن و تعلیم اطفال و علم و غیره
از محل او که نکین و عمل کو هر جمیع نمودن و عملی و فساد

علی الاطاعت

نمودن و جباله و عملی که زمین اما مثل مهر است و همه و غیره
و همه و بعضی خلع و خمس و زکوة و صدق و غیره و چنانکه
بجای باو صفت منقول شود شخصی و غنا و فقر و فقیر
بیای خود باید در خانه و زمین و ملک است و همه و همه
بآن خمس است و لیکن واجب است در آن اشیاء او در غنا مالی
که خمس از او داده باشد و هم چنین در بعضی اوقات فیما بین
بلکه زیاده و در بعضی بلکه در بعضی نیز که حاصل شود
بدون قصد اکتساب مثل آنکه مالکی را خرید و مقصود
او در اکتساب بود و در بعضی اشیاء اما اصلا مقصد در اکتساب
نداشت و تمام و سبب مالی باو است که منقول شود و بیرون
اطلاع او را بدین تمام و سبب باو مقصود و آن منقول شد
خمس واجب است و هرگاه جنسی از اجناس زکوٰة است
که در بعضی مضایب بود و سال برای آن گذشت و اجابت
بر او زکوة **ششم** زمین در بعضی است که در فی اوان
مسلمان بخیر و اگر هدیه یا مثل آن نماید خمس از آن

منقول

منقول بهین میگرد و منقطع اخذ نیست از ذی بخت و غن
اجبار او بر نصف دادن و فرق در این معنی در سابق
اشام خمس نیز نیست بل تا هر آنکه مالک موقوفه
اخراج نیست در جمیع نماید خصوصاً هر منقول خمس
نقدین و بخوان باشد و اخراج نیست از نقدین و مثل
آن با بعضی اشیاء بشود **هفتم** مالی حلال است که بخاطر
مال حرامی شده باشد **فصل** در خمس شریعت و در قسم
اول آنکه مال غنمی نباشد یا از مسلمان یا از غیر مسلمان
و در دوم بیرون کردن آنچه خرج شد باشد از آن
تخصیص معدن مثل خرج کردن و کندن آهن و امثال آن
و اگر چیزی از معدن یا تحصیل نمود و قصد اکتساب
نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیاد خمس نیست و در
سهم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد در بیرون
آن و در بیان مقدار مضایب آن ضایع تقدین است
تقدین و در غیر تقدین خیر است در اعتبار مضایب

از نقدین و هر چه بعد از تصاحب باشد در آن واجب است
 و در چهارم نیز تصاحب وضع مؤنه شرط و تصاحب آن
 سه ربع مثقال صفت و در فرضی در اربعه چند
 آن نیز خمس آن میگرد لیکن آن داخل در مایه مکالت است
 و در پنجم آنکه از خرج سال خود و عا خود زیاد آمد باشد
 و در خرج معیشت مانده روی بحال شخص پس اگر زیاد
 نماید بحسب بر او میشود و اگر نیک بکرد و بخود زیاد
 وضع میشود و هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود
 در احوال آن مال نیست که در غلام محبوس سواری و
 ظرف و کتبه و لباس و مسکن و رخت و خوابانچه حاجت
 بآن شخص باشد باشد و معیشت در جمیع آنکه لا یوقیج
 شخص باشد و در آن مال نباید خرج لغا و مثل احوال و ادوات
 از جمله احوال است صدقات و خیرات و هدایا و احوال
 نکاح و مایه و اسفار طاعت و از زیارات و حج و مخیر
 و در احوال آن روی و لیاقت بحال شخص شایسته میگردد

امثال

القول

احوال آن بفرمان احوال است آنچه ظاهر است بکسر و غلبه
 بخار و در آن زمان سال خصوصاً احوال هر یک بخار و
 در احوال احوط انقضاء و احوال آن و از حقیقت آنست
 مطابق برای معیشت آن احوال آن داشته باشد و لیکن
 اگر احوال آنست و هم چنین مؤنه است آنچه بر او لازم شود
 بنزد و شبیه آن و تفاوت آن و احوال آن حج واجب که در آن سال
 بهم رسد و اگر نیک بکشد جمع شود آنچه در سال آن بهم رسد
 داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال معذور شود
 دفعی بحسب نمیشود چنانچه اگر ناخیر باشد بعضی بر او
 محسوس و در آن و خیر آن و در آن سال از مؤنه آنست و هم
 چنین از سال سابق اگر قدری بر او داده آن حاصل نشود و
 در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود و در آن
 ناخیر خود تا این سال هر چند وجوب آنست و این روی
 که در آن نقد بر او نمیشود بحسب نیست و مثل آنست حکم حقیقی
 که سابق بر این مال بر او بر او گرفته باشد و مصرف شده باشد

بکسر و غلبه
 مسئله محتاج مال است
 مگر آنکه احوال آن سال
 محلی باشد که در آن سال
 مثل خرج شده باشد

علی الاحوال اگر حکم
 مشکل است و مسلح

و ناخیر نموده باشد هر چند حقیقی که احوال آنست احوال
 تلف شود و اگر کسی احوال او قائل بکشد و از غیر مایه نکاح
 و زنا و مثل مال آنست و محبوس باید احوال آنست و وضع نماید
 از آن مایه و معذور و مال در اینجا سال فی کامل است
 کفایت نمیکند داخل شدن در ماه و از درم چنانچه معیشت
 ابتدا سال شروع در کسب کردست و معیشت در وقت
 حقیقی مایه تصاحب و نه انقضاء سال لیکن جایز است ناخیر
 تا احوال آنست بلکه احوط است بخلاف آنست احوال آنست که وجوب در
 احوال آنست و ناخیر تا احوال آنست بخلاف آنست در هفتم
 معیشت بحسب بودن قدر حرام و مالک آن و اما اگر
 مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید در مالک
 و اگر مالک نداند و قدر را نداند بعد از آنست که مالک
 باید بصدقت نماید و از آن برای مالک چه بقدر خمس باشد
 تا کم از آن بیشتر و چنانچه احوال آنست با احوال و حاجت با احوال
 بحسب آن مال در آن با احوال آنست لیکن احوال آنست و اگر مالک

علی الاحوال اگر حکم
 است

و در اینجا
 بحسب آنست

مالک

مالک و نداند مقدار را و احوال آنست و احوال آنست و احوال آنست
 نقد و از آن مایه احوال آنست که مالک معذور و در مقام
 بمقدار نیازت و معذور از آنست که در **باب و بی**
 در کسب و معذور و معذور و معذور و معذور و معذور
 و در آن فصل است **فصل اول** در معیشت آنست
 هم معیشت میشود و هم از آنست که در این معیشت
 بحسب معیشت آنست و معذور و معذور و معذور و معذور
 این التیام است شرط **فصل اول** در معیشت آنست
 بخیر و در کوه که مالک با او یک مال و معذور و معذور
 در معیشت آنست که از معیشت آنست و احوال آنست
 بخیر و در کوه که مالک با او یک مال و معذور و معذور
 در معیشت آنست که از معیشت آنست و احوال آنست
 معیشت معیشت و اگر کسی از معیشت آنست و معذور و معذور
 بخیر و در کوه که مالک با او یک مال و معذور و معذور
 ان و شرط است در احوال آنست که مالک آنست و احوال آنست

شرط است

و اما بعد از آن شرط است و هم چنین شرط است که از اولاد هاشم
 حدیثی است باشد و چند از اولاد علی بن ابی طالب باشد
 و کفایت میکند از اولاد برادر هاشم بودن و این مغایرت از
 جانب پدر نه از طرف مادر و نه از جانب برادر و از طرف
 خیمه یون و او و شرط است در نیم فقره و در این سبیل
 که خمس بکشد و در غیر این بلد بکشد و در کوه کدشت
 فست در سه برهه غیر امام واجب نیست لکن اخلاص و
 چنانچه در کتاب است بکشد نهاده از غیر سال فقیر امام از اولاد هاشم باشد
 سبیل از ایشان باشد و معبود در سبیل فقیر از وقت دادن خمس است و در وقت
 انعامت دادن
 و جویند در میان حال حضور امام و حال غیبت و در
 میان هم امام و غیر امام و جایز است بر این که مالک
 غیر امام و امام را بر این و امام هم امام اخبار این را بجهت عام
 و مضرت این نموده اخبار را بداند و اگر ممکن باشد
 بجهت عام داده و حفظ نمودن مال بکشد و بر این جایز
 که خود یا عاقل و متوکلین از این مال بکشد و زیاده بدهد

شبهه

خاتمه

خاتمه در بیان مایه صدقات است و واجب نیست صدق
 کردن غیر بعد از ذکر دیگران بلکه در بیان مایه صدقات
 بر کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود و لکن
 نقد موقوفات صدق کردن بعد طاعت و کتب این حال
 شخص و چیز از اینها بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال
 و نیک و فزونی و ایجاب قبول و هر چند مغلط است و بعضی باذن
 مالک و شرط نیست در کینه صدق و محبت فقر و جواز
 پس گرفتن صدق و افضل و در آن مخفی بودن است که اگر
 متهم شده باشد و میان مردم بزرگواران باشد و اگر صدق
 اظهار مباحث نمودن مردم باشد و او را امام و صدق
 واجب افضل مخفی نداشتن است و صدقات از اینها بجهت
 دادن بیش از سوال و مخفی شدن از فقیر و محلی و انظار
 و صدقات از اینها صدق نمودن در وقت حاجت و در
 ماه رمضان و بر او واجب و خصوصاً امام ایشان و
 هاشم خصوصاً علویین از ایشان و صدقات صدق و

در اول روز و اول شب و در روز جمعه و ماه رمضان
 و بدست خود دادن خصوصاً از برای رمضان و امر نمودن
 بلکه غیر رمضان فقیر را که دعا کند از برای او و صدقات
 نمودن چیز دیگر که در محجوب باشد و اختیار نمودن از
 برای صدق کردن و بکشد و اموال را و سعادتی نمودن
 بود و صدق صدق فقیر و صدقات است تقبیل نمودن و دهند
 دست خود را بعد از صدق کردن و تقبیل نمودن چنانچه
 که صدق نمود و بعد از دادن فقیر و مکر و همت اظهار
 احتیاج و ضرورت و کذاست که در سوال نمودن در مجلس
 و مکر و استزد نمودن سایر و جایز است صدق نمودن
 باهل و زنده بلکه راجح است خصوصاً اگر خوب شخص باشد
 چنین است که عیبه از اینها بر اهل ایمان و جایز نیست کوه
 گرفتن بویها هم که در حال ضرورت مکر و کوه از برای
 باشد و هر چه از این صدقات واجب و غیر کوه از اینها
 و گفتار و معنای هر چند احوط آنست که در این است

انق

افق و جواز است و اما صدقات مذکور بر اینهاست که در این
 با ایشان و اشکال **مقصود حجاب** در صورتی که امامان
 از او دست بردارند و منضم میشود و واجب میشود
 مکر و حرام و از برای هر یک از امامان چند باشد که خواهد
 و مطابق عقیده مان در ضمن چند میرزا ذکر میشود **مقاله اول**
 در مباحث و فقرات و بقیه و احکام است و در این چند باب است
باب اول در بیان شرایط و لواحقان و در این دو فصل
فصل اول در بیان وجوب و صحت شرط در وجوب
 چند چیز **اول** که با کوه و عقل **شبهه** مایه نبودن
 بسیاری که غرض از آن فقیر شدن **چهارم** سلامتی از مرض بلکه
 مضایق که در سبب تخلف است و یا در فقر یا در مرض یا در
 یا از فقر چیزی بکسب و حفظ و واجب باشد از وقت شدن بلکه
 نتواند مغلط آن شاعار و مثل **الحاج** سلامتی از فقر
 که غالب بخواهد شدن باشد **ششم** خالی بودن از فقر
 نقاشی شرط در وقت روز و هر چند چیز **اول** است

مسئله محل اشکالات

واجب است افطار نمودن و جایز است اگر
 عالا باشد حکم اجمالا باشد نمودن چیزی را **مسئله**
چهارم باید افطار کرد خایض و نفسا هرگاه حاصل
 عذر ایشان در چیزی از روز هر چند قبل از غروب
 باشد یا منقطع شود بعد از طلوع فجر و واجب است
 بر طفل در وقتی که بالغ شود و کامل شود در اشعار
 تمام کردن روز و لیکن مخیر است بر طفل تمام نمودن اگر
 افطار نکرده باشد بالغ شود بر غیر طفل بلکه احوط و آن
 عدم ترک است عطا و بر کافر اگر پیش از ظهر تمام شود
 افطار نموده باشد و هم چنین است حال دیوانه و بی عقل
 اگر زایل شود و بی انگی و بی هوشی از ایشان در اشعار و
 و از امرض مسافرین که بر طوق شود مرض حاضر شود
 مسافر پیش از ظهر افطار نموده باشد پیش از آن واجب
 نیست بر ایشان روز و نه صحیح است و اگر افطار نکرده باشد
 واجب است بر ایشان تمام نمودن روز و اگر حاصل شود
 عذر

عذر ایشان در اشعار روز پس بر طفل افطار کند چه پیش
 زوال چه بعد از زوال و اما مسافرین اگر خارج شود
 پیش از ظهر واجب است افطار نماید چه در شب نیست
 نمود و باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید
 و روز و لیکن احوط است که سفر نماید پیش از ظهر یک
 صورت دیگر نیست سفر و در شب نموده باشد و **مسئله**
 باشد در تمام نماید روز و افضا کند و در روز
 بیهوشی که خارج شوند از روز و کفش چه مقدار باشد
 برایشان روز چه مقدار افطار نماید و هم چنین است حکم
 کسی که ضایع در دست کربلای می شود و نمی تواند ترک
 این خوردن نماید در تمام روز و لیکن واجب است بر وی
 از آنکه در صورتی که شفت بودن روز و برایشان صدق
 نمودن از هر روزی بمدی طعام و شرط عطا
 بر این در آخر پارس از برای امرض و واجب نیست افطار
 بر مرد بیرون و بر بیرون طفل اگر ایشان انسان شود و روز

شبه

کوفی بعد از آنکه در صورت اول احوط افطار کرد
 و اما صاحبان خوشی عطش پس اگر بر اثر مرض از برای
 شود در پس از رمضان و رمضان اینده واجب بر او
 فضا و واجب نیست اگر بر او حاصل شود و جایز است بر او
 که بر بخورد و هم چنین واجب است افطار نماید و اگر
 کندن حامل که در موضع حمل از برای باشد هرگاه پیش
 بر خود باقی نماند در حکم با و هر دو وجه از شکلی باشد
 از کسی و هم چنین فضا کرد بر طفل و او که باشد
 شیر او و بر بر طفل واجب روز کوفی و فضا
 نیست و بر این آنکه بر سر بر شکلی یا کسی طفل حاضر
 و فضا نماید در دعوض هر روزی بمدی از طعام
 فضا کند بعد از زوال و فرق نیست در مرضه میان
 مادر و مسافر و غیره در تعلق ماله و در طفل میان
 ولد و بی رضای محلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد
 بدلی از برای مرضه بار فضا ضرر از طفل روز و نه افطار

وضع

عذر

افطار نماید و لازم است که فضا مال مرضه باشد و اگر
 جامع مد کوره باشد افطار نماید و روز دیگر نکرده
 ایشان باطل است و عطف فضا نیست و جایز است فضا
 داشته باشد **باب فی قیام** و میان حقیقه روز
 و در آن چند فصل است **فصل اول** در زمان دفع
 اول وقتان طلوع فجر و قیام است که باید ترک نماید از
 آن وقتان موری را که خواهد آمد که جماع که باید ترک
 کند از پیش از صبح هرگاه زمان و وقت نماند از برای
 آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است استنجا
 و احوط وقتان بنا بر احوط و احوط بر طواف شدن **مسئله**
 است و از سمت و اگر کسی از آن **فصل دوم**
 در وقت مرضه بداند که کفایت کند و آن فضا نمودن
 قیام الله و تعبیر آن هرگاه بعضی نباشد و اما فضا
 با استحباب باشد آن با احتیاط و در وقت و اگر آن
 است و بر وجهی باشد یا نه یک روز و شش روز است اگر بعد از

با احتیاط

شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می باشد کفایت
 میکند و در وقت ماه رمضان آنکه امساک میکنم از اموات
 میباشد شریعتی الهی باشد و قصد و جوهر و تعبیر اگر باشد
 که ماه رمضان است و اگر نداند و روزی بکشد در وقت
 ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه رمضان بود
 کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضان
 است و واجب که در عدم حاجت تعیین با علم بان نذر
 و عهد و پیمان و استیذان و اذکار و نذر مطلق و در
 مسند و بحتناج است تعیین و وقت نیت در شب است
 در جزو الاخر باشد کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح
 صادق و ای ایام است مخصوص در زمان مخصوص و باید
 و قصد منافق نداشت باشد پس لازم نیست سعی نمودن
 در محضیل و غیره و نه مفارن و احضار نمودن صوت
 حیرت و روزه و در قهر و اگر کسی نماید عدل نیت و اذکار
 صبح شود و روزه او صحیح نیت و قضا و بر او واجب نیست
 کفایت

لکن در استیذان و نیت
 این چیز لازم است

کفایت و همچنین باطل است روزه هرگاه در شب نیت کند که
 در انظار میکند و هرگاه بعد از نیت روزه منافی از اجماع باشد
 پیش از صبح نیت باطل نمیشود و بخلاف نیت ضرر نیست
 هر چند آن فعل جماع باشد اینها ذکر شد در روزه و اما
 معتبت مثل رمضان و نذر تعیین در حال احضار و اما
 حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روز افطار میباشد
 است یا آن روز روزه و نیت که نذر تعیین نموده است یا
 فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باطل نیست
 و واجب است بر کسی که علم بهم رساند بوجوب روزه آن روز
 بخاطر شراب بعد از فراموش نمودن آنکه روز نیت کند و اگر نه
 روزه او باطل است و اما روزه معین واجب از قضای روزه
 رمضان و نذر مطلق و ناقص و اما روزه واجب از نیت
 بخلاف نیت در آن نذر و اذکار در وقت که منافق عمل نموده
 و روزه او صحیح است و بظهر شد نیت و وقت آن
 و اما در مسند و بحتناج نیت نمودن ناپیش از غروب

شعبان و اگر يوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن
 با علم نیت روزه رمضان پس اگر پیش از غروب باشد
 مقطری عمل نادره باشد بخلاف نیت کند و آن محرم نیست
 از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود و اگر
 امساک کردن و قضا کردن عوم از او اگر نیت روزه
 نماید و غافل شود از آن در روز و با فراموش نماید و
 در روز بر او چیزی نیت نکرده و او صحیح است و همچنین
 هرگاه نیت مقطری نموده باشد در نافی حال و در یکی
 از صورت مذکور و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه اگر نیت
 خروج از روزه نموده باشد بالفعل با قصد یا بخیاری
 از آن نماید روزه او باطل است و اگر طفل بحد بلوغ برسد
 پیش از ظهر بخلاف نیت نماید نیت روزه را و روز از او
 بخلاف نیت بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد
 نیت از روزه واجب و نه واجب است بر او قضا **مستقل**
در بیان آنچه باید از آن امساک نمود چه پیش از

یا بخلاف روزم

احوط در این وقت قضا است

افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روزه مانده باشد و کفایت
 نمیکند نیت روزه و رمضان پیش از دخول ماه حرام
 و هر چه پیش از آن است در اول شهر رمضان نیت
 روزه کوثری تمام ماه را نماید و اگر ایان نماید یا در روز
 نیت علی حد نماید هر چند احوط آنکه نکرده با اول است
 و عقد نیت شود در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان
 نه و حضرت نه در سفر و نه واجب باطل شرع و نه نیت
 و بخوان و نه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان
 باشد مثل يوم الشک یا از او نیت نموده باشد کفایت نیت
 میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر تعیین غیر از نیت
 اسقاط نماید از او کفایت نمیکند از آنچه نیت شده است
 و در حکم آنست عمل تعیین و نیت است در وقت روزه
 شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است
 یا از رمضان و اگر نیت نماید يوم الشک از آن ماه رمضان
 نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید میان روزه و رمضان
 شعبان

زمان دوزه مثل بقاء بر جانب دوشب دوزه با صبح چه
 زمان دوزه مثل بقاء بر جانب از آنچه مایل است
 که اگر قبل از روز باطل بشود و آن ده چیز است
اول وقت خوردن و آشامیدن که هر یک مفید
 و مضر است و کفار است مطلقا چه غذا باشد یا کول
 مثل نان و آب چه غریبا و مثل خاک و سنگ و زهره و دوز
 و دوشب خوردن و آشامیدن اضا صغارف باشد
 و چه غریبا و چه کول و مشرب باشد مثل
 و بیرون بقیه غذا که در این دنیا ایما نکران
 مبطل است نه و اگر بیوا فریب باطل نباشد و چه
 مقصد باشد و خلل کردن و لکن احوط خلل کردن
 چنانچه احوط است نمودن است هر که خلل نکند و با
 و مبطل نیست و بیرون است و چه غریبا و چه کول
 از مثل فکدان و مسطکی شرط آنکه چیزی از اجزاء الحاق
 در این من بافت شود و فرق نیست در حکم این من
 آنکه

منعافه

آنکه فریب و بطرف عادت با هر نایب در روز و فریب
 در نیم روز و لیس هم چنین در فریب و نخله و غنا
 هر چند مضر بود و آنرا خلل ظاهر است و اگر بیرون
 آورد و در من با خمار یا خمر را در فریب و نخله و غنا
 است آب دهی غریب و مضر نیست مگر آنکه شکر بجز رفعتی
 و غیر آن و هم چنین جابدن طعام بجز طفل و دانه و نان
 در کول مرغ و کول و حیوان نمودن و در میان دهان پوشیدن
 نمک اثر طلالان مایه که در چیزی و فریب و لوط
 و اولی و ثانی و مؤرات بدون ضرورت و حاجت
 و اگر بدون احتیاط و بخلی و فریب و غریب و این من
 باطل نیست و دوزه هر چند بجز غرض صحیح نبوده باشد
 و لکن احوط ترک اخبار است و جان است مضربه کردن
 از لای دوزه دارد هر چند بجز غرض نباشد بلکه هر چند
 بجز خشک شدن باشد و لکن افضل ترک است و در غریب
 وضو و کراهت کراهت و ترک کردن و سخت کراهت

بلکه احوط است
 احوط نکشتن ضلالت
 است از فریب و خلاق
 من

مضغه سه مرتبه آب دهان را میندازد و هر که کوی
 کند و آب بخلی او فرود و پس اگر عذاب بود و فرود او
 باطل است و مضر فضا و کفار است و اگر علایق باشد
 اگر در وضوی ناز و ایوب باشد و چیزی لازم نیست و هم
 چنین است اگر بجز مایه از آنکه نجاست بکند یا آنکه بکند
 چیز خوردن باشد و طافا اگر در وضو ناز باشد لازم
 فضا و آن و همچنین اگر مضغه در وضو و عیب و
 لغو یا از بر او خشک شدن کرد و بخلی او و فریب
 و اما اشتقاق پس اگر بیدار داخل شود آب و حلق
 با و چیزی نیست بلکه مضغه بود و آن نام نیست و
 جایز است مگر اگر در حلق بچوب و دیگر است و شستن
 مطلقا و لکن اگر سواک نمود سواک و بیرون بقاء
 ما و دیگر سواک بکند و اگر بیرون آورد آب از او
 نبرد و جایز است در داخل در داخل نمودن یا آنکه
 بچوب برسد و مضغه نیست و هم چنین در داخل در حلق
 بچوب

بچوب بچوب برسد یا اگر نایب احدی و اگر چیزی نایب
 بزند مثل نوزه که فرود و در شکم او یا خود یا اخبار
 چنین نایب و مثل یک کور است چیزی در دماغ کور
 بچوب که وارد بر حلق و داخل در حلق شود **سپه**
 جماع کردن است و آن مضغه و دوزه است چنانچه من
 فضا و کفار است نه مطلقا اگر قبل و چه در بر چه
 در داخل و چه در مفعول هر چند مفعول مرد باشد
 چه اترال بشود و چه نشود و هم چنین در فریب و غریب
 و اگر بخل شود در روز و دوزه مضغه و فریب نیست
چهارم کفر بخدا و رسول و امر که مبطل و فریب
 موجب فضا و کفار است و لکن در وضو مبطل است کراهت
 کراهت و نیست او را به دلیل یکی از ایشان و هر که اغضا
 کرد بیرون نداشتند باشد و نیست مذهب و فریب
 کراهت مبطل نیست و نه موجب فضا و کفار و احوط
 الحاق نمودن فاطمه زهرا علیها السلام با بچوب

هر چند که علم الحاشی و اما کذب و غیره خلاف
 و الله اعلم السلام موجب فضا و کفاره نشود هر چند که
 انبیا و اولیاء ایشان باشد **نفس** اما اگر کسی را
 کسطل روزه و موجب فضا و کفاره است و حاصل
 شود آن بفرقه و در آن بکفر و بیرون سرزد و اگر
 چندین باموی بیرون باشد از آب حریق نیست
 میان آنکه صاف از رفسد باشد یا باشد و در میان
 روزه واجب و محرم و فساد و در میان آنکه بفرقه
 روزه را بکند یا نه مگر آنکه هر چه برادر و بیرون
 که مجموع در یک حال و روزه بیا باشد که بر این فضا و
 حرالم است و فضا و فضا اگر برادر و بیرون فضا و غسل
 کردن غسل او باطل است اینجا هر وقت برادر و بیرون از
 است و اما اگر بیرون فضا و کفاره فضا و روزه
 نشود مگر آنکه بعد از بیرون سرزد و بیرون
 تمام بیرون آوردن سرزد و غسل و هر دو موثر

ع

صحیح است و اگر کسی را بیرون سرزد و روزه صحیح است
 روزه او باطل است غسل آن **نفس** و بیرون فضا
 بخلاف و در آن فضا و کفاره فضا و روزه و آن فضا
 فضا و کفاره است چه بخلاف باشد مثل ارد و اگر
 مثل خاک هرگاه خود بیرون از آن فضا یا باعث شود
 فعلی را که آن موجب بیرون باشد مثل آنکه باید در روزه
 که غبار باشد و حفظ نماید از خود بخلاف آنکه هرگاه
 نماید از خود بخلاف باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در
 خلق او داخل شده است ضرر ندارد و تعین نیست در آن
 غلط بودن بلکه کفایت میکند احسان نمودن آن و
 الحاق نموده اند بیا و در و بخلاف باشد و
 احوط اجتناب بلکه خالی از قوه نیست **نفس** و بیرون
 و آن موجب فضا است اگر بیرون فضا واقع شود و اگر بیرون
 قی نماید بر او چیزی نیست و اگر بیرون فضا و بیرون شده
 باشد عقاب ندارد لکن مقصد روزه است و ملازم

امدن مستکر و
 انهار و منین برگاه
 غذا یا آب بیرون
 با
 و نگاه کردن
 و صدق عرف نیست بیرون از این باب بیرون از بیرون
 و اگر در مضر نیست و اگر در فضا و بیرون از بیرون
 اگر عذر فریاد فضا و کفاره واجب بر او **نفس** است
 یعنی احوط نمودن منی از خود بیرون و واجب میشود
 بان فضا و کفاره و هم چنین است عملی که سبب انزال
 بشود عاده هر چند فضا و انزال بان نشود و اگر فضا
 انزال داشته باشد فعلی و بیرون نماید آن مقصد
 میباشد لکن آن فعل حرام است و اگر نظر کردن خارج شود
 منی هرگاه فضا و انزال باشد یا آنکه عادت او بیرون منی
 باشد موجب فضا و کفاره میباشد چه جلالت باشد چه مجام
 و آنکه موجب فضا است و کفاره و هم چنین است
 کوثر دادن بعد از بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
 هرگاه باعث خروج منی شود **نفس** احسان تابع است بیرون
 منی و بیرون حرام و مقصد روزه و موجب فضا و کفاره
 است و بیرون مکرر است لکن احوط ترک آنست **نفس**

بقای و حیانت است عذر آن باطل و غیره حیانت است
 باشد با خیال واجب دیگران حرام و مقصد روزه
 موجب فضا و کفاره و آن حکم در روزه بیرون فضا
 فضا است ثابت است نه در جمیع اقسام روزه و بیرون
 منی و بیرون بقای و حیانت است بقای و بیرون فضا
 استحاضه لکن ظاهر بیرون فضا است در اینجا کفاره
 و مخصوص است حکم بیرون فضا نه بیرون فضا
 شهر رمضان هر چند احوط عدم بقا و احداث مذکور
 است بیرون فضا در جمیع اقسام روزه و بیرون فضا
 منی و بیرون فضا و بیرون فضا و بیرون فضا
 مقصد غسل نکردن با با و در آن با خیال آن فضا
 خوابیده بیرون فضا باشد اگر عذر و بیرون فضا
 و اگر عذر باشد و بیرون فضا و بیرون فضا
 نیست و لکن فضا و لازم است و بیرون فضا و بیرون فضا
 بیرون فضا حرام نیست لکن احوط ترک آنست و بیرون فضا

ملک خالی از قوه نیست

و اگر دفعه سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است
 هر چند نماز و غسل باشد و مثل نوبت است و نوبت اول
 اگر بخوابد بدون نیت و نیت غسل یا بصر یا موی و دریا
 در غسل نمودن و غسل نمودن و اما اگر قائل شود اینجا
 بالا غسل بدین صبح یا آنکه شب و روز است کفاره بلکه
 قضا بر او واجب نیست و اگر ممکن نشود و یکی از جنین غایب
 غسل واجب است نیت نماید و احوط بقا بر این نیت و نیت
 ناصح است هر چند تعیین آن اشکال است باقی ماند و مقام
 جلد **بخش اول** آنکه اگر در روزی که در وقت روز است
 در وقت که غسل آورد از آن روزی عمل واجب است و اگر در وقت
 یا فعل مضارع غسل آورد روزی او باطل نیست و اگر بگذرد
 که روزی است و لکن فراموش کرده باشد چیزی باطل
 میکند و روزی را و از آن قبل آورد در قضا آن نحو و جایز
 هست و هم چنین باطل نباشد هرگاه بدون قصد و اراده فعل
 مضارع از او واقع شود مثل آنکه بپوشد بر او از نماز و در حلقه

او

او داخل شود یا داخل شود عینا و غلبا در حلقه او در حلقه که
 احسن آن است ممکن نباشد و هم چنین هرگاه بیشتر از در حلقه
 او چیزی را با انگشت بریزد و اگر در اخبار و بعضی وقت
 و بخورد و اگر از او برساند بصر بر نفس یا عینا یا مال یا
 برادران و بی آنکه بخوابد یا بوی محال آن نباشد محال آن و
 قرائن شهادت بدیهه که اگر افطار نکند چنان خواهد شد
 اگر افطار نماید روزی او باطل است و قضا بر او واجب و مثل
 اینست قضا از نماز الهی و اگر شکر داشته باشد و اینست که
 چیزی بطل و روزی است یا نه مثل آنکه بخوابد و ممکن
 نباشد و او را فراموش کند حکم با فساد است و دست او بخوابد
 نمیدانند جایز نیست آن فعل بر او هر چند در روز و قضا
 است چنانچه علم وجود کفاره ظاهر است و اما جاهل است
 اگر قضا است و روزی او باطل است و قضا بر او واجب است
 نه کفاره و اگر غیر قضا است بر او کفاره و قضا نیست
بخش دوم در بیان مفصل آنکه حکم اینست از کتاب الهی

موجب قضا میشود و اما چند چیز است از آنکه افطار کردن
 پیش از تحقق رجب یا نیت بر آنکه جایز است یا باین
 صبح ندارد بلکه اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا
 بر او لازم است نه کفاره اگر ملاحظه و تحقیق نماید و مطهر
 شود بیانی بودن شب یا نیت بر آن نباشد باشد و
 معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر آن قضا و نیت
 کفاره مخصوص حکم صحت بر مقدار تحقیق نمودن نیت و قضا
 معاجز بعضی و نیز از آن جمله است اعتماد نمودن بر قول
 کسی که خبر میدهد که شب است و بیان مطهر شود و معتبر است
 او باین زمان و مفصل بعد او و بعد معلوم شود که صبح طالع
 بوده و اگر علم باین زمان را با آنکه خود تحقیق کند بر آن قضا
 لازم نیست و از آنکه آنست که کسی خبر دهد که صبح است و او
 گمان کند که شوخی میکند یا دروغ نمگوید و چیزی بخورد
 بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا و نیت
 کفاره **بخش سیم** حرام است روزی واجب تعیین طهرا و

نفل

افطار کردن بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل
 ماه رمضان و قدر معین و جایز است افطار نمودن
 روزی غیر معین را پیش از زوال الجده قضا نیت رمضان
 و جود غریب و قضا چه از خود باشد چه از غیر از هر چه
 بر وجهی برنج باشد و جود و جود و جود و جود و جود
 و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در شهر رمضان
 رمضان و در آن حرام است اگر مضطرب باشد وقت قضا
 است انما آن و لازم نیست کفاره آن اگر باطل کند قبل از
 زوال و مکروه میشود کفاره بیکر و موجب آن اگر واقع شود
 دو ايام معذور و اگر در ماه رمضان افطار کند و بعد از آن
 شود که روزی است در آن کفاره نیست و اگر روزی
 خود را اگر او نماید بر جماع و هر دو مانع باشند واجب است
 دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد و اگر
 است بر هر یک یک کفاره **بخش چهارم** در عادات
 ماه رمضان و آن چند چیز است **اول** در آن هلاک

در يوم واحد نفل
 نفل کفاره و ما قضا
 است

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is arranged in several columns and includes various markings, possibly indicating musical notation or specific grammatical structures. The script is dense and appears to be from a historical or religious text.

